

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۳۱ ۱۰ تا ۲۳ تیر ۱۳۹۲

اجماع ملی؟

با انجام «انتخابات»، پرسشهای بسیاری را از هموطنان خود، دریافت کرده ام. پیش از آوردن پرسشها و پاسخ دادن به آنها، بجا است یادآور شوم که کار انسان باورمند به آزادی اندیشه و بیان، دفاع از این آزادی است و نه اعتراض به کسانی که نظری دیگر اظهار کرده و روشی سوای روش او در پیش گرفته اند. با وجود این، آزادی اندیشه و بیان، نقد را نیز ایجاب می کند. بنا بر این، نقد حق است و این حق را می باید بکار برد. و اما، از میان پرسشها، به پرسشهایی پاسخ می نویسم که گویا تر هستند و پاسخها می توانند بر وضعیت پرتو افکنند:

۱- آیا سیاست هنر استفاده از ممکن (امکان موجود) است و مردم از آموگانی که رژیم در اختیارشان گذاشت استفاده کردند؟ ۲- آیا مردم انقدر باید در انتخابات رژیم شرکت کنند تا که ناگزیرش کنند به دموکراسی تن در دهد؟ ۳- آیا اگر هم انتخاب میان بدتر و بدترین بود، باز هم باید رأی داد؟ ۴- شما گفته و نوشته اید اگر مردم رأی بدهند، خطر حمله نظامی و تشدید مجازاتها بیشتر می شود و حالا مردم رأی داده اند آیا به ایران حمله نظامی می شود و مجازاتها تشدید می شوند؟ ۵- آیا مردم، با شرکت در دادن رأی، به رژیم مشروعیت داده اند؟ ۶- شرکت در دادن رأی کارسازتر شد و یا اگر مردم انتخابات را تحریم فعال می کردند؟

* پاسخ به پرسش اول (آیا سیاست هنر استفاده از امکان موجود است؟):

معنی «سیاست هنر استفاده از امکان موجود است» اینست که هدف هر فعالیت سیاسی رسیدن به قدرت و ماندن در قدرت و مدیریت قدرت است.

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۸۰)



جمال صفری

انقراض سلسله قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی (۱)

« من به ایشان (مستوفی الممالک) گفتم به توییچه ده سال موجب می دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند که از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیل از دفاع آن خودداری کند در حکم همان توییچه است که انجام وظیفه نکرده است.»

« دکتر محمد مصدق - صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ » (۱)

« امید من این است که این یادداشتها چشم و گوش نسل کنونی را باز کرده و دیگر اجازه ندهد که یک نفر بهر لباسی هست بنام ظل الله یا آیت الله بر آنها سوار شده و کشور را به این روز بیندازد. پنجاه سال سلطنت یهلوها نه فقط تگذار رجال لایق و وطن پرست و شجاع تربیت بشوند بلکه همه آنها را با از میان برد یا اخته کرد. نتیجه آن پنجاه سال، روز سیاه و حال تباہ امروز است.»

« سیف یور فاطمی - آئینه عبرت » (۲)

همانطور که در گزارش جلسه هفتم آبان ۱۳۰۴ مجلس آوردم، در بوجود آوردن فضای رعب و وحشت برای مخالفین که منجر به قتل واعظ قزوینی شد، فروغی **، داور و تیمور تاش و... شرکت داشته اند و آنها با یامال کردن آزادیها و حقوق ملت و زیر گذاشتن قانون اساسی مشروطیت بنام «تجدد» و «امنیت» معمار استبدادی شدند که توسط سمبل این استبداد وابسته به سلطه خارجی یعنی شخص رضاخان قربانی و نفله شدند.

در صفحه ۱۲

«مهندسی»؟

◀ در «انتخابات» تقلب شده است یا نشده است؟ - آیا «انتخابات» از آغاز تا پایان

مهندسی شده است؟ - دو اطلاع مهم: ص ۴

◀ اکتبر سورپرایز: و بالاخره سند حاکی از حضور کیسی در مادرید پیدا شد: ص ۶

◀ از جام زهری که خمینی سر کشید و تا جام زهری که خامنه ای می خواهد مردم

به جای او سربکشند: ص ۸

◀ اثر «انتخاب» روحانی بر سیاست غرب: ص ۱۱

◀ «کلید» همچنان بکار گشودن درب زندان بروی قربانیان تجاوز به حقوق

شهروندی می رود: ص ۱۶

انقلاب اسلامی: در ایران، سخن از این بمیان است که نتیجه «انتخابات» همان شد که بنا بر مهندسی انتخابات فرمایشی می باید می شد و یا رای دهندگان آن را به «ضد مهندسی» بدل کردند. در فصل اول، انواع روشهای محاسبه بکار رفته اند تا که ایرانیان بدانند، نسبت تحریم کنندگان و آنها که در مقام اعتراض رأی داده اند، به آنها که به ولایت فقیه و سیاست او رأی داده اند، چه اندازه است. در این فصل، خوانندگان خبرها واصل از درون رژیم را نیز خواهند یافت. دو اطلاع مهم هستند: ۱- بنا بر مهندسی فرار بود، «انتخابات» دو مرحله ای بشود و در دور دوم، قالبیاف رئیس بگردد. اما چون بیشترین آراء به روحانی داده شد، مهندسی شکست خورد. ۲- اطلاع دوم می گوید از آغاز تا انتها، «انتخابات» مهندسی شده و فرار بر بیرون آمدن نام روحانی از صندوق بوده است.

در فصل دوم، نوشته روبرت پاری را پیرامون سند مخفی شده ای می خوانید ۴ که دلیلی دیگر و روشن بر وقوع معامله پنهانی است که «اکتبر سورپرایز» نام گرفت. از آنجا که دولت خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و دستیاران آنها، فرآورده این معامله پنهانی و معامله های پنهانی دیگری است (ایران گیت ها) که دنباله آن معامله بودند، نسل امروز می باید توجه تمام به اینگونه تحقیق ها بکند تا بداند چرا او و کشورش در این وضعیت هستند.

در فصل سوم، گزارشی نسبتاً مفصل از گروگانگیری تا امروز است. این گزارش چونی و چرائی مسیری را که تحول ایران به خود گرفت، بر ایرانیان معلوم می کند و داده ها و اطلاع های لازم را در اختیار نسل امروز قرار دهد. به ترتیبی که بداند چرا حافظه خالی از گذشته، حتی گذشته ای چنین نزدیک، تا کجا می تواند خطرناک باشد در گزیدن تصمیم و عمل کردن به آن.

در صفحه ۴

نصرت الله نجات بخش

نمایش انتخابات تعیین تکلیف شد - ۹

تقابل مطالبات با دکترین ولایت فقیه!

گرد و خاک ها، دود و دم های نمایش انتخابات خواهید، کارناوال تبلیغات رسانه ای گوناگون داخلی و خارجی نیز فروکش کرد، زلزله خبر سازی کاندیدا شدن رفسنجانی، پس لرزه های رد صلاحیت وی، که با روی کار آمدن رقبای او آرام گرفت و بالاخره «فرشته نجات» با بیش از سی سال خدمت به نظام ولایت فقیه، یعنی حسن روحانی، با سوز پرایز قابل پیش بینی، این بار نیز از صندوق بیرون آمد.

شاید هنوز زود باشد که بتوان به تحلیل درست یا نتیجه عملی و کار برد اجتماعی و بر رضایت عمومی از این شعبده بازی به قضاوت نشست، اما تا همین جا میتوان ارزیابی اجمالی و قابل تصویری را که حاصل کش و واکنشای سیاسی هفته های گذشته است، ترسیم نمود.

راستی باید پرسید، مهندسی انتخابات که فقط ۵۰ هزار حلقه صالحین داشت با ۲۰ تا ۲۵ نفر در هر حلقه، و یا گردانهای ۱۲ هزار نفری هادیان، برای هدایت که توسط سپاه و بسیج، متشکل از گروههایی با دو عمل کرد که وظیفه اول، بحث و تشویق مردم

در صفحه ۱۵

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی!

ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!



اجماع ملی؟

جبار بد و بدتر را معین می کند و بدون تعیین بد و بدتر، اولاً مدار پدید نمی آید و ثانیاً بسته نمی شود، بد و بدتر همواره همزاد و همراهند. اما چرا جبار نیاز به ایجاد مدار بسته بد و بدتر دارد؟ زیرا هم بکار جامعه، از راه غافل نگاه داشتنش از وجود مدار باز خوب و خوب تر می آید و هم بکار نگاه داشتن مداوم مردم در جو ترس و سنگین کردن این جو.

گوینده این سخن تصدیق می کند که انتخابات گزیدن به و بهتر نیست، ماندن در مدار بد و بدتر و از بیم بدتر رای دادن به بد است. و او نمی داند که مدار هر استبدادی، مدار بسته بد و بدتر است. چرا که قدرت از روابط قوا پدید می آید و حاصل تخریب است. تخریب، خوب نمی شود. هر تخریبی، تخریب بیشتری را به دنبال می آورد. اما چه وقت مدار رابطه قوا بسته می شود؟ وقتی کسی که در این رابطه زیر سلطه هست موقعیت و وضعیتی را که در آنست، سرنوشت محتوم خود بیندازد و بر نخیزد، برای بیرون رفتن از این مدار، بر نخیزد. بدین فرار، هرگاه بتوان از رابطه قدرت بیرون رفت، مدار بسته بد و بدتر پدید نمی آید. پس می باید مردمی که گرفتار این مدار می شوند، باور کنند که

۱/۳. از مدار بسته بد و بدتر نمی توان بیرون آمد. و
۲/۳. در این مدار، همواره انتخاب وجود دارد اما میان بد و بدتر و میان بدتر و بدترین و مردم با انتخاب بد، می توانند گرفتار بدتر شوند.

باوراندن این دروغ نیاز دارد به فراوان ساحران و مبلغان جوراجور که بتوانند جامعه را از آرمان، یعنی الگوی زیست قابل تحقق محروم کنند. تا جامعه، بخصوص بخش جوان آن که بدون این آرمان، نمی تواند به فعالیت خود جهت دهد، از آرمان تهی شود. ساحران می باید جوانان را به سحر «باید از آرمان گرایی دست شست و به واقعیت گرایی بسنده کرد»، بی هدف و فعل پذیر کنند.

باوراندن این دروغ به جامعه نیاز دارد به فراوان ساحران و مبلغان (جامعه شناس و اقتصاد دان و دین شناس و مروج «اخلاق» و حقوقدان و سیاستمدار و سیاست شناس و مفسر و تحلیل گر و محقق و پژوهشگر که اکثراً القاب خود ساخته است) برای این که باوراندن رابطه قوا رابطه ایست که واقعیت دارد و برقرار کردنی است. هر کس و هر جامعه ای در این رابطه است که می باید، موقعیت متفوق پیدا کند. اما اکثریت بزرگ چه باید بکند؟ این اکثریت در روابط قوا، هرگز موقعیت متفوق پیدا نمی کند. زیرا قدرت بدون آنکه متمرکز شود، بکار بردنی نیست و بدون این که بزرگ شود، برجا نمی ماند. پس این اکثریت است که می باید در مدار بسته بد و بدتر نگاه داشت. برای نگاه داشتن اکثریت در این مدار، افزون بر کارهای بالا، ساحران و مبلغان در خدمت قدرت، می باید:

۳/۳. اکثریت بزرگ را از حقوق ذاتی انسان و حقوق ملی غافل نگاه دارند. از راه اتفاق نیست که در طول مدت انتخابات فرمایشی، از این حقوق، بر زبانها و قلمهای این ساحران و مبلغان کلمه ای جاری نشد.

۴/۳. باید اکثریت بزرگ را از انقلاب و هر جنبشی ترسانند. زیرا «همه جا آسمان همین رنگ است» و «درب همواره بر این پاشنه می چرخد». از این رو است که دستگاه تبلیغاتی رژیم ولایت مطلقه فقیه چنان تبلیغ می کند که پنداری دموکراسی های غرب وضعیتی بسیار بدتر از وضعیت مردم ایران دارند.

۵/۳. رفتن به پای صندوق رای بدون برخورداری از الف - حق انتخاب (= استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در

گزینه نوع تصمیم) و ب - چشم پوشیدن از انتخاب واقعی یعنی باز یافتن استقلال و آزادی خویش، بنا بر این، بیرون رفتن از مدار بسته بد و بدتر است. تحریم فعال همین است.

ج - غیر ممکن جلوه دادن ایجاد امکان در بیرون از حوزه سلطه رژیم ولایت مطلقه فقیه. و

د - بی محل کردن وجدان اخلاقی و ارزشهایی که ترجمان حقوق انسان هستند. بنابراین،

ه - عاری کردن انسان از کرامت و منزلت و شخصیت و این خلاء کرامت و منزلت و شخصیت را واقعیت گرایی باوراندن و و - دروغ را که زبان زور و ترجمان بیان قدرتی است که مرام رژیم است، عادی و همگانی کردن.

بدین فرار، ماندن در مدار بسته بد و بدتر و فراخواندن مردم در ماندن در این مدار و بسنده کردن به «انتخاب» میان بد و بدتر، تن دادن به خالی شدن از کرامت و منزلت و شخصیت و همه دیگر حقوق و ارزشها به شرح بالا است.

* پاسخ پرسش چهارم (آیا حالا که «مردم رای داده اند» به ایران حمله می شود؟):

من گفته و نوشته ام که رفتن به پای صندوقها و دادن رای به رژیم - آقای خامنه ای در ۱۴ خرداد گفت هر رای، رای به نظام و ساز و کار انتخابات است - بدان معنی است که مردم ایران گرفتار چنان وحشی هستند که با پای خود به پای صندوقهای رای می روند و به این رژیم رای می دهند. ایجاد چنین داوری نسبت به خود، بسی

در صفحه ۳

جبار. در حصار، استقرار دموکراسی ناممکن است. زیرا دموکراسی یعنی بیرون رفتن از حصار. مردمی که می توانند از حصار بیرون روند و، به جای آن، به زندگی در زندان تن می دهند، دستیار جبار می شوند بر ضد خود. فرقی است میان کوشیدن برای بیرون رفتن از حصار و ماندن در آن را سرنوشت خویش انگاشتن. و

۲/۲. بنا بر رهنمود انجیل، ابتکار با انسان است. این او است که تغییر می کند و حق دارد خویش را تغییر دهد. اما چون ان رهنمود را وارونه کند و بکار برد، خویش را از این حق که رشد آدمی در گرو بکار بردن است، محروم می سازد. ابتکار را به جبار می سپارد. او را تغییر دهنده خود می گرداند و روشن است که او، انسان فعال و خلاق را به انسان فعل پذیر و سازگار با جباریت خود بدل می کند.

۳/۲. این توجیه وارونه رهنمود انجیل است چرا که رهنمود انجیل حاصل تجربه انسان فعال و خلاق است و این توجیه، انکار این تجربه و فراخواندن انسانها به فعل پذیری، انهم پذیرفتن فعل جبار است. توضیح این که در این جهان، هیچ گاه، جامعه ای از راه رفتن به پای صندوق، بدون برخوردار بودن از حق انتخاب، دموکراسی برقرار نشده است. آیا در ایران دوران پهلوی چنین شد؟ آیا در روسیه و اروپای شرقی چنین شد؟ آیا در تونس و مصر و عراق و سوریه چنین شد؟ آیا در ترکیه و پاکستان چنین شد؟ آیا در انگلستان و آمریکا چنین شده بود؟ بنای دموکراسی بر حقوقمندی و فعالیت و خلاقیت است. کجا ممکن است با بدون داشتن حق انتخاب به پای صندوق رای رفتن و فعل پذیرانه رای در صندوق انداختن، دموکراسی پدید آید؟ بنای دموکراسی بر فرهنگ و اخلاق حقوقمدار است. رها کردن اصلها و ارزشها و حقوق و صندوق را به جعبه جادو بدل کردن و در انتظار بیرون آمدن دم کراسی از این جعبه شستن، فعل پذیری نزدیک به مطلق است. نه ساختن فرهنگ و اخلاق مردم سالاری که ویران کردن آن و مبلغ ضد فرهنگ و ضد اخلاق جباریت گشتن است.

۴/۲. این توجیه وارونه رهنمود انجیل است زیرا رهنمود انجیل در زبان قدرت ساخته شده و انسان را در مدار بسته رابطه با قدرت قرار نمی دهد. به او نمی گوید قدرت که هیچ جز رابطه قوا نیست، واقعیت مطلق است و جز از راهی که قدرت پیش پا می گذارد، نمی توان رفت. می گوید می توان از رابطه قدرت بدر آمد و فراخوانی زندگی را گستره امکانها برای رشد کرد. اما این توجیه، بیرون از رابطه مردم با جبار را نمی بیند و چون نمی تواند به صراحت، مبلغ ماندن در مدار بسته بد و بدتر بگذرد، به مردم می گوید شما یک راه دارید و آن همانست که قدرت پیش پای شما می گذارد. اگر خسته شوید و این راه را ادامه بدهید، زمانی آزاد خواهید شد. با بکار بردن منطق صوری، مردم را از این واقعیت غافل می کند که قدرت راه استقلال و آزادی را پیش پای آدمی نمی گذارد، در مدار بسته، ناگزیرش می کند انقدر دور بزند تا کج و نا توان بر زمین استسلام بنشیند.

۵/۲. این توجیه وارونه رهنمود انجیل است چرا که رهنمود انجیل میان انسان با توانائی خود و با استعداد رهبری خود رابطه برقرار می کند. می گوید به بمن استعداد رهبری و بکار انداختن توانائی های خود، درب بسته را بر روی خود بکشای. اما این توجیه انسان را از استعداد رهبری و توانائی خود غافل می کند. رهبری را به جبار می دهد. این او است که انتخابات فرمایشی را سازمان می دهد و این دارندگان حق انتخاب است که باید از حق خالی شوند و رای بدهند. بدین سان، در این توجیه، رابطه با استعدادها ها و حقوق و توانائی ها، جای به رابطه با جبار می دهد. رهبری نیز با جبار است. سازنده توجیه از مشاهده تناقض آشکار ساخته خود ناتوان است: نمی توان هم در بن بست ماند هم زندگی در بیرون از بن بست، زندگی در دموکراسی، را جست. حل تناقض به فراخواندن مردم به بیرون آمدن از بن بست است.

۵/۳. این توجیه وارونه رهنمود انجیل است چرا که حاصل تجربه انسانیت این شد که «زنگی به شستن نگرده سفید» و معنی این ادعای دروغ اینست که شستن به جای خود، بدون شستن زنگی گردد سفید. به سخن دیگر، زنگی اگر بخواهد سفید بگردد، باید زنگی بماند. انتقاد اول و اساسی به شرکت در دادن رای وقتی انتخابات آزاد نیست، اینست که این عمل نقض حق انتخاب است و با نقض حق انتخاب صاحب حق انتخاب و انتخابات آزاد نمی توان شد.

اثر آشکار تحریم فعال بر رفتار مردم ایران ارزش یافتن رای در نظر آنها است. در حقیقت، فرهنگ دموکراسی وقتی پیدا می شود که هر عضو جامعه خود را شهروند و دارای حق انتخاب بداند. بنا بر این، برای رای خود ارزش قائل شود و مسئولیت ناشی از دادن رای را بشناسد و برعهده بگیرد. پس اگر به جای توجیه فعل پذیرانه رفتن به پای صندوق رای، دست کم ارزشمندی رای و اهمیت مسئولیت رای دادن گوشزد می شد، می توانست ترویج مردم سالاری باشد.

* پاسخ پرسش سوم (آیا میان بدتر و بدترین هم انتخاب وجود دارد؟):
آیا همواره انتخاب وجود دارد؟ آیا میان بد و بدتر به جای خود، میان بدتر و بدترین نیز انتخاب وجود دارد؟ نه. در مدار بسته، انتخاب وجود ندارد. زیرا این مدار، مدار جبر است. و چون مدار بسته، مدار بد و بدتر می شود، به حکم جبر قدرت، تنها یک گذرگاه وجود دارد و آن از بد به بدتر و از بدتر به بدترین است. چرا؟ زیرا مدار بسته است. پس عبور از بد به خوب ممکن نیست. و چون قدرت

حال آنکه، در استقلال و آزادی، هم، فراوان امکان در اختیار است و هم انسان با استفاده از استعداد ابتکار و ابداع و کشف و خلق، خود امکان می سازد. گوینده این سخن، هم خود را در دایره تنگ ممکنی زندانی می کند که رژیم، بنا بر هدفی که دارد، ایجاد می کند و هم عقل خویش را از استقلال و آزادی که دارد، غافل نگاه می دارد و هم ممکن های بسیار را وقتی عقل او مستقل و آزاد است نمی بیند و هم از حق انتخاب خویش غافل می ماند و هم استعداد هنر خویش را بی کار می گرداند و در ایجاد امکان بکار نمی اندازد. و

۱/۱. گوینده این سخن، «سیاست هنر ایجاد امکان است» را با «سیاست هنر استفاده از ممکن است» جانشین کرده است. اما جانشین کننده ندانسته است و یا زبان فریب بکار برده و نگفته است که امکان را نه او که رژیم ولایت مطلقه فقیه بوجود آورده است و هدف نیز نه از آن او که از آن رژیم است. پس وارد شدن در مدار بسته ممکنی که رژیم ایجاد کرده است، آلت فعل رژیم شدن است. آلت فعل شدن هنر نیست، بی هنری است. محروم کردن خویش از حقوق ذاتی و حقوق ملی است. اخلاق گریزی به حد افراط است، تحقیر خویش و تن دادن به ذلت بندگی قدرت است.

۲/۱. اما، آیا ممکن نیست از فرصتی که رژیم ایجاد می کند استفاده کرد و هدف خویش را جانشین هدف او گرداند؟ چرا ممکن است. هنر که گشودن فراخنا و امکان است، ستاندن فرصت از جبار و تبدیل کردن آن به فرصتی برای هدفی دیگر است. هر انسانی که از استقلال و آزادی خویش غافل نشود، تحریم فعال انتخابات فرمایشی را ستاندن فرصت از رژیم برای بیرون رفتن از مدار بسته او و متحقق کردن هدف خود، می گرداند. یادآور می شوم که شاه سابق، فضای سیاسی را باز کرد برای هدفی که داشت، اما مردم ایران امکانی را که او ایجاد کرده بود، بکار در آمدن به جنبش برد و هدف خویش را جانشین مورد نظر شاه سابق کرد. مردم روسیه همین روش را بکار بردند. بدین قرار، لازمه امکان را از آن خود کردن، بیرون از مدار بسته رژیم عمل کردن است. تحریم فعال، جامعه را فرامی خواند به از آن خود کردن فرصت انتخابات فرمایشی و بکار بردن آن در جانشین کردن ولایت فقیه با ولایت جمهور مردم.

۳/۱. آیا نمی توان تحریم فعال را با اعتراض از راه دادن رای بر ضد نامزدی که معرف کامل ولایت مطلقه فقیه و سیاستهای او است، جانشین کرد؟ آیا مردم انتخابات فرمایشی را به همه پرسشی بر ضد ولایت فقیه و سیاستهای او، بدل نکردند؟ دورتر، بهنگام پاسخ به پرسش پنجم به این پرسش با تفصیل، پاسخ می دهم. در این جا، خاطر نشان می کنم که تحریم فعال در خود پدید آوردن روحیه اعتراض و شجاعت اظهار حقیقت است. هرگاه فرض کنیم، رای به آقای جلیلی، رای به آقای خامنه ای و بحران سازیهای او بوده است، ۴/۴ درصد تهران و ۷ درصد نسبت به دارندگان حق انتخاب در کشور، گویای اجماعی ملی بر ضد ولایت مطلقه و سیاستهای او است. با وجود این، اعتراض از راه شرکت در دادن رای، هم شفافیت بایسته را ندارد و هم کسی که به پای صندوق می رود حق انتخاب خود را به جا نمی آورد و هم، ابتکار عمل را از خود می ستاند و به رژیم ولایت مطلقه فقیه می سپارد.

۴/۱. «هنر استفاده از ممکن» در بیان قدرت و در زبان قدرت ساخته شده است و بقصد تنظیم رابطه با قدرت حاکم، جانشین «هنر ایجاد امکان» گشته است. در جمله که تأمل کنیم، می بینیم: الف - بنا بر ماندن در مدار بسته بد و بدتر است. این مدار را جبار ایجاد می کند. جامعه می تواند خود را در آن زندانی نکند. عقل قدرتمدار از این توانائی غافل می شود و غافل می کند. در مدار بسته، انتخاب وجود ندارد. زیرا با «انتخاب» بد، بد و بدتر و بدترین، انتخاب (بخوانید استسلام) شده است.

ب - طرفه این که در این جمله انسان نیست که امکان را ایجاد می کند، قدرت حاکم است که آن را ایجاد می کند. بدین سان، بنای جمله، بر تسلیم محض قدرت گشتن و در محدوده آن ماندن و «استفاده از ممکن» است که مردم در ایجادش نقشی ندارند.

ج - بنای جمله بر غفلت از رشد و حق رشد جامعه است. رشد باز یافتن روز افزون خودانگیختگی است و «استفاده از ممکن» محکوم کردن خویش به جبر جبار، بنا بر این، رشد نکردن است. بهوش باید بود که رشد، باز یافت خودانگیختگی و این باز یافت تحقق نمی یابد مگر با بکار انداختن استعداد هنر و ممکن کردن ناممکن ها، خصوص ناممکن های زور ساخته است.

* پاسخ پرسش دوم (آیا مردم باید آنقدر در انتخابات شرکت کنند تا مردم سالاری برقرار شود؟):

آیا باید همچنان در انتخابات فرمایشی شرکت کرد تا که رژیم نرم شود و تن به دموکراسی بدهد؟ از توجیه ها که ساخته شده است، این توجیه با استفاده از رهنمود انجیل ساخته شده اما با وارونه کردن آن. بنا بر رهنمود انجیل، درب را آنقدر بزن تا برویت باز کنند. اما چرا این توجیه وارونه رهنمود انجیل است؟ زیرا ۱/۲ بنا بر رهنمود انجیل، آدمی، در برابر درب بسته، نباید خویش را ناتوان انگارد. می باید همچنان بکوشد تا درب بسته بر روی او باز شود. ابتکار با انسان است. نه با قدرت. در ایران امروز، مردم در بیرون درب نیستند، در درون حصار هستند. کاری که باید بکنند، بیرون رفتن از حصار است و نه ماندن در حصار و نرم کردن دل



اجماع ملی؟

موضوع آقای جلیلی و اعتراض به موضع آقای روحانی و نیز دو ماده ای (ولایت مطلقه فقیه و تهدید زدائی) که آقای جلیلی برنامہ خود کرده بود، او را کسی گرداند که رای دادن به او رای دادن به آقای خامنه ای است و رای دادن به کسی که بیشترین فاصله را با او دارد، رای دادن برضد آقای خامنه ای است. با توجه به این که آقای احمدی نژاد دست خود را از پرونده اتمی نشست و گفت دخالتی در اتخاذ سیاست اتمی و اجرای آن ندارد، پس مسئول اول و تنها مسئول آقای خامنه ایست. اگر گفته شود انتقاد آقای ولایتی از رویه آقای جلیلی، دلیل اینست که آقای خامنه ای هم نظر انتقادی داشته است، هم دروغ بی مزه ایست چرا که، در همان مناظره، آقای جلیلی گفت «مقام معظم رهبری» نظر او را تصدیق و اطلاع و نظر آقای ولایتی را نادرست خوانده است و هم ولایت مطلقه ای که بگوید در طول ۱۱ سال بحران اتمی، آمر مستقیم مذاکره کنندگان بوده است و آنها سیاست او را اجرا نکرده اند، بی کفایتی مطلق خود را تصدیق کرده است.

بدین قرار، خواه مهندسی انتخابات بقصد از صندوق بیرون آوردن نام آقای روحانی طراحی و اجرا شده باشد و خواه نه، تحریم کنندگان که رای اول را داشته اند و بر نفی رژیم رای داده اند و هم آنها که برای آن رای داده اند که آقای جلیلی رئیس جمهوری نگردد، یک اجماع ملی را بر ضد ولایت مطلقه فقیه و سیاستهای او بوجود آورده اند. این اجماع بسیار شفاف تر می گشت هرگاه از راه تحریم فعال اظهار می شد.

● نتایج انتخابات فرمایشی کنونی که رژیم خود اعلان کرده است، اعتراف صریح او به تقلب در انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ است. چرا که رای دهندگان رژیم همان ها هستند که این بار نیز رای داده اند. پس در انتخابات سال ۸۸، از رای آقایان موسوی و کروبی کاسته و بر رای آقای احمدی نژاد افزوده اند. این اعتراف نیز شکست بزرگی است زیرا آقای خامنه ای تا توانست جنایت کرد تا به زور، منصوب خود را رئیس جمهوری بگرداند.

● در ازای این دو باخت بزرگ، او یک برد نیز کرده است: با عمل به قاعده ای از قواعد قدرتمنداری، با زدن سر، تن را به مهار خود درآورده است. در حقیقت، رای به روحانی، اگر هم بنا بر مهندسی انتخابات، بنا نبود نام او از صندوق بیرون بیاید، در همان حال که رای اعتراض بود، رانی به سود او نیز بود. چرا که به او امکان داد «اصلاح طلبانی» را که گویا آقای خاتمی از بند رادیکالیسم موسوی و کروبی بیرون آورده است و همه گروه های سیاسی که در حاشیه رژیم قرار گرفته اند، حامی رژیم کند و، در همان حال، خود را از آقایان هاشمی رفسنجانی و خاتمی نیز بیساید. بدین قرار، نه رای به روحانی که رای ندادن به جلیلی رای اعتراض است: بر سر نفی ولایت مطلقه فقیه و «تهدید زدائی» - در واقع، تهدید افزایشی - اجماع ملی بوجود آمده است.

آن دو باخت و این برد، در مجموع، می تواند بسود آقای خامنه ای باشد. زیرا رای دهندگان وسیله ستاندن باخته های آقای خامنه ای را ندارند. در عوض آقای خامنه ای وسیله ستاندن طلب خود را دارد و حتی می تواند مسئولین را از دوش خود بر دارد و بر دوش رای دهندگان بگذارد و بر رنج های مردم ایران، همچنان رنج بیفزاید. اگر فرض کنیم رای دادن به آقای روحانی نیز نه گفتن به آقای خامنه ای است، این مردم هستند که با ادامه عمل تعرضی خود می توانند مانع از بیرون رفتن رژیم ولایت مطلقه فقیه از تنگنا بگردند و وضعیت نظیر وضعیت بعد از پایان دوران خاتمی، تکرار شود.

و گفته می شود، همه تغییر می کنند و مردم روحانی را تغییر می دهند. این ادعا نیز دروغی محض توجه روشی است که اتخاذ شده است. غیر از تجربه آقای خمینی و دستیاران او که مردم تغییرشان ندادند و آنها همچنان در کار تغییر دادن مردم به زور هستند، مردمی که با دادن رای اختیار تغییر خود را به رژیم می سپارند، چگونه می توانند آقای روحانی و امثال او را تغییر دهند؟ بر ایرانیان است که بدانند هرکس خود خویش را تغییر می دهد و هرگاه آنها صاحب اختیار تغییر خود از «پیروان» (بنا بر پیام آقای روحانی شما ایرانیان، نه در مقام شهروندی که در مقام پیروی از «مقام معظم» رهبری رای داده اید) به شهروندان بگردند، دولت جبار بر جانی ماند و در جامعه باز و تحول پذیر، البته امثال آقای روحانی نیز امکان تغییر کردن را پیدا می کند.

بدین سان، رای دادن، در مقام اعتراض، هم فاقد شفافیت تحریم فعال است و هم نه به جبار بدون آری به جمهوری شهروندان است. زیرا رژیم جبار را بر جانی نهاد و حتی شعار «دیکتاتور، دیکتاتور، تسکر، تسکر» نیز سر می دهد و سرنوشت خویش را به کارگزار دیکتاتور وا می گذارد. به سخن روشن تر، رای اعتراض نه ولایت مطلقه فقیه و آری به کارگزار (روحانی) ولایت مطلقه فقیه است. حال آنکه تحریم فعال، نه شفاف به ولایت مطلقه فقیه و آری شفاف به ولایت جمهور مردم است. نه به تحقیر و بی منزلتی و خالی از حق و بر از زریستن است.

بدین قرار، آنها که در تحریم فعال شرکت کرده اند می باید به خود بیاند. زیرا که

الف - روحیه تعرض به جبار را برانگیخته اند و
ب - ناگزیرش کرده اند به چنان مهندسی انتخاباتی تن در دهد که حاصلش اجماعی ملی برضد ولایت مطلقه فقیه و بحران سازی های او گشته است.

ج - هر چند امید اینست که این واپسین تجربه باشد، اما واقع بینی حکم می کند که بپذیرند جامعه ها تجربه ها را تکرار می کنند. این تجربه تکرار هر دو تجربه حکومت های هاشمی رفسنجانی و خاتمی است. پس باید آماده شد برای بر عهده گرفتن مسئولیت انتقال حق به صاحب حق (انتقال ولایت به جمهور مردم) و استقرار جمهوری شهروندان و دولت حقوقمدار را جای گزین دولت جبار کردن.

برای رژیم نمی کند. و
۲/۵. مشروعیت از حقانیت نشأت می گیرد و حقانیت با بازشناسی حقوق شهروندی و حقوق ملی و عمل به این حقوق تحقق پیدا می کند. وقتی مردم یک کشور نمی توانند از حقوق شهروندی خود برخوردار شوند، چگونه می توانند به رژیمی که، به آنها، امکان برخورداری از این حقوق را در محدوده انتخابات فرمایشی نمی دهد، مشروعیت ببخشند و رژیم نیز به استناد رای مردم، خود را برخوردار از مشروعیت بدانند؟ کجا رای مردم روسیه در دوران استالین به آن رژیم مشروعیت می داد؟ کجا رای مردم عراق به رژیم صدام مشروعیت می داد؟ و

۳/۵. این بار، ترس از تحریم همگانی، آقای خامنه ای را ناگزیر کرد تصریح کند رای دادن می تواند رای به نظام نباشد و نه بر او و نه بر هیچ کس دیگر، پوشیده نیست که بخش بسیار بزرگی از آنها نیز که رای داده اند، در مقام اعتراض به ولایت فقیه و سیاستهای او، رای داده اند. بنا بر این، رای دهندگانی که در مقام اعتراض رای داده اند، هم با رای خود تصدیق کرده اند که رژیم ولایت مطلقه فقیه مشروعیت ندارد و هم بر این باور بوده اند که فرصت را برای نشان دادن روحیه اعتراض و عزم خود به تغییر اظهار می کنند. اما آیا روش صحیحی بکار برده اند؟

* پاسخ پرسش ششم (تحریم فعال و رای دادن از راه اعتراض کدامیک کارساز تر هستند؟):

۱/۶. هرگاه از صمیم دل به آزادی بیان باور داشته باشیم، این باور را می باید در دفاع از حق هرکس بر آزادی بیان اظهار کنیم. حتی اگر نظر و روشی که بیان و عمل می شود، مخالف نظر و روش پیشنهادی ما باشد. بنا بر این، ما حق اعتراض به مردمی که رای داده اند را نداریم چه رسد به بکار بردن زبان توهین و تحقیر که هم فاش می کند باور نداشتن به استقلال و آزادی انسان را و هم فاش می کند بیان قدرتی که روش توهین و تحقیر را به سردارنده خود می آموزد و هم زبان بکار رفته، زبان زور است و هم به فریاد می گوید که عقل قدرتمند، به ضرورت، کار را با تخریب آغاز می کند. باوجود این، حق انتقاد محفوظ است و می توانیم نظر و روشی را انتقاد کنیم که پیش پای رای دهندگان گذاشته است. اظهار حقیقت بنیاد مردم سالاری است و انتقاد که تمیز راست از دروغ و حق از ناحق است، پیش از همه، بکار آنهائی می آید که انتقاد می شوند:

۲/۶. نظر و پرسش آنها که در مقام اعتراض رای داده اند، اینست: ما و تحریم کنندگان هدف مشترک داریم با دو روش. بنا بر این، رو در روی یکدیگر نیستیم. در کنار یکدیگر هستیم و می باید با یکدیگر به بحث آزاد بنشینیم. پاسخ اینست: بحث آزاد بهترین روش است وقتی با انتقاد بمعنای تمیز صحیح از نا صحیح، همراه می شود. پس، انتقاد نخست اینست که هدف در وسیله بیان می شود. لذا، روش بکار رفته، می باید ترجمان هدف باشد. تحریم فعال روش بکار بردن حق انتخاب است. زیرا رفتن به پای صندوق رای، وقتی عمل به حقوق شهروندی نیست، ولو به قصد اعتراض، از حق شهروندی خود خالی شدن است. هرگاه کسی بخواهد حق خود را به جا آورد، می باید، عمل او مثبت شهروندی او باشد. تحریم فعال تصدیق این حق و عمل به این حق و از آن خود کردن حق تغییر یافتن و تغییر دادن است: اساس تحریم فعال تصدیق حق شهروندی و عمل به این حق است و اساس رای دادن، نادیده گرفتن این حق و عمل به «مصلحتی» است که رژیم حاکم سنجیده است. بدین خاطر که مصلحت را همواره قدرت می سنجد برای این که جانشین حق دارندگان حق کند.

۳/۶. در مقام اعتراض رای دادن، عمل در محدوده تحت حاکمیت رژیم جبار است و تحریم فعال، رها شدن از این محدوده بسته و ایجاد فضای باز و امکان جدید است.

۴/۶. در مقام اعتراض رای دادن، زیر بار سنگین پی آمدهای سیاست ویرانگر رژیم رفتن است: هرگاه رژیم بخواهد بازهم از حقوق ملی ایرانیان مایه بگذارد، آیا رژیم مسئولیت آن را بر دوش آنها که رای داده اند، نمی گذارد؟ تحریم فعال، در همان حال که عزم ملتی را در شفافیت کامل به رژیم جبار و جهانیان اظهار می کند، ملت را بر مسند مجری حقوق ملی و حقوق شهروندی می نشاند.

۵/۶. حال اگر حاصل کار را ارزیابی کنیم به ترتیبی که واقعیت را همان سان که هست ببینیم، ناگزیر، می باید از این جا شروع کنیم: بنا بر اطلاعی، مهندس انتخابات، از آغاز تا پایان، یک هدف داشته است و آن بیرون آوردن نام آقای روحانی از صندوق بوده است. آقای جلیلی نقش مترسک و یکچند از نامزدها نقش دکور را داشته اند. بنا بر اطلاع دیگری، آقای خامنه ای نخست می خواسته است آقای جلیلی را رئیس جمهوری کند و دیر هنگام، به آقای قالیباف رضا داده است و سرانجام از بیم وسعت تحریم و نیز ترس از مجازاتهای جدید و سختی وصف ناپذیر وضعیت داخلی، تن به آقای روحانی داده است. با توجه به این امر که از دو منبع، یکی در عراق و دیگری در لبنان، عین اطلاع اول دریافت شد، نباید از این احتمال غافل شد که آقای خامنه ای، برای پوشاندن شکست سخت خود و آن را پیروزی وانمود کردن، در کشورهای منطقه القاء می کند که «انتخابات» را خود او مهندسی کرده و بنایش بر این بوده است که روحانی رئیس جمهوری بگردد. بهر رو، بنا بر هر دو اطلاع، آقای خامنه ای باخت بسیار بزرگی کرده است. زیرا با دفاع از

برای ایران خطرناک است. تشویق جنگ افروزان به تدارک جنگ و تشدید تحریمها برضد ایران است. سخنان ۲۲ خرداد آقای خامنه ای، جا برای تردید باقی نگذاشت که جامعه ملی را مصمم به تحریم فعال انتخابات دیده است. وگرنه ممکن نبود کسی با این ادعا که بر مردم ولایت مطلقه دارد، خطاب به آنها، بگوید اگر هم نظام را قبول ندارید، به خاطر کشور، رای بدهید. اینک آنها که انتخابات را تحریم فعال کردند و بنا بر همین رای سازی هم رای اول را در ایران امروز دارند و بنا بر حقیقت و واقعیت نسبت آنها به رای دهندگان از سه پنجم به دو پنجم نیز بیشتر است و آنها هم که در مقام اعتراض به ولایت مطلقه آقای خامنه ای و بحران سازیهای او، رای داده اند، با توجه به رای آقای جلیلی (۴/۴ درصد نسبت به دارندگان حق انتخاب در تهران یعنی ۹۶/۴ درصد مردم ایران مخالف ناچیز شدن اسلام در ولایت فقیه و «تهدید زدائی»)، اجماع ملی را بر ضد ولایت مطلقه فقیه و سیاستهایش بوجود آورده اند. واکنش حکومت های امریکا و اروپا، نیز، می گوید که آنها هم رای داده شده را رای اعتراض تلقی کرده اند. از دید آنها نیز ایرانیان سیاستی را که آقای جلیلی مجری آن بود، رد کرده اند. شعارهای ایرانیان در شهرها، بعد از اعلان نتایج آراء نیز گویای صفت اعتراضی بودن رای های داده شده است.

بدین قرار، به یمن تحریم فعال، در مردم ایران حالت اعتراض برانگیخته شده است. اینک پرسش کننده و جمهور مردم ایران می باید از خود بپرسند: وقتی اعتراض آنها توانسته است جو را تغییر دهد، هرگاه این اعتراض از راه تحریم فعال یک پارچه بعمل می آمد، صد چندان مؤثرتر نبود؟ زود است که ایرانیان پی می برند گزینش آقای روحانی به ریاست جمهوری نه برد آنها که باخت آنها و برد آقای خامنه ای است. به سخن دیگر، اگر هم تحریم همگانی می شد، به احتمال قوی، او را به ریاست جمهوری بر می گزیدند. بیش از این (سر مقاله انقلاب اسلامی شماره ۸۳۰ با عنوان مطالبه محوری)، توضیح داده ام، بنا بر چه فرضی روحانی بر دیگر نامزدها تقدم پیدا می کرد. در پاسخ به پرسش ششم، با تفصیل بیشتری توضیح خواهم داد. تحریم فعال برد کامل بدون باخت برای مردم بود و رای اعتراض برد و همراه با باخت است. آقای خامنه ای می تواند برد خود را وصول کند و مردم از باب وصول باخت او را ندارند.

* پاسخ پرسش پنجم (آیا «مردم» با دادن رای به نظام مشروعیت بخشیده اند؟):

وقتی انتخابات فرمایشی است یعنی مردم نمی توانند حق انتخاب خود را بکار برند بدین خاطر که نه آزادی نامزد شدن وجود دارد و نه آزادی بیان و اجتماع وجود دارد و نه نامزدها اجازه دارند با مردم، به زبان حقیقت، سخن بگویند و نه حتی شمارش آراء در منظر مردم انجام می گیرد، رای دادن به رژیم مشروعیت نمی دهد. چنانکه رای دادنها به رژیمهای شاه و صدام و مبارک و ... مشروعیت بخشیدند.

اما وقتی مردم در مقام اعتراض رای می دهند و بخش بزرگی از جامعه نیز انتخابات را تحریم می کند، نه تنها رای دادن مشروعیت نمی بخشد که تصدیق فقدان مشروعیت رژیم نیز می شود. بنا بر اطلاع، «حکم حکومتی» صادر شده است که بر آراء به نسبت افزوده شوند. هم بدین خاطر که میزان مشارکت در دادن رای بالا جلوه داده شود و هم بدین خاطر که آرای معرف خط و ربط آقای خامنه ای، بیش از اندازه ناچیز شوند و هم بدین لحاظ که آرای کسی که حائز اکثریت اعلام می شود با مجموع آرای دیگر نامزدها برابر شود و هم بدین جهت که شبهه مشروعیت بایی نظام قابل القاء بگردد. آقای خامنه ای و حزب سیاسی مسلح، چنان حواسشان جمع بردن بازی، بوده است که از بوجود آمدن اجماع برضد ولایت مطلقه فقیه و سیاست های او، غافل شده اند. توضیح اینست که اگر هم نامزد کردن آقای جلیلی بدین خاطر نبوده است که آقای خامنه ای بنا داشته است نام او را از صندوق بیرون بیاورد و می خواسته است او را مترسک کند، ناچار، او را کسی باید معرفی می کرد که نامزد او است. دوباره هم از موضع او حمایت صریح کرد. حتی یک نوبت هم کلمه «تعامل»، را نه در این «انتخابات» و نه پیش از آن، بر زبان نیاورد. حالا، حتی برغم آرائی که بر آرای او افزوده اند، نسبت آرای او به دارندگان حق انتخاب در تهران و در کشور، به ترتیب ۴/۴ درصد و ۷ درصد است. یعنی برضد ولایت مطلقه فقیه و سیاستهایش، نزدیک به اتفاق آراء و اجماع وجود دارد. چگونه بتوان اجماع یک ملت را در سلب مشروعیت از ولایت مطلقه فقیه و مدیریت او، مشروعیت بخشیدن به او شمرد؟

یکبار دیگر، روشن می شود که هرگاه این اجماع از راه تحریم فعال اظهار می شد، تصدیق عدم مشروعیت رژیم در شفافیت کامل اظهار می گشت. در عوض، هم استفاده از حق انتخاب در اعتراض از راه رای دادن دست رژیم را برای معامله بر سر حقوق ملی باز نمی گذاشت و هم رژیم امکان پیدا نمی کرد، با استفاده از ابهام، اجماع بر ضد خود را با مشروعیت دادن مردم به خود جانشین کند.

افزون بر این، وقتی دارنده حق انتخاب، بدون برخورداری بودن از

این حق، به پای صندوق رای می رود، بنا بر این قاعده که فاقد حق نمی تواند حق ایجاد کند، با رای دادن هم غفلت از حق انتخاب و دیگر حقوق خویش را اظهار می کند و هم - اگر هم رای موافق به رژیم بدهد - ایجاد مشروعیت



در فصل چهارم، واکنش غرب، بخصوص امریکا را نسبت به «انتخاب» روحانی به ریاست جمهوری از نظر خوانندگان می گذرد. در همین فصل، اطلاع های جالب گویای چرایی سیاست امریکا و انگلستان و فرانسه و اسرائیل در قبال ایران و «پرونده اتمی ایران» و رژیم سوریه را گرد آورده ایم. و در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را گرد آورده ایم. از قرار، در این رژیم، «کلید» تنها بکار گشودن درب زندان به روی مبارزان می آید:

در «انتخابات» تقلب شده است یا نشده است؟ - آیا «انتخابات» از آغاز تا پایان مهندسی شده است؟ - دو اطلاع مهم:

انقلاب اسلامی: هر گاه مردمی، بخواهند رأی آنها ارزش پیدا کند و نیز مسئولیت رأی خود را بپذیرند، بیشتر از این، اگر بخواهند رأی وسیله اظهار حق انتخاب آنها باشد و بدانند در دروغ و با دروغ زندگی کردن، ماندن در مدار بسته انحطاط است و بخواهند به آنها دروغ گفته نشود، می باید نسبت به شمار رأی ها که داده می شود و رأی ها که داده نمی شوند، حساسیت تمام داشته باشند. وقتی رژیم استبدادی از نوع ولایت مطلقه فقیه است، صحت ارقام اهمیتی دو چندان پیدا می کند. هم از نظر مسائل حیاتی که کشور با آنها روبرو است و هم بلحاظ جهت یابی تحول نظام سیاسی و هم بدین خاطر که تن دادن به زیان قدرت و دروغ، تن دادن به انفعال و مسلط کردن رژیم بر خود است. واقعیت انسان که روی داده است، ما را آگاه می کند از اندیشه های راهنما که جامعه به آنها اقبال کرده است و نیز راستگویی مدعی ها. توضیح این که هر گاه جامعه به حق انتخاب و حق خود بر در دست گرفتن تغییر خود از راه رشد، اهمیت داده باشد، بیان استقلال و آزادی توجه او را به خود جلب کرده است. و اگر بدون لحاظ کردن این حق، رأی داده باشد، بیان های قدرتی به رواج هستند که برغم اختلاف در صورت، در محتوی یکی هستند (همانطور که از لائیک و ضد اسلام و میانه رو و اصلاح طلب و... نظرگاه های خویش را را زیاد بردند و حامی روحانی شدند). بیپرده نیست که در این «انتخابات» کلمه ای از حق انتخاب انسان نگفتند و کوشیدند رأی دادن را حق کنند و جانشین حق انتخاب کنند. و نیز، از دید کسانی، حق انتخاب را حق هر انسان و خود را موظف به دفاع از این حق می دانند، بلحاظ

ارزشی که برای رأی بمثابه روش عمل به حق قائل هستند، از حق آنها که رأی داده اند و آنها که رأی نداده اند، دفاع می کنند. از این رو اصرار دارند، واقعیت (در اینجا میزان مشارکت در دادن رأی و کیفیت آراء) را همان سان که هست بیابند و اظهارش کنند. اما آنها که مردم را مکلف پیش نمی دانند و رأی دادن را تکلیف آنها می شمارند، بنا بر این که رأی دادن را بر دلخواهشان باشد، کم و زیاد کردن آراء را واجب می شمارند و صید البته اعتراضی هم به تقلب بوده آن نمی کنند. بنگرید به رویه آنها که «انتخابات» سال ۸۸ را بعد از آن که نتایج اعلان شده موافق دلخواهشان نشد، تقلب خواندند و این بار، با وجودی که بدون کمترین تردید میزان مشارکت در دادن رأی کمتر از بار بوده است، از سخن گفتن در باره تقلب در انتخابات، دم فرو بسته اند. به خاطر دفاع از حق انتخاب و ارزش رأی و نیز برای پرهیز از خطری که تقلب می تواند برای کشور داشته باشد و برای دفاع از حق دانستن حقیقت و در مقام مبارزه با دروغ، تا توانسته ایم، با بکار بردن انواع روشها، کوشیده ایم میزان واقعی مشارکت در «انتخابات» راب دست آوریم:

* در تهران، چند درصد صاحبان حق انتخاب، رأی داده اند؟:

● در ۲۶ خرداد ۹۲، بولتن نیوز (متعلق به سیاه) از قول فرهادی، فرماندار تهران به خبرگزاری فارس (باز متعلق به سیاه) آورده است که در انتخابات انجمن شهر، ۴۵ درصد رأی دهندگان را بالا بیود، شمار واجدین شرایط رأی دادن در شهر تهران را یائین آورده و گفته است تعداد واجدین شرایط رأی دادن در این شهر، ۴ میلیون و ۷۰۰ هزار تن هستند. او غافل بوده است که براتلو، «رئیس ستاد انتخابات»، باز به خبرگزاری فارس گفته است: «تعداد واجدین شرایط رأی دادن در شهر تهران ۶ میلیون و ۳۰۸ هزار و ۳۰۸ نفر و در استان تهران ۹ میلیون و ۷۳۷ هزار و ۵۶۵ نفر هستند». براب آمار گیری سال ۱۳۹۰ نیز ارقام براتلو صحیح هستند. اما ۴۵ درصد ۴ میلیون و ۷۰۰ هزار واجدین شرایط رأی دادن، ۲ میلیون و ۱۱۵ هزار نفر می شود (آمار رسمی ۲،۲ میلیون). این تعداد رأی دهنده نسبت به ۶،۴ میلیون، تعداد رأی دهندگان در شهر تهران، ۳۳ درصد می شود. ● و چون سایت متعلق به مهدی هاشمی، درصد سازی را لو داد، وزارت کشور و ستاد انتخاباتی سکوت گزیدند اما دستگاه تبلیغاتی رژیم این توجیه را ساخت: ۲،۲ هزار رأی شمارش شده ۴۶ درصد ۴،۶ میلیون رأی بود. اما با شمارش بقیه آراء ۴۶ درصد حدود ۵ میلیون نفر می شود. اما ۴۶ درصد ۵ میلیون رأی ۲،۳ میلیون رأی می شود. بنا بر این که براتلو، دارندگان واجدین شرایط رأی در شهر تهران را ۶،۴ میلیون گفته است و بنا بر آمار گیری سال ۹۰ صحیح است، درصد کسانی که در شهر تهران رأی داده اند، حد اکثر ۳۵،۵ درصد بوده است. ● اما بنا بر رقمهای دیگری، نامدها در تهران، بر روی هم ۲،۷۶۲ میلیون رأی داشته اند. نسبت به ۶،۴ میلیون دارندگان

«مهندسی»؟

حق انتخاب، ۴۳،۳ درصد می شود. بدیهی است که رقمها مربوط به شهرستان تهران هستند که براب آمار گیری سال ۹۰، حدود ۷،۳ میلیون صاحب حق انتخاب دارد. بنا بر این، بر فرض که آراء مهندسی نشده باشند، ۳۷ درصد تهرانی ها به نامزد رأی داده اند.

اما آرای جلیلی، اگر هم بر آن نیفزوده باشند، ۳۲۱۳۲۴ رأی است. این آراء که رأی مستقیم به خامنه ای هستند (اسلام ناب خلاصه می شود در ولایت مطلقه فقیه و تهدید زنادی) نسبت به دارندگان حق انتخاب در تهران، ۴،۴ درصد است. بدین قرار، بر ضد ولایت مطلقه خامنه ای و بحران سازیهای او، اجماع ملی وجود دارد. طرفه این که آرای او در سطح کشور، ولو بر آنها افزوده نشده باشد، باز ۷ درصد است. بدین قرار، رژیم ولایت مطلقه فقیه، همچنان در کشور، در اقلیت محض است. ● باز، بنا بر قول موعضی تمدن در ۲۴ خرداد: «تعداد ۱۱ هزار و ۹۵۹ صندوق اخذ رأی و ۵ هزار و ۸۸۲ شعبه اخذ رأی در استان تهران برای برگزاری انتخابات تدارک دیده ایم». و رضوانی، مدیر کل سیاسی انتخابات لستان، گفته است: «منظور از شعبه اخذ رأی مشترک شهری این است که در هر شعبه دو صندوق اخذ رأی انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای اسلامی شهری یش بینی شده است». با وجود این، در تهران، شماری از حوزه ها دو صندوق برای ریاست جمهوری داشته اند.

بنا بر این، بطور متوسط هر شعبه ۲ صندوق رأی داشته است. یکی برای ریاست جمهوری و یکی برای شورای شهر. متوسط آرای اخذ شده در شعبه ها را محاسبه کرده اند، رسیدنی است که چه گونه ممکن است مردم بقیه کشور، دو برابر مردم تهران رأی داده باشند؟ ● اما علت همراه کردن «انتخابات» ریاست جمهوری با انتخابات انجمن شهر، این بود که شمار بیشتری برای رأی دادن به پای صندوقهای رأی بروند. پس اگر فرض کنیم همه آنها که در انتخابات انجمن شهر شرکت کرده اند، در «انتخابات» ریاست جمهوری نیز شرکت کرده اند و با توجه به این که هر رأی دهنده دو رأی می دهد و باید دو تعرفه بگیرد و دو ورقه رأی بنویسد و در صندوق بیاورد، بر اساس آمار که فرهادی بدست داده است، در هر ۳:۲ دقیقه، دو رأی به دو صندوق انداخته شده اند. پیش از این که بر پایه این زمان رقم رأی دهندگان کشور را محاسبه کنیم، بر اساس اطلاع دقیق، از حوزه ای که ۱۰۰۰ رأی در ۱۵ ساعت اخذ کرده است، شمار رأی دهندگان در کشور را محاسبه می کنیم:

* سه روش محاسبه برای تعیین بیشترین شمار رأی دهندگان در ایران:

● حوزه ای از حوزه های شهر تهران ۱۰۰۰ رأی به رئیس جمهوری اخذ کرده است. این حوزه ۲ صندوق رأی برای ریاست جمهوری داشته است. در ۱۵ ساعت، هر صندوق ۵۰۰ رأی اخذ کرده است. هر گاه فرض کنیم: ۱- در شهرهای بزرگ و متوسط کشور، ۱۵ ساعت رأی اخذ شده باشد، یعنی بر فرض محال، نیمی از رأی دهندگان بمدت ۱۵ ساعت رأی داده باشند و به هر صندوق ۵۰۰ رأی ریخته شده باشند،

حد اکثر ۱۵ میلیون رأی اخذ شده است. ۲- حال فرض می کنیم در شهرهای کوچک و بخش ها و روستاهای کشور به جای ۱۰ ساعت ۱۲ ساعت رأی داده شده باشد و در آنها نیز، بنا بر محاسبه ای که بعمل آمده است، به هر صندوق ۳۶۸ رأی ریخته شده باشد. میزان رأی اخذ شده ۱۱ میلیون نفر می شود.

۳- حاصل جمع: ۲۶ میلیون نفر می شود. روشن است که در تمامی شهرهای بزرگ و متوسط ۱۵ ساعت رأی نداده اند و در شهرهای کوچک و روستاها نیز ۱۲ ساعت رأی نداده اند و در روستاها این اندازه رأی به هر صندوق ریخته نمی شود.

● یکی از حوزه های تهران را حوزه معدل فرض کرده اند. در این حوزه یک صندوق بوده است و به این ترتیب، رأی اخذ کرده است: از ۸ صبح تا ساعت ۶ بعد از ظهر که ساعت رسمی پایان رأی گیری است، ۳۸۰ رأی اخذ شده است. از ۶ بعد از ظهر که زمان رأی گیری تمدید شده است، ۲۴۱ رأی اخذ شده است. یعنی در هر ساعت ۱۰ نفر بیشتر رأی داده اند. بر فرض که در سطح استان تهران، همه جا، ۱۵ ساعت رأی داده باشند، در سطح استان ۳۶۵ میلیون رأی می توانسته اند رأی بدهند. نسبت به ۹،۴ میلیون دارندگان حق انتخاب، ۳۹ درصد می شود. مدعی است منهای آرای سفید و باطله ۴،۹ میلیون نفر در استان تهران رأی داده اند. یعنی حداقل ۱،۲۵ میلیون رأی افزوده اند.

حال اگر فرض کنیم در شهرهای بزرگ، ۱۵ ساعت حد اکثر بمیزان این حوزه رأی داده باشند، شهرهای بزرگ دارای ۱۸۰۰۰ حوزه، ۱۱،۶ میلیون رأی داده اند. شهرهای متوسط (۲۴۰۰۰ حوزه) بر این فرض که ۱۲ ساعت رأی داده باشند، ۹،۹ میلیون نفر رأی داده اند. و هر گاه فرض کنیم شهرهای کوچک و روستاها (۱۸۰۰۰ حوزه) نیز ۱۲ ساعت رأی داده باشند، ۷،۳ میلیون نفر رأی داده اند. پس، در ایران ۲۸،۸ میلیون نفر رأی داده اند. بنا بر این حد اکثر، هنوز ۷،۹ میلیون نفر بر آراء داده شده، افزوده شده است.

● اما بر اساس زمان رأی دادن محاسبه دقیق و بی خدشه ای می توان انجام داد: زمان گرفتن دو تعرفه را زمان رأی دادن دانسته اند. زمان نوشتن دو ورقه رأی (رأی به رئیس جمهوری و رأی به اعضای شورای شهر) را به حساب نیاورده اند. زیرا همزمان چند تن می توانند تعرفه بگیرند. با وجود این، زمان دیگری را هم از قلم انداخته اند و آن زمان انداختن دو رأی در دو صندوق و ثبت دو رأی در دو دفتر جداگانه و مهر شدن برگه هویت و خارج شدن از محل رأی گیری است. حاصل محاسبه این شده است که در شهرهای بزرگ و متوسط ۱۵ ساعت رأی داده اند. ۳ ساعت از ظهر تا ۳ بعد از ظهر، بخاطر گرمی هوا و زمان صرف غذا، رأی دهندگان پس اندک شماری بوده اند. حداقل زمان لازم برای ورود به محل رأی گیری و دادن ورقه هویت به متصدی و تشخیص صحت آن و گرفتن دو تعرفه را ۱ دقیقه و ۴۵ ثانیه دانسته اند. زمان بازگشت به پای صندوق و انداختن رأی به صندوق و ثبت رأی و مهر شدن ورقه هویت (شناسنامه یا کارت ملی) را صفر فرض کرده اند. نتیجه این که در ساعت ۴۰ نفر رأی به صندوق انداخته شده است. در ۱۲ ساعت ۴۸۰ رأی می شود. در سه ساعت توقف رأی گیری نیز ۳۶ رأی حساب کرده اند. مجموع می شود ۵۱۶ رأی. و گفته اند ۴۲ هزار از حوزه ها تعلق داشته اند به شهرهای

بزرگ و متوسط. بنا بر این، در این شهرها، ۲۱،۶۷۲ میلیون نفر، حد اکثر، می توانسته اند رأی بدهند. برای شهرهای کوچک و روستاها ۱۰ ساعت زمان رأی گیری در نظر گرفته اند و گفته اند ۱۸ هزار از حوزه ها متعلق به این شهرها و روستاها بوده اند. جمعیت رأی دهنده را ۶،۲ میلیون نفر دانسته اند. جمع دو رقم ۲۷،۸۷۲ میلیون نفر می شود. بنا بر این محاسبه، ۸،۲ میلیون بر حد اکثر آرائی که ممکن بود اخذ شوند، افزوده شده است.

● غلط محاسبه این که در شهرهای کوچک و روستاها کمتر از ۴۰ درصد رأی اخذ می شود و در شهرهای متوسط و بزرگ ۶۶ درصد. هر گاه در آن بخش از کشور نیز به اندازه شهرهای بزرگ و متوسط رأی داده باشند، ۱۰،۹ میلیون نفر رأی داده اند و در کشور ۳۲،۶ میلیون رأی داده اند. بنا بر این محاسبه، باز ۳،۴ میلیون بر آرای مأخوזה افزوده اند.

● اما با وجود تصحیح آرای شهرهای کوچک و روستاها، این محاسبه که بر اساس زمان رأی دادن هر یک نفر، ۱:۴۰ دقیقه، نمی تواند صحیح باشد زیرا در هیچ کجای کشور، با این تعداد حوزه و این زمان، ممکن نیست این تعداد رأی اخذ کرد. بخصوص وقتی دو «انتخابات» همزمان انجام می گیرند. حتی اگر زمان انداختن دو رأی در دو صندوق و ثبت رأی در دو دفتر و مهر کردن ورقه هویت را ۲۰ ثانیه منظور کنیم، حداقل لازم برای این که یک نفر رأی بدهد، دو دقیقه ۵ تا ۱۰ ثانیه می شود. یعنی در هر ساعت، حد اکثر ۳۰ نفر می توانند رأی بدهند:

۱- زمان توقف رأی گیری (ظهر تا ۳ بعد از ظهر) را به جای ۳ ساعت، یک ساعت فرض می کنیم و می گوئیم در شهرهای بزرگ و متوسط که ۴۲ هزار حوزه داشته اند، تعداد رأی دهندگان حد اکثر، ۳۰ ضرب در ۱۴ ضرب در ۴۲۰۰۰ = ۱۶،۸۴ میلیون نفر. این تعداد حد اکثر آرای قابل اخذ می شود.

۲- هر گاه در شهرهای کوچک و روستاها نیز بمیزان شهرهای بزرگ و متوسط رأی داده باشند و بمدت ۱۲ ساعت رأی اخذ شده باشد، ۸،۴۲ میلیون نفر رأی داده اند. جمع آراء در کل کشور حد اکثر ۲۵،۲۶ می شود. بدین قرار، با تعداد حوزه ها و ساعات رأی گیری، ممکن نیست بتوان بیش از این رأی اخذ کرد. حتی اگر تمامی مردم می خواستند رأی بدهند، بیشتر از این تعداد نمی توانستند رأی بدهند. برای این که تمامی مردم بتوانند رأی بدهند، می باید شمار حوزه ها دو برابر می شد. بدین سان، حد اقل تقلب ۱۱ میلیون رأی می شود که بر آراء افزوده شده اند.

● اما محاسبه ای بر اساس آرای اخذ شده برای ریاست جمهوری در شهر تهران انجام گرفته است. بنا بر آن، بطور متوسط در تهران، برای ریاست جمهوری، در هر حوزه، ۷۶۰ رأی اخذ شده اند. این متوسط همان است که آرای اعلان شده توسط رژیم می گوید. در نادرست بودنش همین بس که تهران، به قول خود رژیم نیز ۵۳ درصد رأی داده اند. باز، بنا بر ارقام رژیم، در کشور، رأی دهندگان، نزدیک به یک براب نیم تهرانی ها (۷۲ درصد) رأی داده اند. حال آنکه اگر در ۶۰۰۰۰ صندوق ریاست جمهوری، بهمان اندازه رأی به صندوق ریخته شده باشد که در تهران، ۷۶۰ ضرب در ۶۰۰۰۰ = ۴۵،۶ میلیون رأی می شود. رژیم می تواند بگوید در شهرهای کوچک این اندازه رأی به صندوقها ریخته شده است. اما جمعیت این شهرها و روستاها ۱۶،۵ میلیون نفر (از ۵۰ میلیون مورد ادعای



رژیم و نه ۵۵ میلیون آمارگیری سال ۹۰ که بر آن افزوده نیز شده است) است و ۷۲ درصد جمعیت شهرهای کوچک و روستاها، ۱۲ میلیون نفر می شود. ۷۲ درصد آرای شهرهای متوسط هم ۲۰,۲ میلیون نفر می شود. جمع این دو رقم، ۳۳,۴۵ میلیون نفر می شود. حال اگر شهرهای بزرگ چون مردم تهران رأی داده باشند، میزان آرای مأخوذه ۱۳,۶۴ میلیون می شود که چون با رقم ۳۳,۴۵ جمع کنیم، ۴۵,۶۴ میلیون نفر می شود. یعنی ۹ میلیون نفر بیشتر از آرای اعلان شده! اما این محاسبه که بر پایه تعداد آرای اخذ شده در حوزه ها آلتور که رژیم می گوید بعمل آمده، غلط فاحش دیگری نیز دارد و این اینست که درصد رأی دهندگان در تهران و شهرهای بزرگ را ۸۰ درصد می کند که ۳۳ درصد بیشتر از رأی دهندگان تهران به ادعای رژیم و ۸ درصد بیشتر از ۷۲ درصد رأی دهندگان در کل کشور، باز بنا بر ادعای رژیم می شود. بدین قرار، رقمی که رژیم بدست می دهد، با هیچ محاسبه ای جور نیست. مگر یک محاسبه و آن این که رژیم تعداد حوزه ها را بر پایه هر ساعت ۴۰ رأی دهنده و ۱۵ ساعت زمان رأی گیری، تعیین کرده باشد و در سراسر کشور، بدون توقف، در مدت ۱۵ ساعت رأی گیری شده باشد و هر حوزه تنها برای ریاست جمهوری، ۶۰۰ رأی اخذ کرده باشد. در این صورت، ۳۶ میلیون نفر می توانسته اند رأی داده باشند. امری که محال است.

● بنا بر این که در کل کشور ۶۰۰۰۰ حوزه بوده است. و بنا بر این که در شهرهای متوسط و کوچک و روستاها رأی گیری در کمتر از ۱۰ ساعت پایان می پذیرد و در بخش ها و روستاها رأی گیری ۵ ساعت نیز زمان نمی برد، هر گاه بنا بر این بگذاریم که در سراسر کشور، رأی دهندگان، بمدت ۱۴ ساعت، بدون انقطاع، در هر ۳ دقیقه دو رأی به دو صندوق (ریاست جمهوری و انجمن شهر) انداخته اند، برای ریاست جمهوری، در هر ساعت ۲۰ و در ۱۴ ساعت ۲۸۰ رأی اخذ شده اند. بنا بر این که

۱- ۱۳۰ هزار صندوق رأی جمع صندوقهای رأی انجمن شهر و ریاست جمهوری بوده اند. اگر تفاوت زمان رأی گیری صندوقهای سیار (که بسیار کند تر هستند) و ثابت را نیز در نظر بگیریم، به ۶۵ هزار صندوق مخصوص ریاست جمهوری، حد اکثر کسانی که می توانسته اند در سراسر کشور رأی بدهند، ۱۸,۲ میلیون نفر می شوند. آنها که در ایران گفته اند ۱۸ میلیون رأی بیشتر اخذ نشده است، خواه محاسبه کرده باشند و چه اطلاع کسب کرده باشند، گفته شان با این محاسبه انطباق پیدا می کند.

بدین قرار، هر گاه رژیم قصدش این بود که ۳۶ میلیون از دارندگان حق رأی - که در این «انتخابات» از این حق محروم بوده اند - رأی بدهند، می باید شماره حوزه و صندوقهای رأی را دو برابری می کرد. اما چون نمی خواسته است تمام مردم به کنار، حتی ۳۶ میلیون از آنها رأی بدهند و می خواسته است دستش برای مهندسی آراء باز باشد، شمار حوزه ها و صندوقهای رأی را نصف کرده است.

بدین قرار، بنا بر این محاسبه، حداکثر ۱۸,۲ میلیون نفر می توانسته اند رأی بدهند، حتی اگر تحریم کنندگان را نیز در نظر بگیریم - که در استان تهران بنا بر آمار رژیم، ۴ میلیون نفر بوده اند - آرای مأخوذه را به قول کروی، ۲ برابر کرده اند. توجه باید کرد که ۳۶ میلیون رأی مورد ادعای رژیم با هیچ محاسبه ای بدست نمی آید جز اینکه ۱۸,۲ میلیون

رأی دهنده را دو برابر کرده باشند. باوجود این، محاسبه دیگری را که انجام گرفته است، نقل می کنیم:

● اما رژیم برای ۵۰ میلیون رأی دهنده، ۶۰۰۰۰ حوزه در نظر گرفته است. هر گاه ۵۰ میلیون را به ۶۰۰۰۰ تقسیم کنیم، با این فرض که هر رأی دهنده یک رأی می دهد و نه دو رأی، به هر حوزه ۸۳۰ نفر می رسد. پس هر گاه این تعداد رأی دهندگان بخواهند یک رأی بدهند، در هر ۴۵ ثانیه، یک رأی اخذ می شود. بدین قرار، مجریان مهندسی انتخابات، تعداد حوزه ها را برای هر رأی ۴۵ ثانیه، معین کرده اند. اما در این «انتخابات» هر کس دو رأی داده و زمان رأی دادن به نامزدهای شورای شهر وقت گیر تر نیز هست. اما اگر هر رأی دهنده در ۴۵ ثانیه رأی بدهد، در ساعت، در ایران، ۸۰ نفر رأی می دهند. در ۱۰ ساعت ۸۰۰ رأی اخذ می شود. ضرب در ۶۰۰۰۰ حوزه، ۴۸ میلیون نفر، دو رأی یکی به رئیس جمهوری و دیگری به اعضای انجمن شهر می دهند. و اگر ۱۵ ساعت رأی بدهند، شمار رأی دهندگان ۷۲ میلیون نفر می شود.

خواننده می تواند زمان لازم برای یافتن اسامی از میان فهرست نامزدها و نوشتن نام اعضای شورای شهر را خود انجام دهد و ببیند، چه اندازه وقت می گیرد. میزان سواد رأی دهندگان، زمان لازم را بازهم بیشتر می کند. برای وارد شدن به محل رأی گیری و دو ترفه گرفتن و یک رأی به نامزد ریاست جمهوری و یک رأی به اعضای انجمن شهر در دو صندوق انداختن و از درب بیرون رفتن، ۲۰:۳۰ ثانیه وقت لازم دارد. بنا بر این، در ساعت ۲۰ نفر و در ۱۵ ساعت ۳۰۰ نفر می توانسته اند رأی بدهند. پس، در ۶۰۰۰۰ حوزه و ۱۳۰ هزار صندوق، ۶۵۰۰۰ (در واقع ۵۸ هزار بوده است) از صندوقها متعلق به ریاست جمهوری بوده است، حداکثر ۱۹,۵ میلیون نفر می توانسته اند رأی بدهند. بنا بر این محاسبه، ۱۶,۲ میلیون رأی، از راه مهندسی، به آرای مأخوذه افزوده شده است.

● اما رژیم خود می گوید ۷۲ درصد واحدین شرایط رأی دادن در دادن رأی شرکت کرده اند. لذا، بنا بر حداکثر ۳۱,۲ میلیون نفر، ۲۲,۴۶ و بنا بر حداکثر ۲۶ میلیون رأی قابل اخذ، ۱۸,۷ میلیون نفر و بنا بر حداکثر ۲۴,۷ میلیون نفر رأی قابل اخذ - که بر اساس زمان بندی خود رژیم محاسبه شده است - ۱۵,۸ میلیون نفر رأی داده اند.

هر گاه بنا را بر حد اکثر رأی دهندگان، بگذاریم و بپذیریم که ۲۴ میلیون و ۷۰۰ هزار تن رأی داده اند، بنا بر این که صاحبان حق انتخاب ۵۰ میلیون نفر باشند، حداکثر ۴۹,۴ درصد می توانسته اند رأی داده باشند. اما رژیم ۵ میلیون از صاحبان حق انتخاب کاسته است تا درصد رأی دهندگان را بالا بنمایاند. بنا بر آمار گیری سال ۱۳۹۰، جمعیت ۱۸ سال به بالا، ۵۵ میلیون نفر است. بنا بر این، حداکثر رأی دهندگان ۴۵ درصد می شود.

● اگر زمان رأی گیری را از ورود به محل رأی گیری تا خروج از آن بگیریم و بگوئیم در هر نوبت ۳ نفر می توانسته اند رأی بدهند، زمان بررسی صحت ورقه هویت و ثبت در دفتر و دادن دو ترفه ۱:۳۰ دقیقه و زمان انداختن دو رأی به دو صندوق و مهر شدن ورقه هویت و ثبت دو رأی در دو دفتر نیز ۱:۳۰:۳۰ ثانیه و مدت نوشتن دو رأی ۳ دقیقه (در تهران می باید ۳۰ نام را نوشت بابت هر نام ۵ ثانیه، ۳ دقیقه می شود. در شهرهای بزرگ و متوسط زمان کمتری

«مهندسی»؟

لازم است. اما در شهرهای کوچک و روستاها حوزه ها یک دفتر ثبت دارند) جمع زمان لازم برای رأی دادن، ۶ دقیقه می شود. کسی که در تهران، صبح که خلوت بوده رأی داده و حوزه هم ۳ دفتر ثبت نداشته است، می گوید ۵ دقیقه وقت صرف رأی دادن کرده است. حال اگر فرض کنیم در حوزه ها بطور متوسط ۳ دفتر ثبت وجود داشته اند و مدت لازم برای این که ۳ نفر همزمان رأی بدهند، ۵ دقیقه بوده است، پس در هر ساعت، حداکثر، ۳۶ نفر می توانسته اند رأی بدهند. اگر فرض کنیم در ۳ ساعت وسط روز رأی گیری هم نصف رأی داده باشند (بر اساس متوسط رأی گیری در تهران)، در جمع، در هر حوزه در طول ۱۵ ساعت، ۴۸۶ نفر رأی داده اند. بنا بر این که در شهرهای بزرگ و متوسط یکسان رأی داده باشند، ۱۷,۳ میلیون رأی می شود. شهرهای کوچک و روستاها حوزه های یک دفتری بوده اند. با این حال فرض می کنیم در ۱۲ ساعت و هر ساعت ۳۶ نفر رأی داده باشند. هر حوزه ۴۳۲ رأی اخذ کرده است و ۱۸۰۰۰ حوزه متعلق به شهرهای کوچک و روستاها ۷,۷ میلیون رأی اخذ کرده اند. جمع آرای کل کشور ۲۵ میلیون نفر می شود. بنا بر این محاسبه که بیشتر از آن حوزه ها نمی توانسته اند رأی اخذ کنند، هنوز ۱۱,۷ میلیون بر آراء افزوده اند.

● بنا بر گزارشها که می گویند رأی دهندگان در این انتخابات، ۵۰ درصد انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ بوده اند، موافق آمار رژیم (۴۰ میلیون رأی دهندگان سال ۸۸)، ۲۰ میلیون نفر می توانسته اند رأی داده باشند. بنا بر این که در آن انتخابات، تنها ۸ میلیون رأی بر آرای احمدی نژاد افزوده باشند و شمار رأی دهندگان ۳۲ میلیون نفر بوده باشد، این بار ۱۶ میلیون رأی داده اند. و بنا بر این که در آن انتخابات نیز حداکثر ۲۶,۸ میلیون می توانسته اند رأی بدهند، در این «انتخابات»، ۱۳,۴ میلیون رأی داده اند. به قول کروی که در هر انتخابات تعداد آراء را ضرب در ۲ می کردند و بهمین نسبت بر آرای کسانی که رأی می آوردند، می افزودند، بنا بر فرض اول، ضرب ۲ و بنا بر فرض دوم، آراء در ۲,۳ و بنا بر فرض سوم، در ۲,۸ ضرب شده اند.

● بوخی از شاهدان عینی میزان را ۶۰ درصد سال ۸۸ گفته اند. اگر بنا را بر این بگذاریم، مردم بقیه کشور بیشتر از مردم تهران رأی داده اند و این بار، حتی ۷۰ درصد سال ۸۸ رأی داده باشند، باز بنا بر آمار رژیم، ۲۸ میلیون نفر رأی داده اند. و بنا بر این که تنها ۸ میلیون نفر بر آراء افزوده شده باشد (در سال ۸۸ رقمها که کروی و رضایی بدست دادند ۳۰ و ۳۲ میلیون نفر رأی دهنده بودند و اخیراً صحبت از نواری بمیان آمد که، بنا بر آن، بر آرای احمدی نژاد ۸ میلیون رأی افزوده شده اند)، ۲۲,۴ میلیون نفر رأی داده اند و بنا بر این که در آن انتخابات بیشتر از ۲۶,۸ میلیون نفر نمی توانستند رأی داده باشند، تعداد رأی دهندگان در این «انتخابات»، ۱۸,۷۶ میلیون می توانسته اند رأی بدهند. در انتخابات سال ۸۸ اگر هم از آرای میر حسین موسوی کاسته نشده بود، بر فرض حداکثر کسانی که می توانستند رأی بدهند، او ریاست جمهوری می یافت. این با قلب بزرگ بود که احمدی نژاد را خامنه ای به ریاست جمهوری رساند.

● بنا بر اطلاع موثق، در «مهندسی» آراء از آرای روحانی کاسته و بر آرای

نامزدهای دیگر به نسبت، افزوده اند:

* شفاف سازی را در درون کشور باید آغاز کرد:

● در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود، در ۲۷ خرداد ۹۲، روحانی راه حل مشکل انمی را شفاف سازی دانست. غافل از این که این شفاف سازی را در کشور و در رابطه دولت با مردم باید کرد. از جمله در باره «انتخابات»، باید به این پرسشها پاسخ داد:

● چرا «انتخابات» در روز رأی گیری و سپس در روز شمارش آراء در سانسور کامل، انجام گرفته است؟ چرا خبرنگاران داخلی و خارجی نتوانسته اند بر جریان اخذ رأی و شمارش آراء نظارت کنند؟ چرا اعلام نتایج جز بر وزارت کشور رژیم ممنوع بوده است؟

● چرا اعلان نتایج مرتب به تأخیر انداخته شده است؟

● تناقض غیر قابل حلی آشکارا خود را نشان می دهد: در تهران، نزدیک به واقعیت، یک سوم دارندگان حق انتخاب رأی داده اند. از چه رو، شمار رأی دهندگان در بقیه کشور دو برابر، یعنی ۷۲ درصد است؟

● چرا نسبت آرای روحانی، در تاییدی که ستاد انتخابات، در طول روز، اعلان می کرد، در ۵۰ درصد ثابت ماند؟ آیا دلیل به تأخیر انداختن اعلام نتایج آراء این نبوده است که آراء مرتب «مهندسی» می شده و چون تصمیم در باره انداختن به دور دوم و یا نینداختن، در «بیت خامنه ای» بطول انجامیده، دیرونگام، با درصدهائی اعلان شده است که «رئیس جمهوری» هم از آغاز ضعیف و «قابل مهار» باشد؟ آیا راست است که در «بیت» سرانجام به این نتیجه رسیده اند که انداختن به دور دوم، تحریم کنندگان را هم به دادن رأی بر می انگیزد و نامزد خامنه ای این بار، با کمتر از ۱۰ درصد آراء شکست می خورد؟

● در ۲۷ خرداد، در مجلس، حداد عادل، به روحانی هشدار داد که با ۳۵۰ هزار رأی در دور اول انتخاب شده است. تکند به فکر ارتباط با اهل فتنه و منحرفین بیفتند. به سخن روشن، او رئیس جمهوری ضعیفی است و نباید از خط خارج شود.

● در ۳۰ خرداد، خاتمی گفته است نباید مطالبات را بالا برد. غیر از این که پیش از «انتخابات»، برای توجیه شرکت در انتخابات فرمایشی، می گفتند باید فرصت را برای طرح مطالبات مردم مغتنم شمرد، برنامه کسی که رئیس جمهوری می شود، دیگر توقعات و مطالباتی که باید بالا و پائین برد، نیستند. نامزدی که برنامه های خود را برای مردم توضیح می دهد، آن را شدنی می داند. پس آنها که رأی داده اند، بنا بر ارزشی که برای خود قائل شده اند و بنا بر مسئولیتی که با دادن رأی برعهده گرفته اند، حق دارند از روحانی بخواهند برنامه خود را اجرا کند. یادآور می شود که حتی خامنه ای خطاب به نامزدهای خود برگزیده اش، گفت: وعده هائی ندهید که اگر سال بعد، در همین موقع، نوار سخنان شما را برای شما پخش کردند، شرمند بشوید و تقصیر را به گردن این و آن بیاندازید. پس نه خاتمی حق دارد به جای روحانی سخن بگوید و نه رأی دهندگان باید از حق و مسئولیت خویش بگذرند و از روحانی نخواهند برنامه خود را اجرا کند. مگر این که برنامه عمل وعده سر

خرمن و هدف از ارائه آن، فریب رأی دهندگان بوده باشد.

دو اطلاع مهم از درون

رژیم که ناهمسان هستند

و نقد آنها به اطلاع

صحیح راه می برد:

* مجتبی می گوید: پدرش سید علی فاجعه ساخته است:

● بنا بر اطلاع موثق، به خامنه ای ستجش افکاری گزارش می شود که، بنا بر آن، میزان مشارکت مردم در انتخابات، حد اکثر ۳۰ درصد است. آرای مردم تهران نشان می دهد که ستجش افکار دقیق بوده است. از این رو، او ناگزیر می شود، بگوید: اگر هم نظام را قبول ندارید، بخاطر کشور رأی بدهید. اما چون مشاهده می کنند که صبح روز جمعه، مراجعه به صندوقهای رأی ناچیز است، خود او می گوید رأی مردم حق الناس است و باید صیانت شود و ناطق نوری، مشاور خامنه ای، می گوید:

انتخابات یک دوری می شود و من می دانم رئیس جمهوری کیست. اسم نمی برد اما می فهماند که روحانی رئیس جمهوری می شود، سخنان او سبب می شود که بعد از ظهر مراجعه به حوزه ها برای دادن رأی زیاد می شود.

● بنا بر گزارش از ایران:

اطلاع هست که مجتبی خامنه ای از وضعیت به وجود آمده سخت ناراحت شده و گفته است نتیجه حاصل از مهندسی انتخابات، از بی تدبیری پدرم است. چرا که پدرش تا لحظه آخر اصرار داشته است جلیلی باشد. در ۲۲ خرداد قانع می شود قالیباف از صندوق بیرون آید. نظر مجتبی و اکثریت مشاورانش بر قالی باف بوده است. وقتی هم خامنه ای خود را زیر فشار سخت تحریم انتخابات می بیند، از قالیباف به روحانی عبور می کند.

سخن الله کرم، (در ۲۹ خرداد ۹۲ در مسجد ارک به گزارش روزنامه قانون (تیر) در جمع حزب الهی ها گویائی تمام دارد: روز چهارشنبه، ما به این نتیجه رسیدیم که جلیلی باید برفع قالیباف کنار برود. سعی کردیم او را قانع کنیم برفع قالیباف کنار برود. سعی ما به جانی نرسید. نامزدهای دیگر، هر کدام کنار می رفتند، آرایشان بطرف روحانی می رفت. تنها رأی جلیلی بود که بطرف قالیباف می رفت. اگر او برفع قالیباف کنار می رفت، نتیجه انتخابات این نمی شد که شد. این سخن هم با این خبر می سازد که عبور از جلیلی به قالیباف در روز ۴ شنبه ۲۲ خرداد بعمل آمده است و هم از آغاز، بنا بر بیرون آوردن نام روحانی از صندوق بوده است. الا این که اگر هدف از مهندسی انتخابات این بوده که روحانی از صندوق بیرون بیاید، خامنه ای به اندازه الله کرم می دانسته است که رأی به «ولایت مطلقه فقیه و تهدید زدائی» همان رأی است که به جلیلی داده می شود. بنا بر این، می دانسته است یکی از نتایج انتخابات مهندسی شده،



«مهندسی»؟

اجماع بر ضد ولایت فقیه و سیاست او می شود. به سخن دیگر، وضعیت رژیم ولایت فقیه، بیش از آن خراب بوده است که تصور شود. رژیم در استیصال بوده است. بعد از رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی، وضعیت در «بیت» بهم می خورد. مجتبی وقتی می بیند نمیتواند اوضاع را به سامان کند، از پدرش می خواهد هاشمی رفسنجانی را به صحنه انتخابات برگرداند. اما او هیچ وجه زیر بار نمی رود.

● دلیل اینکه آرا را هم آتقدر دیر اعلام کردند این بود که دعوا در بیت ادامه داشت. عاقبت روی فرد مورد نظر نمی توانند به تفاهم برسند (در حالیکه قرار بوده در صورتی که تعداد زیادی از مردم رای بدهند - که داده اند - روحانی را با فرد مورد توافق به دور دوم بفرستند و در آن مرحله با حساب اینکه همه اصول گراها پشت قالیباف هستند، به سود قالیباف تقلب کنند). سرانجام رای خامنه ای بر این می شود مهندسی در حد اعلان روحانی با درصد پائین انجام بگیرد.

پس از اخذ تصمیم، شروع می کنند به اعلان نتایج شمارش آرا. کم کم با دستکاری در آراء، به نحوی که مشخص نشود، آراء را اعلام می کنند. به تریبی که هر لحظه بتوانند نظرشان را اعمال کنند. تا اینکه بهنگام غروب، هاشمی رفسنجانی پیغام میدهد که این بساط را جمع کنید و آرا را اعلام کنید و الا من از همه حوزه ها و آرا خبر دارم و آن را اعلام خواهیم کرد. نیروهایش هم در بیرون وزارت کشور حضور داشته اند. سرانجام، شب هنگام، آراء را با دستکاری اعلام می کنند.

● جالب اینست که نسبت آرای روحانی را کم کرده اند یعنی آرای او حدود ۶۵ درصد آرای رای دهندگان بوده است (طرفداران او گفته اند ۶۲ درصد). این کار ۳ دلیل عمده داشته است - هاشمی رفسنجانی هم برای همین واکنش نشان داده است - یکی اینکه دستشان باز باشد و در جریان اعلان آرا، اگر توانستند توافق کنند او را به دور دوم بفرستند. دیگر اینکه او را متزلزل کنند و او نتواند به اکثریت قاطع مردم اتکالی داشته باشد (اگر جایی خواست با مردم همراهی کند و با خواسته های آنان) و نیز در تشکیل کابینه او را در فشار بگذارند. سوم اینکه بر مردم هم راه اعتراض را ببندند. قبلاً هم اعتراض را ممنوع کرده بودند. با وجود این، هاشمی رفسنجانی قبلاً گفت آرای روحانی بیشتر از ۶۰ درصد است.

* آیا از آغاز تا پایان انتخابات مهندسی شده و قرار بوده است اسم روحانی از صندوق بیرون آید؟

● روز بعد از رای گیری، این اطلاع از ایران رسید که جلیلی حکم متروک و قالیباف پوشش را داشته است تا که مردم متوجه نشوند مقصود به ریاست جمهوری رساندن روحانی است و با این تصور که او مطلوب خامنه ای نیست و با او «زاویه» دارد، به رای دادن رغبت نکنند. با درز دادن این «اطلاع»، خامنه ای دستور داده است به جای جلیلی، اسم قالیباف را از صندوق درآورند، که همه برای کامل کردن استوار بوده است.

● در ۲۹ خرداد، از بغداد و بیروت همانند همین اطلاع به ما رسید. رسیدن این اطلاع از این دو منبع، این احتمال را نیز بوجود می آورد که خامنه ای با توجه به این امر که در بیرون از کشور، «انتخابات» را فرصتی ارزیابی کرده اند که با استفاده از آن، مردم خواهان تغییر

شده اند و او بازنده است. این «اطلاع» را دهان به گوش انتشار داده اند، تا مردم منطقه «انتخابات» را نه ضعف خامنه ای که قدرت بلامنازع او بشمارند.

گذار از قالیباف به روحانی در اطلاع اول نیز بود. با وجود این، با اطلاع دوم چند اطلاع مهم دیگر همراه بود که هرگاه راست از کار درآیند، یعنی این که انتخابات فرمایشی از آغاز تا پایان، مهندسی شده بوده است:

● اطلاع اول مربوط است به آزادی میر حسین موسوی و کروبی و زهرا رهنورد. این سه، در موقع خود، به این عنوان که بیمار و رنجور شده اند، با این قید که، اخلاص ایجاد نکنند، به خانه های خود بازگردانده می شوند. هرگاه بخواهند، اجازه خارج شدن از کشور نیز به آنها داده می شود. از مأموریت های روحانی یکی ختنی کردن «سرها». سرهای اصلاح طلب و محافظه کار، هاشمی رفسنجانی و خاتمی نیز در شمار ختنی شوندهگان هستند.

● قرار بر رفتن به راه توافق با امریکا و غرب است. این خبر هم اکنون قابل تصدیق است زیرا هم روحانی در کنفرانس مطبوعاتی خود، در این باره شفاف تر صحبت کرد و گفت: کار اول او کاستن از تحریم ها است و شفاف و اعتماد سازی است و هم وزیر خارجه روسیه گفت: ایران موافق متوقف کردن تولید غنی سازی ۲۰ درجه است و خواست غرب تحریمها را سبک کند.

● احمدی نژاد را در ۵ ساعت توجیه، کتک نیز زده و او را تهدید کرده اند به کشته شدن خود و بستگانش. قرار بر اینست که بعد از تشکیل حکومت روحانی، به حساب او و گروهش برسند. قرار بر ختنی کردن کامل این گروه است.

● با توجه به این که در ۱۴ خرداد خامنه ای گفت: در برابر تهدید های دشمن نباید عقب نشست و همزمان، او با ۳ مجازات جدید وضع کرد، در مناظره سوم «نامزدهای ریاست جمهوری»، خامنه ای سه پیام به امریکا داد. امریکا و انگلیس به پیامی که از زبان روحانی و ولایتی داده بود (تعامل و مصالحه)، پاسخ مثبت دادند. پاسخ این دو قدرت این جمله بود: غرب خواستار رئیس جمهوری است سازگار با رهبر جمهوری اسلامی ایران و آماده برای مذاکرات جدی برای رسیدن به مصالحه. این پاسخ هم خاطر خامنه ای را جمع کرد که این دو قدرت قصد سوئی نیست به او ندادند و هم پاسخ آنها بود به پیام خامنه ای که از زبان روحانی و ولایتی اظهار شد.

این اطلاع نیز صحیح بنظر می رسد. دلیل آن حمایت وسائل ارتباط جمعی در مناظره بعد. بخصوص بی بی سی و موضع رسمی سران این دو کشور. او با ما گفت مردم ایران به تغییر رای دادند و کامرون، نخست وزیر انگلستان و خانم آشتون نیز از «انتخاب» روحانی استقبال کردند.

● درگیری در سپاه شدید است و شدید تر نیز خواهد شد: اختلافات میان سرداران پیشین - نزدیک به خمینی - و سرداران جدید و ستاد کل فزونی یافته است. از قرار، حسین علایی و علی شمخانی و مرتضی رضایی و محسن رشید و صنیع خانی در حال قدرت گیری هستند به خصوص اینکه امکان دارد سردار دهقان معاون علی شمخانی به مقام وزارت دفاع برسد. در حال حاضر، در همان حال که صحبت از ابقای وحیدی است، از احتمال وزیر دفاع شدن دهقان نیز صحبت می شود.

● سرداران جانبدار قالیباف و جلیلی حاضر نبوده اند نتایج «انتخابات» را بپذیرند. سردار مسعود جزایری معروف نیز گفته است: هنگام شمارش آرای روحانی فشار زیادی به ما می آمد که کاری انجام دهیم ولی چه می شد کرد؟

● با آنکه می گویند مهندسی را شخص خامنه ای انجام داده است، شکاف در بیت رهبری در حال علنی شدن است. علت نیز اینست که بخشی از گردانندگان دوایر مختلف بیت از آن می ترسند که آمدن حسن روحانی همراه شود با تصفیه آنها. این دسته سعی می کنند ناراحتی خود را مخفی می کنند و خود را با حسن روحانی هماهنگ نشان دهند.

● میر حجازی گفته است: اگر این جوجه روحانی قدرت بگیرد با شرایط فعلی نمی دانیم چگونه مانع از حرکت او شویم.

● برخی از سرداران سپاه می گویند: نزد مردم، سپاه بی اعتبار و بدنام شده است. از بزرگترین خطاها که کرده ایم وارد شدن در سیاست بوده است. حالا برای بازگرداندن اعتبار باید از بزرگان و قدیمی های سپاه استفاده کنیم.

* پیدایش روحیه تعرضی در جامعه و برد و باخت خامنه ای و مردم:

● بنا بر این که تحریم فعال، بیرون رفتن از غفلت از حقوق شهروندی و حق انتخاب و حق تغییر یافتن و تغییر دادن، بنا بر این، ارزشمند شدن رای و نیز پذیرفتن رای دادن و با تحریم انتخابات است، امری که واقع و قابل مشاهده است، اینست که بخشی از مردم ایران که در مقام اعتراض رای داده اند، تا اندازه ای روحیه تعرضی خود را باز یافته اند. آنها که انتخابات را تحریم فعال کرده اند، این روحیه را بطور کامل باز یافته اند. هرگاه مواضع واپسین «انتخابات» خامنه ای و نتایج آن را از دید رای دهندگان کنندگان ببینیم، آنها بر این باور هستند که با رای منفی به جلیلی و رای مثبت به روحانی که «بیشترین فاصله را با خامنه ای دارد»، ولایت مطلقه او را نفی کرده اند. تظاهرات در شهرها، بعد از اعلان نتایج و شعارها نیز تصدیق کننده بازگشت روحیه تعرضی بطور نسبی است. تقویت این روحیه و نزدیک کردن آن به روحیه تحریم فعال کنندگان، می تواند جهت یاب تحول جامعه ایران باشد.

● رای جلیلی در تهران و رای او در ایران که برنامه اش خلاصه کردن اسلام در ولایت مطلقه فقیه و «تهدید زدانی» بود، باخت اول و بزرگ ترین باخت خامنه ای است. اگر «انتخابات» از آغاز تا پایان مهندسی شده باشد، او نمی توانسته است این باخت را ببیند. پس اگر با وجود مشاهده آن، انتخابات را این سان مهندسی کرده است، یعنی این که در وضعیت و موقعیت بسیار سختی بوده است. این زبان بزرگ را پذیرفته است زیرا مطمئن بوده است بعد از این که دستش از زیر سنگ درآمد، مردمی که به عمل کردن در محدوده رژیم معتاد شده اند، توانایی وصول برد خود از او را ندارند.

و اگر مردم مهندسی را وارونه کرده باشند و بر ضد او حماسه سیاسی ایجاد کرده اند، یعنی هم رای به جلیلی بر ضد او است و هم رای به روحانی، از جمله به این علت که بسا در درون رژیم نیز تعادل قوا به زبان او شده است، باخت او بزرگ تر می شود.

● باخت دوم او اینست که نتایج این «انتخابات» محل تردید باقی نگذاشت که خامنه ای در «انتخابات» سال ۱۳۸۸ دست

به تقلب بزرگ زده است. آن زمان نیز، سمت و سوی آرای رای دهندگان، به نسبت های بالاتری، همین سمت و سو بوده است.

● اگر او و حزب سیاسی مسلح، انتخابات را مهندسی کرده باشند و بنا بر این بوده است که روحانی رئیس جمهوری بگردد، در ازای دو باخت، او یک برد نیز کرده است. برد او، رای است که به روحانی داده شده است. هم بار مسئولیت از دوش او برداشته می شود و بردوش رای دهندگان گذاشته می شود و هم او از برد خود برای نپرداختن دو باخت استفاده می کند و هم از تنگنای بیرون می آید که، در آن، راه پس و پیش خود را بسته می یافت.

نخستین کنفرانس مطبوعاتی روحانی و مواضعش در آنچه به اقتصاد و سیاست داخلی مربوط می شدند و نیز سخنان خاتمی (از روحانی توقع بیشتر از آنچه می تواند بکند نداشته باشید) حاکی از این هستند که قرار است او نقش کارگزار خامنه ای را بازی کند. قرار گرفتن فلاحيان در کنار او، در ستاد انتخاباتی او، می تواند جهت یاب باشد.

● آنها که کارشان توجیه رژیم است و در واقع کار اصلیشان نگاه داشتن مردم در حصار رژیم است و بیرون رفتن از حصار را مساوی می کنند در فرو افتادن در چاه بی انتهای نیستی، نتیجه «انتخابات» را این طور ارزیابی می کنند:

۱- دولت و ملت را به یکدیگر نزدیک کرد. از آنجا که بالا بردن سطح مطالبات، سبب ترس گرایشهای رادیکال و بستن مجدد فضای سیاسی می شود - پنداری گشوده شده است - پس باید به حداقل بسنده کرد. درخور یادآوری است که پیش از «انتخابات»، برای توجیه شرکت در آن، «مطالبه محوری» را تبلیغ می کردند و می گفتند: باید فرصت را برای طرح مطالبات مغنم شمرد و مطالبات مرد مرا محور انتخابات کرد. بدین گونه، وظیفه این جماعت نگاه داشتن مردم در حصار رژیم است و این وظیفه را از راه ایجاد ترس انجام می دهند. اینان برای این که «در قدرت شریک شوند»، خامنه ای و حزب سیاسی مسلح را از «براندازها» و مرد مز از اصول گراهای «افراطی» می ترسانند.

۲- جمعی نیز حالت انقلابی پیدا کرده اند و از صورت به محتوا گذر نمی کنند و می گویند: مردم رفتند و رای دادند به رژیم در حال نزخ، جان و مشروعیت بخشیدند و بر خود سوار کردند. انتخابات را کلی بدون اجزاء می بینند و دروغ رژیم در باره میزان مشارکت را هم راست می پندارند - اگر هم باور نمی کنند، برای قوت بخشیدن به حکم نادرستی که صادر می کنند، راست بودنش را تبلیغ می کنند - و حکم صادر می کنند که مردم به رژیم مشروعیت داد و... و نمی بینند واقعیت بسیار مشهودی را: اگر ۳۶.۷ میلیون نفر از ایرانیان رفته اند و رای داده اند و رژیم برای رای، مردم را بی دخل و تصرف خوانده است، پس این رژیم است که به رای رای دهندگان تمکین کرده است. حتی اگر این ارزیابی را که بنا بر آن، مردم «حماسه سیاسی معکوس» ساختند، دست کم به رژیم گفته اند مخالفش هستند و رژیم باید آنها را به حساب آورد. حال آنکه بدون کمترین تردید رژیم تقلب کرده است و از دوبرابر کردن آراء تا افزودن حداقل ۱۰ میلیون بر آراء، صندوق های رای را مهندسی کرده است.

و اگر به مشاهده صورت بسنده نکنیم، محتوا ما را از باختها و برد رژیم ولایت

مطلقه فقیه و وجود اجماع بر ضد ولایت مطلقه و اعلان فقدان هرگونه مشروعیت آگاه می کند.

انقلاب اسلامی: دولت خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و دستیاران آنها، فرآورده سازش پنهانی یا سلبه طلب ترین بخش از دستگاه حاکمه امریکا، اکتبر سورپرایز و ایران گیت است. جنگ و استرداد ملاتاریا و تشکیل مافاهای نظامی - مالی، دنباله طرح گروگانگیری است که در امریکا، توسط کیسینجر و راکفلر و افسران سیا در خدمت حزب جمهوریخواه امریکا تهیه و در ایران اجرا شده است. به تازگی سند جدید از سانسور خارج شده و مسلم می کند کیسی، رئیس ستاد تبلیغات ریگان و بوش، در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۰ و نخستین رئیس سیا در حکومت ریگان، در همان تاریخ که شاهد شهادت داده بود برای دیدار با مهدی کروبی و معامله بر سر گروگانها به مادرید رفته بود، در مادرید بوده است. از این رو، ضرور است که ایرانیان، بخصوص نسل امروز، به خود زحمت آگاه شدن به تاریخ تحول ایران از انقلاب به این سو را بدهد. این فصل و فصل بعدی، می تواند به او در آگاه شدن از وضعیتی که اینک دارد، کمک کند:

اکتبر سورپرایز: و بالاخره سند حاکی از حضور کیسی در مادرید پیدا شد:

انقلاب اسلامی: این نشریه، هم در ایران، پیش از توفیف و هم در خارج از ایران، تنها نشریه ایرانی است که گروگانگیری و دو افتضاح اکتبر سورپرایز (معامله پنهانی بر سر اعضای سفارت امریکا در ایران که به گروگان گرفته شده بودند در اکتبر ۱۹۸۰) و ایران گیت (فروش محرمانه اسلحه به ایران به سه برابر قیمت و خرید اسلحه برای کنترتها با یک سوم از آن پول و تشکیل سیای خصوصی با یک سوم دیگر از آن پول) را بی گرفته است. اما در امریکا، کسی که بطور پی گیر در باره اکتبر سورپرایز تحقیق کرده است، روبرت پاری است. سندها و گزارشهای بسیار را یافته و انتشار داده است. و اینک، ۳۳ سال بعد از ماجرای اکتبر سورپرایز، سند را یافته و انتشار داده است که جا برای گمترین تردید باقی نمی گذارد که کیسی، رئیس وقت ستاد انتخاباتی ریگان - بوش، صبح روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰ در مادرید بوده است. این همان سندی است که در اختیار کاخ سفید بوده و به کمیته تحقیق نداده است. کمیته تحقیق در گزارش خود آورده است که سندی دال بر حضور کیسی در مادرید نیاخته است. امروز، هامیلتون، رئیس آن کمیته، می گوید، اگر این سند در اختیار کمیته قرار



گرفته بود، داوری کمیته دیگر می شد. طرفه این که بهنگام گزارش سفارت آمریکا در اسپانیا در باره سفر کیسی به مادرید، کارتر رئیس جمهوری بوده است. او و حکومتش بر آن نشده اند بدانند کیسی چرا به مادرید رفته است. از این که در کمیته، اعضای دموکرات از وجود این گزارش اطلاع نداشته اند و از این که گاری سیک، مسئول ایران در شورای امنیت ملی در آن تاریخ نیز از وجود گزارش اطلاع نداشته است و گرنه در کتاب خود می آورد و از این که کارتر نیز کلمه ای در باره وجود این گزارش نگفته و نوشته است، مسلم می شود که دستگاه اداری وزارت خارجه آمریکا در خدمت او نبوده است. وقتی یک دموکراسی یک ابر قدرت می شود، در معرض فساد قرار می گیرد. و وقتی یک کشور موقع مسلط در جهان پیدا می کند، از رهگذر تخریب نیروهای محرکه، روی به انحطاط می نهد. تسلط ریگانسم بر آمریکا که، در آن، گروگانگیری نقش اول را بازی کرده است و تسلط خمینیسیم بر ایران که باز گروگانگیری نقش اول را در آن بازی کرده است، ممکن نمی گشت هرگاه گروههای بیرون از دولت بخش هایی از دستگاه دولت که نقش تعیین کننده در طراحی و اجرای طرحی از نوع گروگانگیری ایفا می کنند، اتصال نمی داشتند (اتصال «دانشجویان خط امام» با سپاه و با موسوی خوئینی ها و از طریق او یا احمد خمینی در ایران و اتصال گروه کیسینجر و راگفلر طراحان طرح و ریگان و بوش با سیا و دستگاه وزارت خارجه و حتی مقاماتی از کاخ سفید).

بنی صدر بهنگام مهاجرت، در نخستین مصاحبه خود، گفت: برای افشای رابطه ارگانیک خمینیسیم با ریگانسم مهاجرت کرده ام. از تابستان ۱۹۸۱ تا امروز، افشای این روابط که ایران را به این روز انداخته اند، بدون وقفه، دنبال شده است. تا که امروز، سندی انتشار می یابد که صحت وقوع معامله پنهانی را که اکبر سورپرایز نام گرفت، قطعی می کند. در تاریخ ایران و تاریخ مسائل ارتباط جمعی ایران، کوشش مستمر این نشریه در افشای سازشهای پنهانی که همه ناقض استقلال ایران و عامل نگون روزی ایرانیان و کوشش این نشریه در افشای جنایتهای این رژیم، ترورها و کشتارها در زندانها و در شهرها، و کوشش این نشریه در افشای فسادهای بزرگ و مافیایها و شبکه روابط شخصی قدرت، ماندگار هستند. شهیدان، حسین نواب صفوی و صدرا الحفاظی که پیش از کودتای خرداد ۶۰ روابط پنهانی دستگاه خمینی و حزب جمهوری اسلامی را پی جو بودند و همه آنها که از آن کودتا بدین سو، این روابط را پی جوئی کرده اند و با خون دل ادامه انتشار این نشریه را ممکن کرده اند، خدمتگزاران بی مزد و منت ایران هستند. پیام آنها به مردم ایران اینست: افشاح های اکبر سورپرایز و ایران گیت، ایران، وطن ما و شما مردم را گرفتار روزگاری کرده اند که اینک دارید. هرگاه شما به سرنوشت وطن و خود بها می دادید و بر آن می شدید، که مسئولیت این سرنوشت را خود بر عهده بگیریید، کجا ممکن بود، باوجود همین نوع سازشهای پنهانی که کودتاهای رضا خانی و ۲۸

«مهندسی»؟

کرد؟ هامیلتون پاسخ داد: از آنجا که موضوع سفر کیسی به مادرید، در تحقیقات کمیته، نقش کلیدی داشت، «اگر کاخ سفید می دانست کیسی در مادرید بوده است، قطعاً می باید ما را از این امر آگاه می کرد. وقتی تقاضای سند و اطلاع می کنی، می باید بتوانی اعتماد کنی که سند و اطلاع را در اختیار تو قرار می دهند».

● سند فاش می کند که کاخ سفید از سفر کیسی آگاه بوده است. زیرا مدرکی که باگتانی کتابخانه بوش در اختیار من گذاشته است، صراحت دارد بر این که سفارت امریکا در مادرید، در همان تاریخ، به وزارت خارجه امریکا گزارش کرده است که کیسی به مادرید آمده است. این گزارش توسط ادوین د. ویلیامسون، مشاور وزارت خارجه به چستر پیل بیچ جی ار، کنسول کاخ سفید، در اوائل نوامبر ۱۹۹۱، درست هم زمان با تشکیل کمیته تحقیق درباره اکبر سورپرایز، داده شده است.

● بیچ در یادداشت روز ۴ نوامبر ۱۹۹۱، نوشته است: ویلیامسون می گوید در میان مدارک موجود که به اکبر سورپرایز مربوط هستند، گزارشی بود که سفارت امریکا در مادرید مخابره کرده است.

● سازمان دادن پوشاندن حقیقت:

● دو روز دیرتر، در ۶ نوامبر ۱۹۹۱، بویدن گری، رئیس بیچ، در کاخ سفید، جلسه ای با اعضای بخشهای مختلف تشکیل می دهد برای شرکت کنندگان در آن، توضیح می دهد چرا باید تحقیق درباره اکبر سورپرایز را قبضه کرد. زیرا می باید مانع از آن شد که افشاح رو شود و مانع از تجدید انتخاب ژرژ بوش به ریاست جمهوری، در انتخابات ۱۹۹۲، بگردد.

در جلسه، بهنگام بحث در باره جلوگیری از به نتیجه رسیدن تحقیق پیرامون اکبر سورپرایز، گفته می شود که این تحقیق دنباله تحقیق درباره ایران گیت می شود و بسی خطرناک است. بر کمیته تحقیق در باره ایران گیت، در سال ۱۹۸۷ نیز، هامیلتون ریاست کرده بود. تحقیق لورنس والشی، دادستان مستقل نیز در ۱۹۹۱، ادامه داشت و برخی از تحقیق کنندگان او ظن برده بودند که تماسها که به افشاح ایران گیت سر باز کرد، در ۱۹۸۰، بهنگام مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش، آغاز شده اند.

تا آن زمان، توجه معطوف فروشهای غیر قانونی اسلحه به ایران در ازای آزادی گروگانها، در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ بود. باوجود این، برخی شهود رویداد اکبر سورپرایز ادعا کرده بودند که فروش محرمانه اسلحه به ایران، از طریق اسرائیل، در جریان مبارزات انتخاباتی ۱۹۸۰، مقرر گشت.

این امر که دو رویداد اکبر سورپرایز و ایران گیت یک رویداد هستند، تهدید سختی برای ژرژ بوش، آنهم در زمانی بود که او در تدارک مبارزه انتخاباتی، برای تجدید انتخاب بود. همانطور که رونالد ونلامبک، مشاور وقت کاخ سفید گفته است: هدف کاخ سفید در ۱۹۹۱، کشتن تحقیق پیرامون اکبر سورپرایز بوده است. برای رسیدن به این مقصود، جمهوریخواهان حمله متقابل را، در دفتر گریس، تحت سرپرستی ژانت رنکوویست، دختر قاضی فقید، ویلیام رنکوویست، ترتیب دادند.

● گریس استراتژی کاخ سفید را این سان توضیح داده است: هر روندی که تحقیق در باره اکبر سورپرایز بخود می گرفت، با

توجه به تحقیق در باره ایران گیت، برای رئیس جمهوری، اهمیت ویژه می داشت. از این رو، بنا بر سند، اساس کار بر این گذاشته شد که نباید کاخ سفید از تحقیق کمیته غافل شود بگونه ای که حاصل تحقیق غافلگیرش کند. پس مقرر شد که مدت تحقیق را محدود کنیم و موضوع محدود شود به آنچه در ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ روی داده است. بخصوص نباید گذاشت این تحقیق همانند تحقیق والشی در باره ایران گیت، بطول بیانجامد.

حال آنکه کلید درک رویدادی که اکبر سورپرایز نام گرفت، این بود که ایران گیت دنباله آن ماجرا است: معامله بر سر ۵۲ گروگانها انجام می گیرد. بنا بر آن، گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا آزاد نمی شوند. در نتیجه، کارتر شکست می خورد و ریگان رئیس جمهوری می شود و گروگانها در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، همزمان با ادای سوگند از سوی ریگان، رها می شوند. به دنبال آن، اسلحه امریکائی، محرمانه و از طریق اسرائیل، در ۱۹۸۱، به ایران فروخته می شود. فروش اسلحه ادامه می یابد و در سال ۱۹۸۶، از برده بیرون می آید و اقتضاح ایران گیت را پدید می آورد.

● چگونه تحقیق را کشتند:

● مدارکی که، بنا بر قانون دسترسی شهروندان به اطلاعات، بدست آوردیم نشان می دهند که وفاداران به ریگان و بوش مصمم بوده اند مانع از به نتیجه رسیدن هر تحقیقی بگردند که به این دو اقتضاح ربط داشته باشند. حمله متقابل حزب جمهوریخواه در بر می گرفت:

۱- به تأخیر انداختن از دادن مدارک که کمیته و هر بار ممکن شد امتناع از دادن مدارک. و
۲- داشتن کسی در کمیته، برخوردار از قدرت، که بتواند هر مدرکی در اختیار کمیته قرار گرفت، از دسترس خارج کند و کار تحقیق گر از حزب دموکرات پی گیر را خنثی کند.
۳- از دسترس کمیته دور کردن شاهدان کلیدی.
۴- فشار آوردن به سناتور جمهوری خواه بر این این که بیشتر مانع ایجاد کند به تریبی که دسترسی به مدارک طبقه بندی محدود بگردد.

۵- هر چه محدود تر کردن دامنه تحقیق بدانند که به تفلایهای ریگان و بوش و ستاد تبلیغاتی آنها در ناکام کردن کوشش کارتر برای رها کردن گروگانها، راه نبرد.
۶- تبلیغات گسترده در باره زیادی هزینه تحقیق و لزوم پرهیز از آن. و
۷- برانگیختن روزنامه نگاران موافق جمهوریخواهان به تبلیغ بر ضد تحقیق و بی پایه جلوه دادن «ادعا بر وقوع سازش پنهانی» که اکبر سورپرایز نام گرفت.

در جمع، استراتژی جمهوریخواهان بس کار ساز شد. نمایندگان و روزنامه نگاران دموکرات تا ممکن بود کم روئی نشان دادند و محافظه کاران جدید - که در حال تبدیل شدن به یک قدرت متوفق در وسائل ارتباط جمعی واشنگتن بودند - دست بالا را پیدا کردند. اکبر سورپرایز را ادعا و ادعا را دروغ خواندند. وسائل ارتباط جمعی از افشاح بغرنجی که ایران - کترای بود، خسته شده بودند و اینان از این خستگی، در جلوگیری از پیشرفت تحقیق، استفاده کردند.

دو دهه لازم شد برای این که اسناد پنهان شده رو شوند و کارکنان دخیل در تحقیق ببینند که حقیقت را اظهار

تکرده اند و دریابند که مدارک بس مهم پنهان شده و یا تحقیق کنندگان نادیده شان گرفته اند و کارها جمهوریخواهان دارای نقش کلیدی، در آن تاریخ، کرده اند، به درست تحقیق نشوند.

* گرفتن کمک:

● در کوتاه مدت، جمهوریخواهان در پوشاندن حقیقت، موفق شدند. از امداد دو مجله نیوزویک و نیو ریپابلیک سخت پر خوردار شدند. در اواسط نوامبر ۱۹۹۱، آنها داستانهای منتشر کردند و در آنها مدعی شدند که سال ۱۹۸۰، به هیچ رو کیسی به مادرید سفر نکرده و با فرستاده خمینی در باره به تأخیر انداختن آزادی گروگانها گفتگو نکرده است.

بهنگام ریاست جمهوری بوش، کاخ سفید گزارش سفارت امریکا در مادرید را در باره سفر کیسی به مادرید، در اختیار داشت و این سند ناقص تأکید این دو مجله بود بر این که کیسی به مادرید سفر نکرده است. باوجود این، سند را ارائه نکرد. در مصاحبه، هامیلتون تصدیق کرد که از وجود گزارش سفارت امریکا در باره سفر کیسی به مادرید، آگاه نبوده است.

● باوجود این، حتی بدون یادداشتهای بیچ، دلایل و مدارک محکم وجود داشتند بر نقض مقاله های دو مجله و بی اعتبار کردن داستانهای دروغ آنها وجود داشتند. این دو مجله از راه فریفتاری، سفر ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰ کیسی به لندن را چنان ساختند که قول جمشید هاشمی در باره دیدار کیسی با مهدی کروبی، در آن تاریخ و در مادرید، فرستاده ایران، بی اعتبار شود.

دو مجله اصرار ورزیدند که بنا بر آنچه در دفاتر ثبت شده است، کیسی یک سفر از امریکا به لندن، برای شرکت در کنفرانسی بر سر تاریخ، انجام داده است و صبح در جلسه حاضر بوده است. بنا بر این، نمی توانسته است صبح آن روز هم در مادرید باشد و هم در لندن. اما دو مجله به خود زحمت مراجعه به متصدیان آن کنفرانس را ندادند تا بدانند کیسی صبح کیسی بعد از ظهر در جلسه شرکت می کند. بنا بر این، صبح آن روز می توانسته است در مادرید باشد و اینک، به یمن گزارش سفارت امریکا در اسپانیا، می دانیم که او در مادرید بوده است.

● من در PBS کار می کردم. در تحقیق در باره اکبر سورپرایز دخیل شدم. ما با امریکائی ها و دیگرانی که در کنفرانس لندن شرکت کرده بودند، صحبت کردیم. مهم تر این که ما از روبرت دالک، تاریخ شناس، پرسیدیم. صبح آن روز، او در سالن کنفرانس بریتیش امپریال وار میوزیوم، برای شرکت کنندگان، سخن گفته بود. دالک Dallek به ما گفت از این که کیسی که رئیس ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش بود، در کنفرانس شرکت می کند، خوشحال شده بود. اما چون کیسی را در جلسه صبح حاضر نیافت، خود را بور شده یافت. امریکائیان دیگری هم که در کنفرانس شرکت کرده بودند، گفتند او در جلسه صبح شرکت نکرد و در جلسه بعد از ظهر شرکت کرد. بدین سان، دو مجله بقصد فریب، داستانی دروغ از اکبر سورپرایز ساختند و انتشار دادند اما فریفتاری آنها، بنوبه خود، فریفته بود چرا که نخواستند بدانند کیسی در چه زمان در کنفرانس شرکت کرده است و پیش از آن، کجا بوده است. با وجود این، تبختر



مأبی جمهوریخواه ها و ناتوانی ما در جلب توجه ها به سفر کیسی به مادرید، سبب شدند که این دو مجله، دروغ فاحش خود را باز نشانند.

***شکها که از آنها غفلت شد:**

● دیرتر، آگاه شدم که نابکاری روزنامه نگاران نیوزویک باز هم زشت تر بوده است. گریگ آنجر Craig Unger روزنامه نگاری که نیوزویک او را استخدام کرده بود تا که در باره اکتبر سورپرایز کار کند، به من گفت: پیش از آنکه نیوزویک مقاله را انتشار دهد، دفاتر و آنچه در آنها ثبت شده بود را مشاهده کرده و دیده است آنچه در مقاله آمده، دروغ شده راست است. گروه تحقیق مجله را آگاه کرده است. گروه را مینارد پارکر، سردبیر مجله، مدیریت می کرده است. «آنها به من گفتند برو بی کارت!»

● در سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ که من در نیوزویک کار می کردم، پارکر رئیس و دشمن من بود. اما به سران محافظه کاران جدید، از جمله با الیوت آبرامس که در ایران - کنترا، نقش می داشت و نیز با جمهوریخواهی چون هانری کیسینجر، وزیر خارجه اسبق آمریکا، نزدیک بود. پارکر همچنین عضو شورای بانک داوید را کفر بود. بنا بر این موافق بود که ماجرای ایران کنترا هر چه زودتر به باد فراموشی سپرده شود و بر این باور بود که برای حفظ اعتبار دوستان پر نفوذ، چه باک از داستان ساختگی را جایگزین واقعیتی که رخ داده است.

● گزارشهای قابلی که این دو مجله در باره اکتبر سورپرایز انتشار دادند، امتیاز تعیین کننده ای در اختیار کاخ سفید قرار داد: در واشنگتن، خرد معمول بر این شد که چون اکتبر سورپرایز ادعائی بی پایه ایست، نباید آن را پی گرفت. کاری که باید می شد این بود که اطمینان حاصل شود هیچ دلیل و مدرک محکمی بر وقوع معامله پنهانی بر سر گروگانها، در دسترس کنگره نباشد. از این رو، گزارش سفارت آمریکا در باره سفر کیسی به مادرید، در ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰، برغم درخواست مدارک، در اختیار کمیته تحقیق قرار داده شد.

● بخش بزرگی از اعضای حکومت بوش در کار شدند تا که کمیته تحقیق به ریاست هامیلتون - مهلت تحقیق تا ژانویه ۱۹۹۳، بود - نتواند تحقیق خود را به نتیجه برساند. تأخیر در دادن مدارک و ندادن آنها که نباید داده می شدند و از دسترس کمیته خارج کردن شهود، بسی کار ساز شدند.

برای مثال، در ۱۴ مه ۱۹۹۲، یک مقام سیا، با توافق ژانت رنکوئیست که در کاخ سفید گروه مأمور نا کام کردن کمیته تحقیق را سرپرستی می کرد، در باره همکاری سیا با این گروه و سطح همکاری سیا با کمیته تحقیق، را هماهنگ کرده است. در آن تاریخ، روبرت گیت، رئیس سیا بود و سیا تا می توانست از در اختیار کمیته قراردادن مدارک درخواستی، طفره می رفت.

بوش روبرت گیت را که در اکتبر سورپرایز شرکت داشت را، در پائیز ۱۹۹۱، به ریاست سیا، منصوب کرد. پس او در این مقام قرار گرفته بود، خوب می دانست چگونه تقاضاهای کمیته تحقیق را مدارک پیرامون نقش بوش و گیت و دونالد گر - یک مقام دیگر سیا که در افتتاح شرکت داشته است، به تقلل بر گزار کند.

● مدارک کتابخانه بوش فاش می کنند که گیت و گرگ در معامله پنهانی که اکتبر سورپرایز نام گرفت، شرکت داشته اند. در ۲۶ مه ۱۹۹۲، هامیلتون به سیا نامه نوشت و پرونده های گیت و گرگ را از اول ژانویه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۱۹۸۱، شامل سفرها و مرخصی های آنها را مطالبه کرد. تأخیر در دادن این دو پرونده سبب شد که لورانس بارسلا، وکیل مدافع و سرپرست گروه تحقیق، در ۹ ژوئن ۱۹۹۲، نامه بنویسد و خاطر نشان کند که سیا به

«مهندسی»؟

نشانی وکیل من، جودا بست، فرستاده شده است. او دعوتنامه را به کمیته برگردانده است زیرا اختیار دریافت آن را نداشته است...

هر گاه کمیته همچنان خواستار پرسش از من است، به کمیته اطلاع دهید حاضر به همکاری هستم و وقتی به امریکا آمدم، احتمالاً در ماه سپتامبر، با کمیته همکاری خواهم کرد. هر تقاضای دیگری می باید برای جودا بست، وکیل من، فرستاده شود. اما بست از من می خواهد دعوت کمیته را نپذیرم.

بدین ترتیب، گرگ اطمینان یافت که قانوناً مجبور نیست در تاریخی که کمیته معین می کند، حاضر شود و شهادت دهد. پس می تواند تعلل کند تا مدت تحقیق کمیته به سر آید. استراتژی به تأخیر انداختن شهادت در کمیته او را ژانت رنکوئیست تصویب کرده بود. در نامه ای به تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۹۹۲، رن کوئیست به گری نوشته است: «من باید بدانم آیا گرگ بنا دارد هفته آینده به واشنگتن بیاید و در کمیته تحقیق شهادت بدهد یا خیر. اگر قرار بر آمدن دارد، ما باید از او بخواهیم از این کار منصرف شود.»

● رنکوئیست نوشته است: نیامدن و شهادت ندادن، امتیاز برای اکیب بوش است. زیرا کمیته ناگزیر است از طریق یک وکیل مدافع، پرسشهای کتبی از گرگ به عمل آورد... این امر به ما امکان می دهد شرکت گرگ در اکتبر سورپرایز را مدیریت کنیم. امیدوار باشیم که از حالا تا سپتامبر ۱۹۹۲، شهادت گرگ و پرسشها از او به دست فراموشی سپرده شوند.

● وقتی از هامیلتون در باره استراتژی تأخیر در دادن مدارک و شهادت شهود پرسیدم، هامیلتون پاسخ داد که زمان خریدن با به تأخیر انداختن، روش شناخته شده ایست. برای این که تحقیق های کنگره به موقع انجام بگیرند، فراوان این روش را بکار می برند. حکومت بوش می دانسته است که مدت تحقیق کمیته، تا پایان دوره کنگره است. مدت تحقیق که در پایان دسامبر ۱۹۹۲ به پایان می رسید، سبب شد که مدرکهای دال بر مجرمیت جمهوریخواه ها، در ماه دسامبر در اختیار کمیته قرار گیرند. زیرا حکومت بوش می دانست که در پایان این ماه مهلت تحقیق کمیته بسر می رسد.

● در ۲۰۱۰، بارسلا، رئیس گروه تحقیق گران، کمی پیش از مرگش، به من گفت مدارک حاکی از مجرمیت سناد انتخاباتی ریگان - بوش در ماه دسامبر در اختیار گروه تحقیق قرار گرفتند. من از هامیلتون خواستم مدت تحقیق را به مدت سه ماه تمدید کند تا که به مدارک در اختیار قرار گرفته، رسیدگی شود. هامیلتون تقاضای مرا نپذیرفت. هامیلتون می گوید به یاد نمی آورد که بارسلا از او چنین تقاضائی را به عمل آورده باشد. او افزود اگر این تقاضا بعمل آمده بود او نمی توانست از کنگره، در پایان دوره، موافقتش را با این مهلت بدست آورد. آنچه می توانستم بکنم این بود که به کنگره بعدی مراجعه کنم و بخواهم با این مهلت موافقت کند. در عمل، با وجود این که مدارک کلیدی در اختیار کمیته قرار گرفته بودند و آنها هم که قرار گرفته بودند، بررسی نشده بودند و اعضای جمهوریخواه کمیته به هیچ رو با تمدید مدت تحقیق موافقت نمی کردند، هامیلتون پایان بخشیدن به تحقیق و حاصل تحقیق را با داوری انتشار دهد که ریگان و بوش و کیسی و دیگر شرکت کنندگان مفروض در ماجرای اکتبر سورپرایز را مجرم نمی شناسد.

● و اینکه به معلوم می شود کاخ سفید گزارش در باره سفر کیسی به مادرید را در اختیار داشته و در اختیار کمیته قرار نداده است، هامیلتون دیگر مطمئن نیست که تحقیق کمیته از دقت و صحت برخوردار بوده است.

***تاریخی ساخته از دروغها:**

● گرگ و گیت در ایران - کنترا نیز شرکت گسترده داشته اند. هر دو مظنون بودند به دروغ گفتن در باره اطلاعات از فروش اسلحه به ایران و تحویل محرمانه اسلحه (که با پول حاصل از فروش اسلحه به ایران، به سه برابر قیمت، خریداری می شد!!) به کنتراهای نیکاراگوا.

بوش که خود رئیس اسبق سیا بود، با گفتن دروغ در مورد افتتاح ایران گیت، مرتکب جرم مشهود شده بود. دروغ آشکار او این بود که گفت: هواپیمائی که در ۱۹۸۶، در حال بردن اسلحه برای کنتراها سرنگون شد، هیچ ارتباطی با حکومت آمریکا نداشته است. حال آنکه تحویل اسلحه به کنتراها را گرگ سازمان می داد که مشاور امنیتی بوش در مقام معاونت ریاست جمهوری بود.

و باز، بوش به دروغ گفت از تصمیم ها در باره فروش اسلحه به ایران و خرید اسلحه برای کنتراها، به او هیچ اطلاعی داده نمی شد. حال آنکه مدارکی که دیرتر در اختیار قرار گرفتند معلوم کردند که نقش مهمی در تصمیم گیریها داشته است. برابر اسناد موجود در کتابخانه بوش، مسلم است مخفی کردن اسناد مربوط به اکتبر سورپرایز و ممانعت از به نتیجه رسیدن تحقیق کمیته تحقیق بخشی از کوشش برای سرپوش گذاشتن به نقش شخص بوش در سامان دادن هر دو معامله پنهانی بوده است.

برای مثال، والش، دادستان مستقل که کار تحقیق قضائی در باره ایران گیت را بر عهده گرفته بود، در دسامبر ۱۹۹۲، کشف کرد که بوش مدرک، مشاور حقوقی بوش بهنگامی که معاون رئیس جمهوری بود، با دادشاهای شخصی بوش در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، در باره تحویل اسلحه به ایران و کنتراها را، به موقع، در اختیار نگذاشته است. گری اصرار ورزید که تأخیر عمدی نبوده است و والش ادعای او را نپذیرفت.

علاوه بر تعلل در دادن مدارک، حکومت بوش تریبی را داد که شاهد های کلیدی، در دسترس تحقیق گران کمیته قرار نگیرند. برای مثال، گرگ سفیر آمریکا در کره جنوبی شده بود و به این عذر، در ۱۹۹۲، برای شهادت در کمیته حاضر نشد.

همانند گیت و بوش، گرگ در گفتگوهای پنهانی با ایرانیان، در طول مبارزات انتخاباتی امریکادر ۱۹۸۰، شرکت داشته است. بازجویان والش که از گرگ در باره ایران گیت بازجویی کردند، به این نتیجه رسیدند که او به قصد فریب آنها دروغ می گوید (صفحه ۵۰۱ جلد اول گزارش والش در باره ایران - کنترا).

*** طفره رفتن از شهادت دادن:**

● چون نوبت به پاسخ دادن به درخواست کمیته برای حضور در آن و پاسخ دادن به پرسشها در باره اکتبر سورپرایز رسید، گرگ برای سرباز زدن از حضور در کمیته و شهادت دادن، عذرها تراشید: در تلگراف ۱۸ ژوئن ۱۹۹۲، از سفارت امریکا در سنول به وزارت خارجه امریکا، گرگ نوشت او آگاه شده است که تحقیق گران کمیته تحقیق از او خواسته اند در ۲۴ ژوئن در کمیته حاضر و به پرسشهای آنان در باره «به اصطلاح اکتبر سورپرایز» پاسخ گوید. دعوت به

انقلاب اسلامی: برای آنکه نسل امروز بداند چرا ایران گیتی ها همچنان بر ایران حکومت می کنند و ماجرای گرگان ها چگونه پایان یافت بحرانهای را در پی آورد و بگسار خمینی را ناگزیر از نوشید جام زهر کرد و اینک ایران در وضعیتی است که باید جام زهر دیگری سرکشیده شود، از گروگانگیری تا امروز را از نظرش می گذرانیم:

از جام زهری که خمینی سر کشید و تا جام زهری که خامنه ای می خواهد مردم، به جای او سر بکشند:

انقلاب اسلامی: این فصل را در دو قسمت از نظر خوانندگان می گذرانیم. در قسمت اول، چگونگی تهیه طرح تسخیر سفارت و گروگانگیری و در قسمت دوم، بحرانی که گروگانگیری بیار آورد را به اختصار تمام از نظر خوانندگان می گذرانیم:

*** گروگانگیری و معامله پنهانی که اکتبر سورپرایز نام گرفت چسان، به قول بهشتی، «چون آتو برضد بنی صدر و کارتر» مورد استفاده قرار گرفت؟:**

● بنا بر تحقیق ها که در امریکا بطور پی گیر انجام گرفته اند، گروگانگیری، در امریکا، توسط کیسینجر و راکفلر و برخی مقامات سیا نزدیک به کیسینجر و ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ آمریکا، تهیه و در ایران اجرا شده است. حمله «دانشجویان پیرو خط امام» به سفارت امریکا، با مشارکت سپاه پاسداران، در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ انجام گرفت. اعضای سفارت امریکا به گروگان گرفته شدند. در آغاز، خمینی آن را انقلاب دوم نامید و ایران را وارد بحرانی کرد که تا امروز ادامه دارد. درجا، ایران به محاصره اقتصادی امریکا در آمد. دارائی های ایران در امریکا توقیف شدند و سرانجام، در حالی که ایران مورد تجاوز نظامی قرار گرفته و عربستان و کشورهای دیگر جنگ نفت را با ایران آغاز کرده بودند، گروگانها آزاد شدند. آزاد کردن گروگانها، بنا بر صورت، برابر قرار داد الجزایر آزاد شدند. بنا بر باطن، در اکتبر ۱۹۸۰، میان فرستادگان سران حزب جمهوری اسلامی و «بیت خمینی»، در پاریس، معامله انجام گرفت که بنا بر آن، گروگانها نمی باید پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، آزاد می شدند. در ازای آن، حکومت ریگان به

«ایران» می باید اسلحه می داد. جنگ ۸ ساله با خریدهای محرمانه اسلحه از امریکا و اسرائیل و کشورهای اروپائی میسر شد:

*** در ظاهر، گروگانها بدنبال امضای قرارداد الجزایر آزاد شدند:**

● قرارداد الجزایر: بعد از وارد شدن هز بنه های فراوان از جمله جنگ ایران و عراق و مسدود شدن اموال ایران سر انجام دولت رجایی، بهزاد نبوی را مأمور کرد تا در ننگین نامه ای با عنوان «قرارداد الجزایر» گروگانها را در قبال ۱۳ میلیارد دلار پول بلوکه شده ایران در امریکا تحویل دهد. اما در نهایت از این ۱۳ میلیارد، تنها ۳ میلیارد به ایران تحویل داده شد. قرارداد بی آنکه رئیس جمهوری کوچکترین خبری از مفاد آن داشته باشد از سوی بهزاد نبوی و مقامات مذاکره کننده امضا شد، در حالی که مطابق اصل ۱۲۵ قانون اساسی قراردادنامهها با دول خارجی بدون امضای رئیس جمهور فاقد اعتبار بودند. چون خائنان می دانستند بنی صدر قرارداد ننگین را امضاء نمی کند، بر آن، «بیانه الجزایر» نام نهادند و برخلاف قانون اساسی، بدون اطلاع رئیس جمهوری، امضاء کردند. بنی صدر از ماجرا آگاه شد و به خمینی نامه نوشت. نوشت: امضاء کنندگان می گویند به دستور شما این کار می کنند. اجازه انجام این کار را ندهید. این ننگی است که در تاریخ می ماند. بهزاد نبوی، امضاء کننده قرارداد، گفته بود: وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء کرد و من قرارداد ۱۳۵۹ را امضاء می کنم. بعدها، صابر از نزدیکان رجائی و بهزاد نبوی نوشت این دو، قرارداد را خائنانه می دانسته اند. نزد خمینی رفته و در بازگشت گفته اند: دستور امام را اجرا می کنیم. قرارداد را امضاء کرده اند.

● مهندس بازرگان بعدها در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» پیرامون این قرارداد نوشت: «از ۱۱ میلیارد دلار و چندین میلیون اموال مطالبات خود از بانکهای آمریکا، بدون اینکه صحتی از مطالبات دیگرمان به میان آید، دو میلیارد و ۸۸۰ میلیون دلار دریافت شد. مطالبات پرداخت نشده از جمله تنخواه گردان عظیم حساب خرید اسلحه و بدهی های دولت و بخش خصوصی آمریکا از بابت قراردادهای تمفیه شده تحویل نشده یا سفارشات نظامی و قطعات یدکی معوقه بها پرداخت شده. همچنین بدون احتساب میلیاردها خسارات و محرومیت های مستقیم و غیرمستقیم ناشی از محاصره اقتصادی و سلب اعتبار مالی ایران و عقب افتادن برنامه های خودکفائی اقتصادی، قرارداد امضاء شد.»

● پس از اعلام جرم رئیس جمهوری در باره ارتکاب خیانت در انعقاد قرارداد الجزایر، قاضی، جرم رجایی و نبوی را محرز دانست. همان روز که در کار صدور حکم توقیف این دو بود، موسوی اردبیلی پرونده را از او گرفت. با اعلام جرم بنی صدر بر ضد محمد علی رجایی و بهزاد نبوی، این دو و نمایندگان حزب جمهوری، در ۲۲ اردیبهشت ۶۰ جلسه غیرعلنی تشکیل دادند و در آن جلسه بهزاد نبوی در یک نطق ۴ ساعته موقوف قرارداد الجزایر را توضیح داد و گفت: گروگانها با ارزش نبودند و ما باید آنها را از سر باز می کردیم، چون این کار با اطلاع مجلس، و به دستور امام خمینی است. این اعلام جرم در نهایت، اعلام جرم بر ضد امام و آقایان بهشتی و هاشمی



رفسنجانی است و باید جلوی آن را گرفت. اگر اعلام جرم تعقیب شود، حکومت ساقط می شود. بنی صدر مطابق قانون اساسی درخواست کرد تا مشروح مذاکرات جلسه غیر علنی مجلس در اختیار او قرار گیرد تا او نظر خود را به مجلس بگوید. اما هاشمی رفسنجانی برخلاف قانون اساسی از دادن نوار امتناع کرد.

همان روزها روزنامه انقلاب اسلامی با شدت قضیه زدوبند پشت پرده مقامات ایران را افشا می کرد و مفاد قرارداد الجزایر و خیانت به ملت را موضوع نقد می کرد. هاشمی رفسنجانی واکنش نشان داد و گفت: «روزنامه انقلاب اسلامی درباره گروگانگیری به تشنج دامن می زند. پرونده گروگانها ربطی به آنها ندارد» !!

● سردار محسن رضایی - کاندیدای دیگر این دوره از انتخابات - در آن روزها، از عوامل حمله به سفارت آمریکا و گروگانگیری بود. بعد از شکست خفت بار و اجبار به آزادی گروگانها هنوز شعار پیروزی سر می داد و به بنی صدر و روزنامه انقلاب اسلامی حمله میکرد و میگفت:

«چقدر جنایتکارند کسانی که مسئله گروگانگیری را به خاطر حب نفس و مسائل شخصی شان مطرح کرده و چنین دستاورد بزرگی را زیر پای می گذارند». او، در افتتاح ایران گیت نیز نقش پیدا کرد و یکی از ایران گیتی ها است که اینک، دیرین مجمع تشخیص مصلحت نظام است. در انتخابات فرمایشی کنونی، نقش دکور را بازی کرد و نفر چهارم شد.

* قرارداد الجزایر پوشش می داد معامله پنهانی را که اکتبر سورپرایز نام گرفت و دلیل وقوع آن استفاده از گروگانها بمنزله آتو بر ضد بنی صدر و کارتر بود:

● چه کس یا کسانی طرح گروگانگیری را که در آمریکا تهیه شده بود، در ایران، «طرحی انقلابی» گردانند و به دست سپاه و دانشجویان پیرو خط امام» به اجرا گذاشتند؟ دانسته های قطعی در این باره، عبارتند از:

۱- پیش از گروگانگیری، در حزب جمهوری اسلامی، حمله به سفارت آمریکا، موضوع گفتگو شده است.

۲- موسوی خویینی ها کسی است که بدون اطلاع دیگر اعضای کمیته تعیین شده از سوی خمینی برای سرپرستی «دانشجویان پیرو خط امام» با اجرای طرح موافقت کرده و به دانشجویان گفته است: نخست سفارت را تصرف کنید و سپس به امام اطلاع می دهیم.

۳- پس از تصرف سفارت و پیش از بیانیه خمینی، احمد خمینی در پاسخ به مهدوی کنی، سرپرست کمیته های انقلاب، گفته است: کاری به کار تصرف کنندگان سفارت نداشته باشد.

۴- سپاه در تصرف سفارت شرکت داشته است و اسناد موجود در سفارت را برده و سپس به دستور خمینی به سفارت بازگردانده و در اختیار «دانشجویان پیرو خط امام» قرار داده است. شرکت سپاه در گروگانگیری، بدون دستور نبوده است. این دستور را چه کسی صادر کرده است؟ سرپرستی که شورای انقلاب برای سپاه معین کرده بود، بعد از شهید لاهوتی، به ترتیب، هاشمی رفسنجانی و خامنه ای بوده اند. اما خامنه ای و هاشمی رفسنجانی در سفر حج بوده اند. هاشمی رفسنجانی گفته است: از خبر رادیو دانستیم. ناراحت شدید. مراسم حج تمام

«مهندسی»؟

عامل انتقال طرح به «دانشجویان» را خویینی ها خواندند. یکی از آنها مدعی شد مدارک قطعی بر عامل امریکا بودن خویینی ها در اختیار است. گوینده این سخن، «سردار مشفق»، معاون وواک بود. ۶- نوار گفتگوهای بهشتی با خواص خود، لو رفت و انتشار یافت. بهشتی در آن نوار گفته بود: «باید از گروگانها مثل یک آتو بر ضد بنی صدر و کارتر، استفاده کنیم».

این جمله صراحت دارد بر نقش او در معامله پنهانی که اکتبر سورپرایز نام گرفت. زیرا جز از راه سازش پنهانی با ریگان و بوش، ممکن نبود بتوان از گروگانها بر ضد کارتر و بنی صدر استفاده کرد: با انجام معامله پنهانی، آزاد کردن گروگانها به بعد از انتخابات ریاست جمهوری باز گذاشته می شد و سبب شکست کارتر می شد که شد. در همان حال، معامله پنهانی، امکان خرید اسلحه و ادامه جنگ را فراهم می کرد. اگر بنی صدر، معامله را می پذیرفت - که خمینی اصرار داشت بپذیرد - آدم آنها در پذیرفت، حذف می شد. کارنامه ۲۷ مهر ۱۳۵۹، حاکی است که او از معامله پنهانی آگاه شده و آن را نپذیرفته است. اینست که نخستین واکنش سران حزب جمهوری اسلامی، به امضای «نمایندگان» مجلس رساندن تقاضای عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا از خمینی، بلافاصله بعد از پیروزی ریگان و بوش در انتخابات ریاست بود. بنی صدر بر مخالفت خود ماند و این معامله را خیانت به ایران دانست و در خرداد ۶۰، دستور خمینی و با کارگردانی بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه ای، بر ضد او کودتا شد.

۷- معامله پنهانی زمینه ساز خرید مخفیانه اسلحه شد و افتتاح ایران گیت دنباله افتتاح اکتبر سورپرایز شد. ایران گیت افتتاحی بین المللی شد زیرا کشورهای بسیاری محرمانه به ایران اسلحه می فروختند.

۸- هر دو افتتاح توسط بنی صدر و دوستانش افشا شدند. در افشای ایران گیت، کسانی از نزدیکان آیه الله منتظری نقش مهمی داشتند.

فهرستی از مهمترین بحرانها که زنجیره بحرانها از گروگانگیری تا بحران اتمی را تشکیل می دهند:

* حکومت بدون سر، جانشین حکومت بازرگان شد:

ساقط کردن حکومت بازرگان: به دنبال تصرف سفارت و گروگانگیری، دکتر یزدی، وزیر خارجه مهندس بازرگان، در جلسه شورای انقلاب، گروگانگیری را «کودتای اسرائیلی» توصیف کرد. مهندس بازرگان استعفای خود و حکومتش را نزد خمینی فرستاد. احمدی خمینی به بنی صدر تلفن کرد که هیأت وزیران خود را آماده تصدی حکومت کند. او با تغییر حکومت از راه تصرف سفارت مخالفت کرد و این کار را نقض استقلال ایران خواست. از مهندس بازرگان خواست استعفاء نکند. او گفت استعفا او را خمینی نپذیرفته است. بهشتی و موسوی اردبیلی و باهنر نزد خمینی رفتند تا او را از نخست وزیر کردن بنی صدر منصرف کند. در مراجعت، گفتند:

امام فرمود اعضای شورای نگهبان تجدید شوند و وزیران را شورای نگهبان تشکیل دهد و هیأت وزیران، بدون نخست وزیر، توسط شورای انقلاب، اداره شود. این زمان، «روحانیان» عضو شورای انقلاب، به میز وزارت خو کرده بودند:

● وقتی مهندس بازرگان ۴ نفر از روحانیون را معاون وزارتخانه ها کرد. خامنه ای در وزارت دفاع، باهنر در آموزش و پرورش و رفسنجانی در وزارت کشور. چهارمی بهشتی برای وزارت دادگستری که قبول نکرد. بنی صدر می گوید: «من خیلی مخالفت کردم. چقدر به بازرگان گفتم آقا اینها را نبرید با وزارت آشنا کنید. اینها با این چیزها خو نکرده اند شما اینها را می برید مژه وزارت را بهشون می چشانی و دیگر نمی شود آنها را از آنجا کند. محال است اگر کسی قدرت را چشید ول کند. خیلی عارف می خواهد که به قدرت بگوید نه.»

* تشکیل مجلس اول با نمایندگانی اکثراً قلابی و کودتا بر ضد رئیس جمهوری:

بحران در روابط خارجی ایران و وضع یک رشته مجازاتها بر ضد ایران از سوی امریکا و در داخل، تشکیل مجلس اول با انتخابات قلابی:

● عامل اصلی و آغاز گر تقلب در انتخابات مجلس اول، بهشتی و هاشمی رفسنجانی بودند. آنها به خمینی مراجعه کردند و خمینی به آنها اجازه تقلب در انتخابات را داد تا مجلسی تشکیل شود که بتواند «رئیس جمهور را بالا و پایین کند». این دو، با دستبندی خامنه ای و باهنر و موسوی اردبیلی و مهدوی کنی، علاوه بر «روحانیان» دست نشانده، شماری از پاسداران را نیز، با انتخابات قلابی، وارد مجلس کردند.

در حقیقت، حزب جمهوری با استفاده از تمام امکانات و نیروهای روحانی و سپاهی و سیاسی و حکومتی دست به تقلب آشکار زدند و هر چه نیرو داشتند، را برای مقابله با رئیس جمهوری، به مجلس وارد ساخت. تقلبهای گسترده مورد اعتراض رئیس جمهوری قرار گرفت. به خمینی، تقلب ها همراه با مدارک، ارائه شدند. اما او چون به مجلس دست نشانده نیاز داشت، نخست سکوت کرد. گزارش کامل این تقلب را محمد جعفری و امیر حسینی مشاور رئیس جمهوری و نیز جمال پاک نژاد، به تازگی در سایت انقلاب اسلامی، انتشار دادند. از جمله این سند را هیأت هفت نفره با اعضای زیر برای رسیدگی به شکایات راجع به تقلبات در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی تشکیل داد: ۱- دکتر آزاد ۲- شیخ مصطفی ملکی امام جماعت تجریش ۳- شمس آل احمد ۴- سجادیان ۵- خوشنویسان ۶- دکتر اسدی ۷- مهندس قزوینی. از مجموع ۱۴۸ حوزه انتخابیه، از ۱۲۷ حوزه شکایت رسیده بود و تا زمان انحلال هیئت، از حدود سی و چند حوزه ای که رسیدگی کرده بود، برای ۲۴ حوزه و از جمله تهران حکم به تقلب اساسی و ابطال داده بود. بهشتی و رفسنجانی نگران از این گزارش، ابتدا در ۱۵ فروردین یعنی فقط یک روز بعد از اتمام مهلت دریافت شکایات، به قصد تهدید و به وسیله مهدوی کنی سرپرست وزارت کشور، اعلان کردند: «در صورت تأخیر در نتیجه کار هیأت ۷ نفری، انتخابات در تاریخ معین انجام خواهد شد».

● بهشتی در مصاحبه خود در تاریخ ۲۴

اردیبهشت ۵۹ گفت: «در مورد کار هیئت ۷ نفری این هیئت قرار بود کارش را تا ۱۵ اردیبهشت تمام بکنند. کیفیت انتخابات در ایران به نسبت امکانات و شرایط خوب بود. احساس رضایت می کنیم هر چند نفی نمی کنیم که نواقصی اصلاً نبود، مدعی نیستیم که هیچ نقضی اصلاً در کار نبوده است و امیدوارم که این نمایندگان بتوانند خدمتگزار این ملت در خط انقلاب اسلامی باشند.

● دوباره، بنی صدر موضوع را با خمینی در میان گذاشت و هشتاد داد تاریخ مجلس اول رژیم شما را با مجلس اول مشروطیت مقایسه می کند و تشکیل مجلس با نمایندگانی که با تقلب نماینده شده اند را به پای شما می نویسد. بهشتی و رفسنجانی پیش آقای خمینی می روند و می گویند اگر این هیئت کارش را تمام کند و گزارش خود را انتشار دهد، همه چیز از دست ما می رود و آبروی همه از بین خواهد رفت... لذا، خمینی بطور غیر مترقبه در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۲۹ ضمن سخنرانی در جمع سرپرستان کمیته های انقلاب اسلامی، گفت: «... اگر چنانچه مسائلی دارید، البته باید رسیدگی بشود و به نظر من تمام این مسائل در مجلس شورای اسلامی باید حل بشود... بحمدالله افرادی که در مجلس انتخاب شده اند و حسب غالب، اکثریت قاطع، اکثریت اسلامی و متعهد است».

به این ترتیب، نخستین مهندسی - البته بعد از مهندسی مجلس خبرگان - در انتخابات مجلس اول انجام شد. کارگردان معامله پنهانی که اکتبر سورپرایز نام گرفت، هاشمی رفسنجانی رئیس این مجلس و بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی و رئیس شورای عالی قاضی (توسط خمینی برخلاف قانون اساسی به این مقام منصوب شد) و احمد خمینی تصدی کردند. کودتا بر ضد رئیس جمهوری را نیز همین سه تن، با دستیاری خامنه ای، با استفاده از مجلس دست نشانده، «مهندسی» کردند. طرفه این که حسن آیت، شخصی که مقامات رژیم گفته اند اسناد دست نشانده ای او به انگلستان به دست آنها افتاده است، پیشاپیش، گفته بود مجلس کار رئیس جمهوری را خواهد ساخت. دو نوار او، در همان زمان انتشار یافتند. او از جمله گفته است:

« اگر آن پیش نویس اولیه قانون اساسی تصویب شده بود، اصلاً انقلاب از بین رفته بود. ما توی این قانون آمدمیم فرمانده کل قوا را قرار دادیم رهبر. اگر او بیاید کسی را نماینده خودش بکند، این اصیل نیست. هر وقت خواست می تواند ازش بگیرد... اختیارات کامل را هم که دادیم به مجلس... رئیس جمهور فقط می تواند مدال بدهد و مدال بگیرد و سفرا را به حضور بپذیرد. والسلام. هیچ اختیاری نداره...مجلس که بیاد این مسئله فرماندهی کل قوای رئیس جمهور تمام است...مجلس که باز بشود گفتم، دست ما خیلی بازتر میشود، مسئله فعلا ماندنش اینسه که مجلس نیست...فردا مجلس که بیاد، مقابل رئیس جمهور خواهد ایستاد... ما توی مجلس هم برنامه داریم... بگذارید تا ۱۴ خرداد همه چیز روشن می شه. البته شاید زودتر آن را روشن کنیم. یعنی زودتر از این برنامه، به هر حال خواهد بود...تبلیغ کنید که مجاهدین و بنی صدر با هم هستند. تا حدی که می شه اعتراض مردم را برانگیزید...بعد از ۱۴ خرداد مطلقاً نه امتحانی خواهد شد نه دانشگاهی باز می شود. دانشگاه تعطیل می شود...یک هجوم خیلی شدیدتری، خیلی شدیدتر آغاز می شود که بنی صدر را به کلی فلج می کند

...برنامه ای داریم که بابای بنی صدر هم نمی تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه قبل نمی تواند مقاومت کند...به بچه ها بگویید قرص و محکم باشند. به



زودی موج عوض می‌شود. بعد از ۱۴ خرداد برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کار کند... بنی‌صدر یک خطر برای این انقلاب و این خطری را باید یک‌جوری خنثی کرد... تنها ما نیستیم، امام هم هست...»

*** کودتای نوزده زمیینه ساز حمله قوای عراق به ایران:**

کودتای نوزده زمیینه ساز تجاوز عراق به ایران:
با آنکه نظامیان شرکت کننده در کودتا، با این باور در آن شرکت کرده بودند که رژیم انقلابی را تغییر دهند. بختیار عراقی ها را در کودتا شرکت داد و از دید رژیم صدام، هدف کودتا متلاشی شدن ارتش و زمیینه پیدا شدن برای تحریک ایران بود. کودتا کشف شد و دست از او پیزی شد برای متلاشی کردن ارتش. بهشتی طرح انحلال ارتش را به شورای انقلاب برد. بنا بر آن طرح، یک کمیته مرکب از نماینده شورای انقلاب و سپاه و دادگاه انقلاب اداره کشور را برعهده می‌گرفت. این طرح به یمن استقامت بنی‌صدر تصویب نشد و به اجرا گذاشته نشد. در عوض، با چراغ سبز خمینی، دادگاه انقلاب ارتش و سپاه به جان ارتش افتادند. خمینی به هشداری مکرر بنی‌صدر، اعتناء نکرد و وقتی کار متلاشی کردن ارتش، پیشرفت. وقتی قشون صدام به ایران حمله کرد، بنی‌صدر با یک ارتش متلاشی از وطن دفاع کرد.

*** تجاوز عراق به ایران و تبدیل پیروزی به شکست، خمینی را ناگزیر کرد جام زهر سر کشد:**

تجاوز عراق به ایران و از معجزه ای که ارتش ایران ساخت تا جام زهری که خمینی سر کشید:

- برای اسناد منتشره، در چهارمین ماه جنگ، رژیم صدام شکست تجاوز خود را پذیرفته بوده و دنبال واسطه بوده است که جنگ را تمام کند. چند جمله ماندگار در تاریخ گویای وضعیت و موقعیت نظامی ایران در ششمین ماه جنگ است. دانستنی است که ارتش ایران، زیر ضربات دشمن، تجدید سازمان داد. در ماه اول، پیشروی ارتش عراق را متوقف کرد و در ماه دوم ابتکار عملیان را از آن خود گرداند.
- ۱- هیأت اعزامی کنفرانس اسلامی، در جلسه مشترک با بنی‌صدر، رئیس جمهوری و دیگر اعضای هیأت نمایندگی ایران، از زبان یاسر عرفات گفت: کاری که ارتش ایران انجام داده است، نه حماسه یک معجزه است.
- ۲- آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت ناچر، در دادگاه رسیدگی به فروش غیر قانونی و محرمانه اسلحه به ایران و عراق گفته است: جنگ عراق با ایران، در سود انگلستان و غرب بود، اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم.
- ۳- برابر نامه محرمانه آلکساندر هیگ، وزیر خارجه اول در حکومت ریگان، ریگان، رژیم صدام با چراغ سبز امریکا، وارد جنگ با ایران شد. سران سه کشور عرب (مبارک رئیس جمهوری وقت عراق و ملک فهد، شاه وقت عربستان و ملک حسین، شاه وقت اردن) می‌پرسند آیا حکومت ریگان همان سیاست را ادامه می‌دهد یا خیر؟ بدین سان، تجاوز عراق به ایران با چراغ سبز امریکا و دستیاری انگلستان و سران عرب، آغاز گرفته بود.
- اگر آغاز اسباب آغاز جنگ توسط رژیم صدام فراهم شد، ادامه آن، توسط سران حزب جمهوری اسلامی و خمینی و فرزند

«مهندسی»؟

معروف، بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی نزد آقای خمینی رفتند و با بیان اینکه: «اگر بنی‌صدر پیروز، سوار بر تانک به تهران بیاید شما هم دیگر حریفش نیستید»، رای او را بازگرداندند. بنی‌صدر به شدت تلاش می‌کرد تا در این آخرین روزهای حکومتش کار جنگ را تمام کند. می‌دانست که اگر حزب جمهوری روی کار بیاید، جنگ را تا آن هنگام که پایه‌های حکومت مستحکم گردد، طولانی خواهند کرد.

۶- رفسنجانی نیز در عبور از بحران نوشته است: «با رجایی در مورد پیشنهاد هیأت صلح غیر متعهد صحبت کردیم. بعضی نظامی‌ها و آقای بنی‌صدر مایل‌اند که آن را بپذیرند. آقای بنی‌صدر در کارنامه دیروز نوشته مایل است که به جنگ خاتمه دهد و صلح کند ولی شعار راه پیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را بر او بسته است.»

۷- سید احمد خمینی قبل از پایان عمرش به نکته‌ای اشاره کرد که تا به آن وقت رفسنجانی و خامنه‌ای و رضایی، نزدیک‌ترین افراد به خمینی در دهه ۶۰ و ایران گیتی هائی که تا به امروز بر ایران حاکم هستند، پرده برداشت:

«در مقابل مسائل خرمشهر امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود، اما مسئولان جنگ گفتند ما باید تا کنار ارون‌رود برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلاً با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناست شما جنگ را ادامه دهید، بدانید اگر این جنگ با این وضعی که شما دارید ادامه یابد و شما موفق نشوید، دیگر این جنگ تمام شدنی نیست و باید این جنگ را تا نقطه خاصی ادامه دهیم. الان که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده، بهترین موقع برای پایان جنگ است.»

امام در آن جلسه فرمودند: ما دو راه در پیش داریم. یا باید همین جا صلح کنیم و از راه‌های سیاسی خسارات خود را از رژیم صدام بگیریم و یا باید جنگ را ادامه دهیم تا رژیم صدام را ساقط کنیم. نظر خود من صلح است. اکثر حاضران نیز نظر امام را تأیید کردند. اما یک نفر گفت ما الان در بهترین شرایط هستیم تا رژیم آمریکایی صدام را ساقط کنیم و عراق را آزاد کنیم. چرا وقتی می‌توانیم با عزت به اهدافمان برسیم، به ذلت صلح تن در دهیم؟ آن فرد چنان با حرارت سخن گفت که اکثر حاضران با سخن وی همراه شدند. اما امام هم چنان مخالف بودند و در نهایت به رای اکثریت تن دادند و با آنان اتمام حجت کردند. از جمله گفتند ببینید از نظر نظامی توان این کار را دارید یا نه که همه فرماندهان نظامی گفتند مطمئناً توان این کار را داریم. در انتها امام خدا را شاهد گرفتند که من به دلیل تأیید شما به این کار رضایت دادم و از این ساعت حتی اگر همه شما از این نظر برگردید من پرنمی‌گردم تا زمانی که صدام ساقط شود.»

۸- بر ملاء شدن دو افصح بزرگ اکتبر سورپرایز و ایران گیت که عامل بر کناری منتظری از قائم مقامی رهبری شد. افراد دفتر او و سید مهدی هاشمی و افراد گروهش دستگیر شدند. سید مهدی اعدام شود.

۹- با وجود هشدار بنی‌صدر که این رژیم جنگ را آنقدر ادامه می‌دهد تا آن را در شکست به پایان برساند، جنگ ادامه یافت و خمینی و سران رژیم در این ترس شدند که هرگاه جنگ ادامه یابد، ارتش عراق تا تهران پیشروی کنند. این شد که

سه ماه پیش از قبول قطعنامه، ولایتی، «وزیر» خارجه رژیم مأمور شد به گنشر، وزیر خارجه وقت آلمان اطلاع بدهد که ایران قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرد. سه ماه بعد، خمینی جام زهر را سر کشید:

*** بکار انداختن ماشین اعدام و زد و خوردهای مسلحانه در شهرها:**

● تبلیغات رسمی دروغ القاء می‌کند که سازمان مجاهدین خلق، در خرداد ۶۰، با صدور بیانیه ای، ورود به مرحله قیام مسلحان هوا اعلان کرده است. دروغ است چرا که چنین بیانیه ای وجود ندارد. بیانیه اخطار می‌کند که اعضای این سازمان اگر در معرض کشته شدن به ضرب گلوله قرار گیرند، از خود دفاع خواهند کرد. موسوی، جلادی که مأمور حل مشکل از راه اعدام و قتل بود نیز، گفت: سازمان مجاهدین آغاز گر زد و خورد مسلحانه نبود. در حقیقت، ۱- پیش از خرداد ۶۰، بنا بر گزارش ستاد ارتش، هر هفته، در شهرهای ایران، ۱۲۰۰ زد و خورد مسلحانه روی می‌داد. همواره یک طرف افراد سپاه و کمیته‌ها بودند. در حقیقت، رژیم بود که برای استقرار استبداد، نیاز به خشونت داشت و از روز نخست، در تمامی اشکال، بکارش می‌برد.

۲- رهبران حزب جمهوری اسلامی، بطور خاص بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای عوامل اصلی ایجاد گروه چمافداران حزب الله بودند.

۳- طرح تعطیل دانشگاه‌ها در حزب جمهوری اسلامی، توسط باند حسن آیت تهبه و زیر عنوان انقلاب فرهنگی انجام گرفت. بنا بر نواز اول حسن آیت، هدف از تعطیل دانشگاه، محروم کردن بنی‌صدر از پایگاه اجتماعی خود بوده است.

۴- تعطیل دانشگاه‌ها با سرکوب دانشجویان جانشین شد. در تمامی عمر رژیم، دانشجویان و استادان بیشتری قربانیان سرکوبگری رژیم بوده‌اند. بر اخراج و دستگیری‌ها و شکنجه و اعدام‌ها و ترورها، ایلغار کوی دانشگاه (۱۸ تیر ۷۸) و یورش به دانشگاه‌ها نیز افزوده شد. فراری دادن مغزها از کشور نیز شیوه دائمی رژیم بوده است. خمینی گفت: می‌روند به جهنم و چون شمار آنان از ۱۵۰ هزار در سال گذشت، حداد عادل گفت: ایرادی نیست. ما به اندازه کافی مغز داریم!

۵- تشکیل دهندگان سازمان ترور که بعد از کودتای خرداد ۶۰ سازمان وارد دولت شد و دولت ترورپرست تشکیل شد. فهرستی از ایرانیانی که قربانی ترور این سازمان شده‌اند، شامل قریب به ۵۰۰ نام است.

۶- بکار انداختن ماشین اعدام که بعد از سقوط رژیم شاه آغاز بکار کرد. بعد از کودتای خرداد ۶۰ ماشین نوسازی شد. در همان سال ۶۰ هر شب ده‌ها و گاه چند صد تن اعدام می‌شدند. فهرستی از اسامی ۲۰۰۰ اعدام‌شدگان سال ۶۰ انتشار یافته است. در سال ۶۷، به دستور خمینی، زندانیان کشتار شدند. شمار کشته‌شدگان را حد اقل ۲۷۰۰ تا ۳۷۰۰ تن گفته‌اند (خاطرات منتظری).

۷- کشتارها در شهرهای مشهد و اسلام شهر و شیراز و قزوین و...
۸- انحلال احزاب که سرانجام شامل حزبهای رژیم، حزب جمهوری اسلامی و مجاهدین انقلاب اسلامی نیز شد.
۹- تعطیل قله ای روزنامه‌ها در روزهای پیش از کودتا در خرداد ۶۰ که به رویه رژیم بدل شد و امروز، بنا بر گزارش خبرنگاران بدون مرز، خامنه‌ای دشمن

شماره یک روزنامه و روزنامه نگار است. ۱۰- تشکیل انواع گشت‌ها، از جمله گشت زهرا مخصوص سرکوب زنان به بهانه بی‌حجابی و بدحجابی. قانون اجباری کردن حجاب در مجلس اول تصویب شد.
۱۱- تبدیل کردن شکنجه به روش اصلی در زندان‌های رژیم. زندان کهریزک که نماد سبعت رژیم ولایت فقیه است، سبعتی را آشکار کرد که در تمامی زندان‌ها به زندانیان سیاسی روا می‌رود.
۱۲- ایجاد «دادگاه ویژه» روحانیت بر خلاف قانون اساسی و سرکوب روحانیان و تحقیر و حصر و دستگیری مراجع و روحانیون برجسته کشور در دو دهه شصت و هفتاد، مهمترین قربانیان، عبارت بودند از آیات الله شریعتمداری و حسن قمی و برادران، صادق و محمد روحانی و شبیر در دوره خمینی و آیه‌الله منتظری در دوره خامنه‌ای.
۱۳- دائمی کردن «دادگاه انقلاب» که اینک بخش اصلی «قوه قضائیه» را تشکیل می‌دهد. بقیه این قوه نقش فرعی دارد و کارش، در درجه، پوشش دادن به خورد و برد مافیاهای حاکم بر کشور است:

*** گذار از نظارت فقیه به ولایت مطلقه فقیه و ایجاد مافیاهای و ایجاد فرصت برای فسادهای بزرگ:**

● تجاوز به قانون اساسی را خمینی از روز نخست آغاز کرد و دست آخر دم از ولایت مطلقه فقیه زد:
۱- تا خرداد ۶۰، خمینی ۷۵ نوبت به قانون اساسی تجاوز کرده بود. تجاوزهای فاحش در جریان کودتا را بر این موارد باید افزود. تا پایان جنگ، شمار این تجاوزها به ۳۰۰ مورد رسید. دانشجویان دانشکده حقوق تجاوزها را فهرست کردند. همان مجلس دست نشانده ناگزیر شد از اینهمه تجاوز خمینی شکوه کند. او عذر آورد که به خاطر جنگ، ناگزیر بوده است و از این پس قانون اساسی را رعایت خواهد کرد.
۲- با این حال، به تجاوزها ادامه داد و سرانجام، در پاسخ به خامنه‌ای، دم از ولایت مطلقه فقیه زد. در بازنگری قانون اساسی که خمینی برخلاف قانون اساسی کمیته ای را مأمور آن کرد، ولایت فقیهی که نقش نظارتی داشت به حاکم مطلق صاحب ۱۱ اختیار بدل شد.
۳- استبدادی که نمایل به تبدیل شدن به استبداد فراگیر داشت، نمی‌توانست اقتصاد را مصرف محور و فرصت ساز برای رانت خواری و فساد، بدل نکند. این کار را حکومت رجائی آغاز کرد: حجم بودجه را افزایش داد. ترکیب آن را بسود بودجه غیر تولیدی تغییر داد. ترکیب اعتبارات بانکی نیز بسود اعتبارات بازرگانی تغییر کرد. به بهانه جنگ، ترکیب واردات بسود واردات مصرف و البته سلاح و مهمات تغییر داد. همراه با این فساد کارها، چاپ اسکناس و افزودن بر حجم پول و باز داشتن نیروهای محرکه از بکار افتادن در تولید، اقتصاد را همان اقتصاد مصرف محوری کرد که در دوره شاه بود و در دوران مرجع انقلاب، اسباب تحول آن به اقتصاد تولید محور فراهم شده بود. بدین سان بود که تورم مزمن گشت و فرصتهای بزرگ رانت خواری پدید آمد و مافیاهای تشکیل شدند و فقر گسترش یافت.
۴- در پایان جنگ، خزانه خالی بود. هاشمی رفسنجانی گفت: ایران ۱۲ میلیارد دلار قرضه خارجی پیدا کرد و من کار خود را با خزانه خالی و ۱۲ میلیارد دلار قرضه شروع کردم. اما او بر میزان قرضه



خارجی ایران تا توانست افزود. در دوران او، سرمایه گذارها نیز در رشته هائی بعمل آمدند که وابسته به واردات بودند. تا ممکن بود بر شمار موتناژها افزود شد. «بندرهاى آزاد» ایجاد شدند و مافیها قوت روز افزون گرفتند:

۵- او بود که دست سپاه و اوواک را در اقتصاد باز کرد. او از عوامل اصلی به قدرت رساندن کادرهای سپاه که از جنگ برگشته بودند شد. با دادن امتیازات ویژه و مقامات کلیدی به آنها موجب شد سپاه پاسداران و اوواک مانند بولدوزر شروع به بلعیدن اقتصاد کشور کنند.

۶- با پایان دو دوره ریاست هاشمی رفسنجانی، میزان رانت اقتصاد ایران به ۴۰ درصد اقتصاد ایران رسید. رشوه ستانی های خانواده او از اندازه گذشت تا بدانجا که خود او پدرخوانده نام گرفت. شبکه خانواده ها پدید آمد که صاحبان ثروتهای بزرگ شدند.

۷- حکومت خاتمی دست به ترکیب رانت خواری و رانت خواران زد. سپاه به گسترش دایره سلطه خود بر اقتصاد کشور ادامه داد و مافیهای نظامی - مالی قدرت تمام یافتند و بر آن شدند دولت را قبضه کنند. تعرض عمومی خود را در دور دوم ریاست جمهوری خاتمی شروع کردند و اسباب تصرف دولت را فراهم آوردند:

۸- مفتضح ترین و پر تقلب ترین انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، در حکومت خاتمی انجام گرفت. وسعت تقلب بدانحد شد که مهدی کروبی، رئیس مجلس وقت، در مقام اعتراض، گفت: چون میزان مشارکت مردم در انتخابات پایین بود، قرار بر این شد که میزان مشارکت، بنا بر میزان آن، ضرب در ۲ یا ۳ شود و بهمان نسبت به آرای کسانی که رای می آوردند، افزوده شود. حالا رویه ضرب در ۲ تا ۳ برجاست اما به تناسب آراء، افزوده نمی شود. هر کس را می خواهند، هر مقدار می خواهند، بر آرایش می افزایند و نماینده می کنند. در مورد وسعت تقلب انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ گفت: در قرائت آراء تا صبح که بیدار بودم، من اول بادم، صبح یک ساعت خوابیدم و وقتی بیدار شدم دیدم سوم شده ام!

۹- در حکومت احمدی نژاد، سیاست اقتصادی به اجرا گذاشته شد که الف - رانت خواری را به حداکثر رساند و ب - مقاومت اقتصاد ایران را به تحلیل برد. وج بودجه دولت و اقتصاد بیش از پیش خارجی شد و د - ۷۰۰ میلیارد درآمد ارزی به قوه خرید بدل شد و دروازهای کشور را بر روی واردات گشود. با وجود این، تورم مزمن بزرگ تر شد. ه - میزان تقدیر برابری شد. و - میزان بیکاری افزایش یافت. ز - میزان گریز نیروهای محرکه (منزها و سرمایه و فن دانان) از کشور بیشتر شد. ح - وقتی ایران گرفتار تحریم ها شد، اقتصادش توان مقاومت نداشت. این شد که میزان فقر کشور و فقر ایرانیان افزایش یافت.

۱۰- بدین خاطر که رژیم ایران را در سطح منطقه و جهان به انزوا درآورد، باج گذار کشورهای بزرگ و کوچک شد. در دریای مازندران و به میزان چند برابر بیشتر، در خلیج فارس، منابع مشترک نفت و گاز را همسایه می برند و می خورند. و ایران بازار بوتنل های چینی و... گشته است.

۱۱- در حکومت احمدی نژاد تسلط سپاه بر اقتصاد و دولت از اندازه گذشت. دست کم ۷۰ درصد اقتصاد ایران در مهار سپاه است. و سپاه در قاچاق اندازه نگاه نمی دارد. تا بدانجا که احمدی نژاد از برداران قاچاقچی شکوه کرد.

«مهندسی»؟

۱۲- میزان قاچاق همچنان افزایش یافت: تا این زمان، صحبت از سالانه ۱۲ میلیارد دلار قاچاق بود. اما اینک سخن از ۲۰ میلیارد دلار قاچاق است.

۱۳- به نسبت جمعیت، ایران با مصرف ۱۵ درصد مواد مخدری که در جهان مصرف می شود، مقام اول را دارد. یکی از منابع مهم درآمد مافیهای نظامی - مالی قاچاق مواد مخدر است.

۱۴- در دوران جنگ ۸ ساله، ۱۰۰ میلیارد دلار پول ایران گم شد. در دوران حکومت خامنه ای که احمدی نژاد نقش دستیار او را ایفا می کند، غیر از دزدی ها و اختلاس های بزرگ (یکی از آنها ۳ هزار میلیارد تومانی بود که فاش شد)، ارز حاصل از فروش نفت، به بهانه گریز از تحریمها، به حسابهای اشخاص ریخته می شوند و خریدهها از حسابهای آنها پرداخت می شود. خورد و برد دیگر اندازه نمی شناسد. افزون بر این، به قول حداد عادل، ۶۰ میلیارد دلار پول ایران در چین و هند اسیر است.

* بحران اتمی و تحریمها و جام

زهری که باید سر کشید:

برنامه اتمی ایران، در اختفای کامل، در حکومت هاشمی رفسنجانی به اجرا گذاشته شد. در حکومت خاتمی لو رفت. بحران اتمی از سال ۲۰۰۲، شدت آغاز کرد و اینک در منتهای شدت است. پیش از آن،

۱- با پایان جنگ با عراق که بنا بر برآورد رژیم ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت به ایران وارد کرده و یک نسل ایرانی نیز نفله شده است، ایران در حلقه آتش قرار گرفت: بوش (پس رئیس جمهوری امریکا شد و ایران و عراق و کره شمالی را سه کشوری خواند که محور شر را تشکیل می دهند.

۲- با حمله امریکا به افغانستان و عراق و استقرار پایگاه های نظامی و اطلاعاتی در اطراف ایران، وطن بطور کامل در حلقه آتش قرار گرفت. محافظه کاران جدید بر آن بوده اند که نخست می باید به ایران حمله کرد. سرانجام، قرار می شود نوبت بعدی ایران باشد. امریکا بسیار کوشید آترناتیوی از آن نوع که برای افغانستان و عراق ساخت بسازد و هرگاه موفق می شد، بسا نخست به ایران حمله می کرد. وطن دوستان ایران امریکا را ناکام کردند و ایران تا به امروز، مورد حمله قرار نگرفت.

۳- انزوای ایران روز افزون شد. محکومیت سران رژیم در دادگاه برلین، معروف به میکونوس - که نمونه بس موفقی از همکاری ایرانیان داخل و خارج از کشور با طرز فکرهای مختلف بود - سبب شد اروپائیان سفیران خود را از ایران فراخوانند. هرچند، بعد از مدتی، با گرفتن این اطمینان که رژیم دیگر دست به ترور نزند، سفیران خود را به ایران بازگرداندند، اما افکار عمومی اروپا و امریکا مساعد منزوی کردن ایران شد.

۴- ناکامی قشون کشی امریکا به عراق و افغانستان، موقعیت رژیم را بهتر کرد. با تشکیل دولت جدید در عراق، از نو، در فکر تشکیل «کمربند سبز». در حکومت خاتمی، صادق خرازی و سفیر سوئیس در طهران، طرحی برای گفتگوی جامع با امریکا تهیه شد. این طرح به تصویب خامنه ای و خاتمی رسید و برای وزارت خارجه امریکا ارسال شد. اما حکومت بوش وقتی به آن نهاد. و

۵- بحران اتمی بسان آتش نشان، سر باز کرد. دو توافق، یکی با آژانس و دیگری با شیراک بعمل آمدند. اولی را حکومت

به تغییر تلقی شده است، بازهم موقعیت او را ضعیف تر کرده است. احتمال می رود هدف از رسیدن این اطلاع حاکی از مهندسی شدن انتخابات برای این که روحانی ریاست جمهوری پیدا کند، این باشد که موقعیت خامنه ای مستحکم جلوه دهد.

این وضعیت سنجی دوران ولایت فقیه خمینی و خامنه ای بکار نسل امروز می آید برای اینکه بدانند جامعه او، چرا وضعیتی را جسته است که اینک در آنست. تغییر این وضعیت به دولتی با چه ساخت نیاز دارد و سیاست جامع، یعنی سیاستی در برگیرنده ابعاد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که باید اتخاذ کند و به اجرا بگذارد چگونه سیاستی باید باشد. آیا چنین سیاستی را دولت ولایت مطلقه فقیه می تواند اجرا کند یا خیر؟ آیا قانع شدن به خوردن مسکن، خطرناک هست یا خیر؟

انقلاب اسلامی: و بنگریم غرب به «انتخاب» روحانی و امکان مشکل اتمی چگونه می نگرد:

اثر «انتخاب» روحانی - بر سیاست غرب:

اثر «انتخاب» روحانی بر سیاست خارجی نسبت به ایران؟

انقلاب اسلامی: با توجه به رابطه استراتفور با وزارت خارجه و دستگاه اطلاعاتی امریکا، تعبیر و تفسیرش (۱۸ ژوئن ۲۰۱۳) نسبت به «انتخابات» ریاست جمهوری، می تواند بگوید چرا از سه پیامی که خامنه ای، یکی از زبان ولایتی و روحانی (تعامل) و دیگری از زبان جلیلی (تهدید زدائی) و سومی از زبان قالیباف (تعامل برپایه منافع ملی)، به اوایما داد، پیام اول پاسخ درخور گرفت:

● ثبات در درون کشور: ثبات در درون کشور هدف اول هر رژیم است. رژیم ایران بنا بر این که مرکزیت گرا است، بیشتر به این ثبات اهمیت می دهد. امپراطوری ایران وقتی پدید آمد که قدرت مرکزی توانست همه گروه های قومی هند و اروپائی را همداستان کرد. در مرزهای ترکها و سامی ها بودند. حذف جنبش سبز در سال ۲۰۰۹، تنها نمونه اخیر از قدرت دولت مرکزی در قلع و قمع مخالفان داخلی است. در طول تاریخ ایران، رژیمهای ایرانی همین فشار را برای حفظ تمامیت ارضی ایران بکار برده اند و قدرتهای خارجی نیز کوشیده اند با ایجاد تنش، دولت مرکزی را ضعیف گردانند. هرگاه قدرت مرکزی ضعیف شده است، به ایران حمله نیز کرده اند. در ایران امروز، ساخت اقتصاد ایران، از سه دهه تحت مجازاتها اقتصادی رنج برده است. در همان حال،

۷- در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، «انتخابات» ریاست جمهوری انجام گرفت. به دستور خامنه ای قلب بزرگ انجام گرفت و احمدی نژاد از نو به ریاست جمهوری رسید. خامنه ای برای این که مردم ایران را میان دو سنگ آسیاب قرار دهد، سیاست «تهدید زدائی» را تشدید کرد. حاصل آن تشدید تحریمها از سوئی و ضعیف شدن رژیم در کشورهای اسلامی بخاطر «بهار عربی» و حمایت از رژیم سوریه از سوی دیگر شد.

۸- جنایت را روش مقابله کردن با جنبش مردم، فرصتی فراهم آورد برای مسلح کردن مخالفان این رژیم و گسیل گروه های مسلح به این کشور، بقصد اجرای طرحی که در لیبی انجام گرفته بود. بار دیگر، بنا شد بعد از اجرای موفق طرح در سوریه، در ایران نیز اجرا شود. بازار عرضه و تقاضای عضو برای «آترناتیو» گرم شد. اما این بار، روسیه و چین حاضر نشدند همان موافقتی را بکنند که در مورد لیبی کرده بودند. این سوریه صحنه جنگ مرگبار و ویرانگری است که شرق و غرب در آن شرکت دارند و در جنایت بر ضد مردم سوریه، با یکدیگر مسابقه می دهند. بهانی که رژیم ایران، بابت شرکت در این جنگ، به حمایت از رژیم صدام می پردازد نیز، بسیار سنگین است.

۹- بهار عربی و تغییر رژیمها، داوری مردم دنیای عرب را نسبت به رژیم ایران تغییر داد. سفر احمدی نژاد به مصر و توهین شدن او، سفر مرسی به طهران برای شرکت در اجلاس سران کشورهای غیر متهد و رفتار بی اعتنای او و رفتار دیگر کشورهای عرب که تغییر رژیم داده اند، ایران را در منطقه بازهم منزوی تر کرد. حکومت اردوغان کوشید خلاء را پر کند.

ضعیف شدن حکومت نوری المالکی در عراق بر سر جنبش اعتراضی سنی های عراق و شدت گرفتن عملیات خشونت آمیز، همراه شد با شرکت مستقیم قوای رژیم و حزب الله در جنگ داخلی سوریه. این امر، انزوای ایران را در خاورمیانه، بازهم بیشتر کرد.

۱۰- شکست «اصول گراها» در انتخابات فرمایشی ۲۴ خرداد، بخصوص آرای جلیلی که در داخل (حتی بنا بر قول الله کرم) و خارج از کشور، رای منفی به خامنه ای و سیاست بحران ساز او و رای

نزع های مذهبی در منطقه، گسترش نفوذ تهران در منطقه را متوقف کرده است. رژیم مالاها که در حال حاضر در درون کشور موقعیت خود را مستحکم می کنند، متوجه تهدیدهای هستند که از بیرون متوجه ایران هستند. آنها همانند رژیمهای پیش از خود، نخست در خانه است که باید صلح برقرار کنند و سپس مشکل تهدیدها از بیرون را حل کنند.

بخش بزرگی از غرب، بطور خاص امریکا، در انتخابات ریاست جمهوری، توجه خود را معطوف روحانی کردند. او چهره ایست که، در غرب، بر بسیاری شناخته است. او در انقلاب اسلامی شرکت داشت و با آیه الله روح خمینی، بانی جمهوری اسلامی، روابط داشت. با آیه الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی نیز ارتباط دارد. نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی نیز هست. مدت ۱۶ سال هم دبیر شورای عالی امنیت ملی بوده است. در سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵، طرف گفتگو با غرب در باره مسئله اتمی ایران بود. در این مدت بود که مذاکره کنندگان ایرانی و غربی به توافق بسیار نزدیک شدند.

روحانی اصلاح طلبان و محافظه کاران را همساز کرده است. بدین خاطر که روحانی است، در پی تغییرهای بنیادی ساخت قدرت در ایران، آن سان که احمدی نژاد در پی آن بود، نیست. اما بر اینست که نظامیان و سیاستمداران میانه رو دو طرف را به همکاری خود جلب کند. در آن حال که از برنامه اتمی ایران و سیاست ایران در منطقه، حمایت می کند، می داند که اتمام حجت های متقابل و تشدید تنش راه به جانی نمی برد. رویه ای باید اتخاذ کند که مجازاتها سبک شوند. از این نظر، شبیه رئیس جمهوری اصلاح طلب، محمد خاتمی است. در ریاست جمهوری او بود که روحانی مسئول گفتگو با غرب شد. باید انتظار داشت که، در سیاست خارجی، او لحن آتشین احمدی نژاد را بکار نبرد و با مراکز قدرت در کشور، همچون رهبر و سران سپاه و اوواک، همکاری کند.

مشکلات داخلی او را ناگزیر می کند با غرب، عمل گرایانه، وارد گفتگو شود. بخصوص در مورد پرونده اتمی و لبنان و عراق و افغانستان و سوریه. این بدان معنی است که انتخابات روز جمعه، موفقیت نسبی برای جمهوری اسلامی، در پرهیز از اغتشاش و گشودن باب بروی غرب.

پیش از معامله مهم بر سر پرونده اتمی و سیاست خارجی، رژیم ایران می باید رای موافق رای دهندگان ایرانی را بدست آورد و با این انتخابات، این کار را به انجام رساند. امر افشاگر این که مذاکره کننده کنونی ایران، سعید جلیلی، موضعی ضد موضع نامزدهای میانه رو را اتخاذ کرد، اندکی بیش رای بدست نیاورد.

با آنکه ایران خیزشهای سال ۲۰۱۱ در منطقه را به خود ندید، رژیم مالاها باید به شهروندان و پایتخت های کشورهای خارج ثابت می کرد که مردم ایران، نه از راه کوچه و خیابان که از راه صندوق رای می توانند تغییرهایی را ایجاد کنند. مردم ایران از راه انتخاباتی نسبتا آزاد و منصفانه، یک عمل گرا را به ریاست جمهوری برگزیدند. جمهوری اسلامی ایران از امروز به فردا تغییر نمی کند. در دراز مدت، تغییرهای ساختاری ضرور هستند تا که اقتصاد ایران بتواند جان بگیرد. در جریان مبارزه انتخاباتی وعده داد تدابیری را برای کاستن از فشارهایی که بر مردم وارد می شوند، به اجرا



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

دارم، لازم می دانم خاطر شریف را از کیفیت تحصن و چگونگی جمع آوری اشخاص در باغ مدرسه نظام و کاخ همایونی مستحضر بدارم تا خوانندگان این تاریخ ملاحظه نمایند با چه ترفندی عجیبی مردمان محترم را برای تحصن جلب نموده اند.

البته اشخاص بسیار فرومایه و پستی هم که در آن زمان در هفت آسمان یک ستاره نداشتند، برای تحصیل ثروت و تمکین تسلیم هر ماجرای بودند و اکنون صاحب میلیونها ضیاع و عقار شده اند و از استیکان و نعلبکی فروشی به پرکت اینگونه کارها به مسند تجار ذوی العز و الاحترام و نمایندگی ملت و مناصب اجتماعی دیگر جلوس فرموده اند، به طوع و رغبت داخل در زمره متحصنین بوده اند؛ لکن آن دسته از اشخاص محترم که بدسته متحصنین آبرو بخشیده و وجود همان اشخاص باعث پیشرفت کار شد، به شرح زیر به کاخ همایونی وارد شدند:

از منزل مرحوم حاج معین التجار بوشهری به حجره مرحوم علی اکبرآخوان تاجر کاشانی تلفون شد که برای انجام امر بسیار مهم اقتصادی که نهایت ضرورت فوریت را دارد باید آقایان تجار و بازرگانان محترم پایتخت به حضور آقای رئیس الوزرا شرفیاب شوند. بنابراین لازم است جنابعالی و سایر اخوان فورا و بدون معطلی به منزل اینجناب (معین بوشهری) تشریف بیاورند تا از اینجا، دسته جمعی شرفیاب شویم. مرحوم حاج علی اکبرآخوان که در طول مدت عمر خود مطلقاً داخل در امور سیاسی نبوده و بواسطه همین کناره گیری و سربزیری و اشتغال صرف به امور تجاری حتی طرز تکلم با رجال را هم بلد نبود، در انجام تقاضای معین التجار مردود و متشکر بود و بی سابقه بودن امر نیز به ترید او کمک می کرد که ناگهان تلفون مجدداً رسید و از بعضی جاهای دیگر هم متواتراً تلفون تأکید می رسید و بالاخره ایشان و برادران آن مرحوم خواه و ناخواه به منزل حاج معین التجار حضور یافته و به این ترتیب، یکدسته سی جهل نفری از تجار محترم و حقیقی تهران بدون اینکه از موضوع مهم اقتصادی مختصر اطلاعی داشته باشند، به زمامت حاج معین التجار بوشهری، به قصر رئیس الوزرا و در عمارت وسط باغ که اکنون تبدیل شکل پیدا کرده، و در همان زیر زمین کدایی حضور پیدا کردند. پس از حضور آقای رئیس الوزرا که با قیافه بسیار متبسم و شادان و در معیت آقای قائم مقام الملک حضور یافتند، از طرف مرحوم فقیه التجار و مرحوم حاج سید محمد اسلامبولچی آغاز سخن شده و پس از تبادل مذاکرات به عرض آقای رئیس الوزرا رسید که آقایان تجار تا زمانی که اقراض سلطنت قاجاریه تصویب و اعلان نشود، از این قصر که پناهگاه مظلومین است، خارج نخواهند شد!!

پس این مطلب چه تأثیری در روحیه تجار بیچاره و محترم نمود، از موضوع این مقال خارج است. همین قدر باید به اطلاع مورخ محترم برسانم که پس از حرکت رئیس الوزرا از آن جلسه، دیگر قراولان نظامی درب قصر اجازه خروج به احدی نمی دادند و سایر تجار هم لا قطع بوسیله تلفون که ظاهر از طرف تجار به آنها مخایره می شد، بی اطلاع و از همه جای خبر به عده متحصنین افزوده شده، بیچاره ها پس از حضور در قصر تازه می فهمیدند که برای چه امر خطیری به اینجا جلب شده اند و چگونه به دام افتاده اند! این طرز حضور تجار در منزل رئیس الوزرا، و کیفیت تحصن یک عده معدود دیگر هم در باغ مدرسه نظام بر همین منوال بوده است.

بنابراین، با تصدیق به این نکته که سلسله جنابان این معرکه همان لات و لوتها هستند که در صدر این مقال به آنها اشاره شد و آدم کشان دیگری که به سر دستگی مرحوم طهماسبی به دوندگی مشغول بودند، اشخاص محترم و شریفی هم در ضمن متحصن بوده اند که به نحو معروض حاضر شده بودند و از این لحاظ نمی توان به تمام آنها نسبت پستی و فرومایگی داد. از استاد معظم استدعا دارم امر فرمایند این مختصر در یکی از صفحات جریده مهر ایران برای کمک به نشر حقایق و جلوگیری از خلط مباحث درج گردد. ارادتمند قدیمی شما - رضا مشکینی

جوان فاضل دیگری می گوید که در همین مجلس، مجلس شکار حاجی اخوان، حضور داشته و بعد از آنکه تجار محترم از واقعه آگاه می شوند، رنگ از رویشان می برد. رئیس الوزرا رو به قائم مقام کرده می گوید: «پس معلوم می شود که حکومت موقتی هم با خود ما خواهد بود و گنه با فعله است و باید این زحمت را هم خود ما متحمل شویم.» در صورتی که هنوز نه مجلس رای داده و نه از حکومت موقتی صحبتی در بین بود.

همان شخص می گوید حاجی اخوان گفت: «من به عمرم از خانه بیرون نخواهم آمد، خوبست اجازه بدهند لااقل شب به خانه برگردم و صبح شرفیاب شوم!» ولی به او اجازه ای داده نشد و قراول مانع از خروج واردین می شد! اشخاصی بودند که بوسیله تلفون از قصر رئیس الوزرا تجار را به عنوان پشامد مهم اقتصادی به قصر مزبور دعوت می کردند و پس از آمدن دیگر نمی گذاشتند بیرون بروند. محل توقف تجار، قصر رئیس الوزرا بوده است. وی می گوید: روزی که «ماده واحده» به تصویب مجلس رسید، آن را در سینی نقره نهادند و نایب رئیس مجلس، آقای تدین، آن را به حضور آورد و پس از آن سرعت برق متحصنین را از عمارت اخراج کردند، زیرا رفع احتیاج شده بود.

استعفای رئیس مجلس

در جلسه ۱۹ مهر ماه بنا بود هیأت رئیسه مجلس تجدید شود. قبل از شروع به کار، آقای تدین نایب رئیس دوم چنین گفت:

در صفحه ۱۳

رأس آن قرار گرفته روابط کاملاً دوستانه دارد. (نقل از روزنامه ایران، مورخه ۳۰ مهرماه ۱۳۰۴)

این خبر می رساند که دولت اتحاد جماهیر شوروی از مساعدت با شاه قانونی بعللی که بر ما پوشیده است، چشم پوشیده، خیال دارد با رضا خان همکاری کند. بدیهی است که این همکاری برای دولت مزبور به صورت ظاهر بی نتیجه نیست، چه علاوه برعلاقه که در سواحل بحر خزر داشتند، صحبت از نفت خوریان هم در بین بود. (۵)

«احمد شاه نیامد. اما باز تصور می کرد که حقوق دانان ایران راهی برای عزل او و خانواده اش پیدا نخواهند کرد! او در یک مصاحبه چنین گفته بود:

نسی، پیش از ظهر ساعت ۱۱ - احمد شاه در پاسخ این مطلب که «علیحضرت اینجا نشسته اید و حال آنکه دشمنان شما در ایران مردم را تحریک می کنند و گفتگوی خلع قاجاریه از سلطنت در ایران رایج شده است، چنین گفت:

گمان می کنم تو با اصول حقوق آشنا هستی و از سیاست هم که بی خبر نیستی، قانون اساسی ایران سلطنت را در خاندان قاجاریه تثبیت کرده، منتها اینکه ملت ایران را هم شریک در سلطنت و اداره مملکت شناخته است. آیا ممکن است شریکی شریک دیگر را بدون رضای او از شرکت خود خلع کند و از حقوقی که دارد محروم سازد؟ من مخصوصاً بعد از رسیدن این اخبار با یکی از بزرگترین علمای حقوق دنیا یعنی با رئیس «لیگ دو دروا دولوم» (جامعه حقوق بشر) گفتگو کردم و همین دیروز عصر هم باز پیش من بود و صحبت شد. چنین چیزی نمی شود و خلع سلطنت ایران از خاندان قاجار اصولاً طبق حقوق محال است. تو می گویی به زور ممکن است، هر گاه زور در کار باشد پس آن عمل، عمل ملت شایسته استقلال نیست. زیرا ملتی که راضی به زور گفتن شود، بهمان طریق هم راضی به زور شنیدن می شود و چنین ملتی زود استقلال و آزادی را از دست می دهد و اسیر استبداد داخلی و خارجی خواهد شد. من امروز دارم چنین عملی از ملت ایران سر زند، زیرا ملت من است و من شاه آن ملتم. اگر ملت من جاهل و ناشایسته معرفی شود، اگر ملت من ناقابل و زورگو و زور شنو معرفی شود، من هم که پادشاه آن ملتم، البته از سر و نه همان گرواس بلکه نمونه کامل معرفی خواهم شد. خیر نمی توانند قاجاریه را از حقوق طبیعی و قانونی آنها محروم کنند و اگر قانون اساسی را زیر پا بیندازند، من به تو قول می دهم هرگز این ملت به حقوق خود دست نخواهد یافت و از نعمت آزادی و قانون بی بهره خواهد شد و همان کسی که امروزه به ملت می گوید قانون اساسی را نقض کن و زیر پا بینداز، فردا به فرق ملت گویند، می گوید غلام من باش و طبق میل و فرمان من رفتار کن و دیگر پناهگاهی هم برای ملت باقی نخواهد ماند. زیرا قانون اساسی پناه ملت است و سرمایه آبرو و نفوذ مجلس و مردم است. امیدوارم چنین چیزی که تو می گویی هیچگاه واقع نشود.

در موضوع ولعهد، تو بنویس من فریب نمی خورم و هر چه به من می گویند، راست و دروغش را خوب می فهمم. اگر رضا خان به ولعهد گفته است یا پیغام داده که او را بجای من شاه می کنند، من حرفی ندارم. اما به او دروغ می گویند و حتماً دروغ می گویند. مرا که ملت ایران و راستی تمام ملت ایران با هزاران طمطراق پادشاه خود کردند، وقتی به این آسانی خلع کنند، آیا ولعهد را که امروز با میل یک نفر و بازی همدستانش شاه می کنند، چه زحمتی خواهد داشت که با یک اشاره خلع کنند و هر چه می خواهند بکنند. مرا کسی نمی تواند ترسو بزدل معرفی کند. بسم الله، نشان بدهید که ملت ایران، بلکه یک دسته از ملت، بلکه فقط نصف بعلاوه یک از مجلس، راستی می خواهد حقوق خود را حفظ کنند و هر کسی راهه جایی بنشانند که قانون برای او معین کرده است، ببیند آیا من پیشقدم آنها نخواهم شد.» (۶)

جلسه نهم آبان

چنانکه پیش از این گفتیم جمعی از نمایندگان مجلس از افراد فراکسیونهای مختلف، ماده واحده ای تنظیم کردند و زیر زمین کدایی روی میز گستر دند و رجال کشور با مانشینا و تلفنها بکار افتادند. قصر رئیس دولت حال تکبیه ی دولت را پیدا کرده بود!

دو دسته در آنجا گرم فعالیت بودند. یکی از کلای موافق و رجال و وزرا و امرای لشکر، که هر یک رفته، یکی دوتا از وکیلان را آورده، به امضا وادار می کردند. بعضی اوقات خود رئیس دولت هم به این عمل مبادرت می ورزید. چنانکه دو نفر از افراد اقلیت را، یکی آقای آشتیانی و دیگری مرحوم حاج آقا اسمعیل عرافی را، احضار کرد و در عمارت دفتر مخصوص از آنها شخصاً بذیرایی گرمی نمود و آنجا قسم خورد که «تا سه ماه دیگر تاجگذاری خواهیم کرد» و از آقای عراقی امضا گرفت و آقای آشتیانی را از امضا معاف داشت به شرطی که در مجلس داد نزنند! دسته ی دیگر حاج معین تجار بوشهری و فقیه التجار و حاج رحیم آقا قزوینی و غیر هم بودند که در عمارت رئیس دولت تجار را بعنوان اینکه مطالب مهم اقتصادی در اینجا مطرح است، از خانه و حجره به قصر کشانیدند، آنها را بعنوان تحصن در آنجا توقیف می کردند! اینکه اطلاعاتی از ناحیه جوانان آن عصر که فریب ظاهر امر را خورده و گاهی در محافل مذکور داخل بوده اند، می رسد که معلوم می دارد تازه بعد از نشر تاریخ ما به حقایق امر می برده، حافظه آنها وقایعی را به یاد آنان می آورد که مؤید نوشته های ماست. مایکی از آن نامه ها که گوشه پرده را اندکی بالا کرده است، ضبط کردیم:

بعد از عنوان و مقدمات، در چند شماره قبل ضمن تشریح تحصن مدرسه نظام، در مقالات مذکور چنین اشارت شده بود که متحصنین بطور کلی مردمان پست و فرومایه بوده اند که برای آب و آش جمع شده بودند اند. بنده که خود از خیلی نزدیک شاهد آن جریان بوده، مطالب را کما هو حق به خاطر

به نظر عبدالحسین آذرنگ، نویسنده، پژوهشگر و مترجم کتاب «زندگی و زمانه محمدعلی فروغی»: رضا خان «این وعده را به آن ها داد که فکر و پیشهاد از شما، عمل از من». در آن موقعیت، گزینده های شمار که نبود. این روشنفکران چه راههایی پیش روی خود می دیدند؟ اگر فرض را بر این بگذاریم که در باره رضاخان و دیدگاههایش اشتباه کرده اند، اشتباه به احتمال زیاد در آن موقعیت حساس رخ داده است. آن ها به جنبه های از توانایی های رضاخان توجه کردند که به نظرشان در آن موقعیت به سود کشور بود، اما جز شماری بسیار اندک، بقیه با این خطر آشنا نبودند که قدرت به مهار بعداً چه دماری از روزگار خود آن ها در وهله نخست، و از بقیه در وهله های بعد در می آورد. فروغی خوش اقبال بود که گرفتار نظمیه، شکنجه، حبس یا آمبول هوا نشد. دوستان نزدیکش مثل تیمورتاش، داور، فیروز، سردار اسعد و شماری دیگر که پایه های قدرت رضاخان را تحکیم کردند، زیر آن پایه ها له شدند. این ها جان خود را به سبب ناآشنایی با پیامدهای قدرت به مهار از دست دادند. عده بسیار دیگری هم بودند که به قتل رسیدند، به زندان نیفتادند، یا تبعید شدند، اما «فریز» شدند، منجمد و بلااثر شدند. برای انسان اندیشمند صاحب رای و نظر و توان، این حالت به ظاهر مرگ نیست، اما رنج و درد آن کم از مرگ نیست. تا پایان حکومت رضاشاه در ۱۳۲۰، شمار بسیاری از مردم توانا در این کشور در حالت فریز شده ماندند. انفجاری که پس از شهر یور ۱۳۲۰ در مطبوعات ظاهر شد، نتیجه پر داشته شدن بختک از روی سینه جامعه بود.» (۳)

آنچه شایان ذکر است، علی اکبر داور در مقاله ای تحت عنوان «اساس بحران ما اقتصادی است» در سال ۱۳۰۵ در مجله آینده آزادها و رجل سیاسی آزادخواه را به مسخره گرفت و نوشت: «اگر واقعا میل دارید اوضاع عمومی اصلاح بشود زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید و کار نداشته باشید من شبی چند مرتبه از عشق آزادی ضعف می کنم. نگاه کنید برای اصلاح زندگی مادی شما چه نقشه و فکر عملی دارم. خلاصه دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می آید.» آن روز که من این جواب را می دادم از مسائل اقتصادی چندان صحبت نمی شد، البته مردم از «بی پولی» ناله داشتند، ولی عقیده عمومی این بود که باید حکومت آزادخواه را «از بین اشراف یا کدامن» جست و به سر کار آورد آن رئیس الوزرای «قانونی» ادارات را اصلاح بکنند، معارف را ترقی بدهد و مختصر کلام ایران شش هزار ساله را موافق اصول مشروطیت بچرخاند. به همین جهت بود که به آزادخواه بودن رئیس حکومت بیشتر از همه چیز اهمیت داده می شد. اگر می گفتند از این وزیر چه ساخته است رئیس الوزرا به چه درد می خورد، همه خلقشان به هم می خورد که این چه سوالی است، از اینها آزادخواه تر و یا کتر کجا سراغ دارید؟» (۴)

با این طرز فکر، او و امثال فروغی ها ... با آدم مستبدی مثل رضا خان برای یباده کردن برنامه «شبه مدرنیسم» فراموسن های وابسته با شیوه استبدادی و حمایت قدرتهای مسلط خارجی همکاری کردند و دکتر مصدق با این شیوه و روش سخت مخالف بود و درنهم آبان ۱۳۰۴ در مجلس در یک نطق تاریخی، به آنها هشدار داد و گوش نکردند.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست آنچه البته به جای نرسد فریاد است

دیگر اینکه، پس از «واقعه مسجد گوهر شاد در خراسان یلیس ضمن سانسور نامه های پستی، نامه ای از محمد علی فروغی، رئیس الوزرای آن روزگار، خطاب به محمد علی اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی پدر همسو دخترش به دست آورد که در ضمن گله از روزگار و لاعلاجی و بیچارگی خود در برابر رفتار خشن حاکم زمانه این بیت شعر را نوشته بود:

در کف شیر ن خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای؟

از بیسیم مسکو

مورخه ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ مطابق ۲۹ مهر ماه ۱۳۰۴، مسکو - اخیراً مطبوعات اروپا اخباری انتشار می دهند دایر بر اینکه گویا دولت جماهیر شوروی نسبت به حکومت ملی ایران که رضا خان پهلوی در رأس آن قرار گرفته، نظریه منفی داشته و گویا دولت شوروی از شاه ایران که جالبه در اروپا توقف دارد تقویت می کند. انتشارات جراید اروپا ظاهراً این مقصود را تعقیب می کنند که دولت شوروی خود را درین مبارزه سر بسته ای که در سنوات اخیر در ایران بعمل می آید، طرفدار شاه قلمداد کرده و روابط کدورت آمیزی بین دولت شوروی و حکومت ملی ایران ایجاد کرده و بدین وسیله اجرای سیاست دول امپریالیستی را در ایران تسهیل کنند. غائله سلطنت طلبان که در چندین قبل به تحریک عناصر ارتجاعی (!) تهران روی داد، همین مقصود را تعقیب می کرد. آژانس تلگرافی اتحاد جماهیر شوروی برای اینکه تمام این اخبار بی معنی را از اذهان خارج کند، اطلاع می دهد که دولت شوروی کنافی السابق اصل عدم مداخله کامل به امور داخلی ایران را رعایت کرده و با حکومت ملی ایران که رضا خان رئیس الوزرا در



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

صبح روز دوشنبه ۹ آبان ۱۳۰۴

این روز تاریخی با نهیب مرگ و فشار قوه ترور نظامی آغاز گردید!

جسد واعظ قزوینی هنوز تازه بود | واعظ قزوینی اشتباهی به جای ملک الشعراء بهار کشته شد | هول و رعب و بهت، شجاع ترین افراد را آزار می داد. پیدا بود که کار از کار گذشته است، فقط هشت نه نفر در انبوه نمایندگان هنوز توانائی داشتند که تقلا کنند، فکری بیاندیشند، با هم در نهایت یأس و آرامی و اختصار شوری بنمایند. چه باید کرد؟ اکثریت را ربوده بودند. دولت در دستی نوید و وعید و در دستی تهدید داشت. گوان شیر مرد و آزاده ای که بداند و درک کند که حریف هم از ما می ترسد، بلکه او بیشتر می ترسد، چه با اوست.

باور کنید همه را بیم و رعب فراگرفته بود. اگر به نطق آقایانی که در روز ۹ آبان به نام مخالفت با ماده جدید ایراد کرده اند دقیق شوید، علامت کمال ملاحظه و تأثیر خوف و وحشت را خواهید دید. از هر سطری بوی خوف و رعب می آید. بدیختانه من آن روز به امر رفیق مأمورخانه نشینی شده بودم و در جلسه حاضر نبودم، و اگر می بودم شاید از دیگر همفکران خود زیاده تر مقاومت بخرج نمی دادم. ما دیگر از همه چیز مایوس بودیم! به قضاوت تاریخ هم امید نداشتیم. حتی به دلیل جلسه شب هشتم آنان که نطق مرا در جریان چاپ نکردند از این هم مایوس بودیم که لااقل نطق ما را هم کسی از خلق الله نتواند شنید. معذالک سوگند به کلام خدا این عده شیر مرد را بر آن داشت که در غرقاب خوف و بیم با عزیزان خود وداع کرده، به مجلس بیایند و هر چه هست، سخنی بگویند! و آمدند و گفتند!

«اخطار قانونی»

طبق تصمیم خاتمه جلسه شب هفتم آبان، بنا بود در پایان جلسه تذکر داده شده بود که جلسه آینده روز یکشنبه دهم آبان تشکیل گردد. معلوم نیست چه شتاب و ابرامی در کار بود که در سرعت کار و جلو انداختن اصرار یبجد بکار می رفت، و اولین نشانه اش این بود که روز جلسه جلوفاتاد و بجای یکشنبه دهم، به نهم معین گشت. قبلاً اطلاع دادیم که مؤتمن الملک مستعفی شد و بعد از معزای الهیه، مستوفی الممالک انتخاب شد و اوهم بلافاصله استعفا داد و طبق ماده ۱۱ نظامنامه داخلی مجلس، بایستی بعد از استعفا رئیس مجلس، در ظرف سه روز، مجلس برای خود رئیس تازه انتخاب کند و از آن «پس که مجلس کامل عیار شد، به کارهای قانونی بپردازد.

همانطور که اگر عده کافی باشد با نصف به علاوه یک از نمایندگان رأی نداده باشد، هیچ قانونی قابل طرح و قابل قبول نیست، همان قسم هم باید مجلس رئیس داشته باشد و اگر رئیس نداشت، مجلس ناقص است و در چنین مجلسی هیچ لایحه قانونی قابل طرح و قبول نخواهد بود. این معنی بقدری روشن و واضح است که هرگاه نظامنامه داخلی هم بدان تصریح نداشت، می بایست درعمل رعایت شود، و اول تکلیف رئیس از استرداد استعفا یا انتخاب رئیس دیگر معلوم گردد، بعد از آن به کارهای قانونی بپردازند.

اما شتابزدگی و ابرام و اصرار آقایان به قدری زیاد بود که مثل مردم مست و دیوانه بدون دقت و مطالعه و از روی بلهوسی و شوخی خود را اینطرف و آنطرف زده، ابتدا رعایت اصول را خواه اصول قانون اساسی و خواه انتظامات و اصول داخلی در نظر نمی گرفتند!

نمی توان این عجله و شتاب را نتیجه ترور و تهدید دانست، چه تهدید و ترور هم از تایید همین عجله و شتاب و زیر سر همین آقایان نمایندگان و وزرا | فروغی، تیمورتاش و... | و سایر همدستان بیرونی آنها بود.

شاید گفته شود که رئیس الوزرا در این شتابکاری مؤثر بود. من نمی توانم این عذر را موجه بشمارم، چه می دانیم که سردار سپه مردی صبور و ملایم و پر حوصله بود و طبعاً شتابکار و عجول نبود و هزاران دلیل و برهان برای این حالت مشارالیه در دست است. ازین گذشته، بفرض هم او اصرار داشته باشد، چون از نظامات داخلی مجلس آگاه نبود، ممکن بود حالی کنند که یک با دو روز هم اگر کار عقب بیفتد و بی سوسه نتیجه حاصل شود، بهتر ازین است که با عجله کاری سوسه دار صورت بگیرد، و شکی نداریم که سردار سپه می پذیرفت.

اما! خیر می بینیم هواداران برهم زدن قانون اساسی و انقضای سلسله موجوده، طوری آتش شان تند و بنزیشان پرزور است که ملتف این حرفها نیستند و می خواهند به اصطلاح به همین امشب وصلت دهند!

آنچه من می فهمم و از اخلاق داور و رفقای دیگرش و تیمور و غیره با سابقه حس و آشنائی، در دست دارم اینست که در تنگ کلاخ هر یکی از این آقایان می خواستند در حسن خدمت و تظاهر بر دیگری سبقت گیرند و نتیجه این حالت این شده بود که دیوانه وار به هر طرف می زدند و ملتفت هیچ چیزی نبودند و به جوان عزیزی شبیه بودند که فرصت خوانده شدن صیغه عقد نکاح به عاقد نیمی دهد و خود را به در و دیوار می مالند! (۷)

«استعفا مؤتمن الملک از ریاست مجلس»

حسین مکی چگونگی استعفا مؤتمن الملک پیرنیا از ریاست مجلس شورای ملی را اینگونه بررسی می کند: در نیمه مهر ماه که طبق نظامنامه مجلس باید انتخابات هیات رئیسه مجلس تجدید شود، طبق معمول تجدید گردیده و بالنتیجه میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک) با اکثریت آرا به ریاست انتخاب گردید.

میرزا حسین خان پیرنیا شخصی قانونی بود و در ادواری که عهده دار ریاست مجلس بود، همواره سعی می نمود که برخلاف قانون رفتاری نکرده باشد. اوضاع و احوال گواهی می داد که در آتیه نزدیک سردار سپه می خواهد سلسله قاجاریه را مفرض و خود جای خاندان قاجار بنشیند و چون مؤتمن الملک خلع قاجاریه را به وسیله مجلس شورای ملی برخلاف قانون اساسی می دانست و از طرفی متوجه شده بود که سردار

«در هیئت محترمه ائتلاف (برداد جلسه ائتلاف اکثریت مجلس) راجع بانقلاب رئیس این طور مقرر شد که برای انتخاب رئیس، رأی مخفی گرفته شود و هر کس دارای اکثریت شد، سایرین هم به او رأی بدهند. بنده درعین اینکه از ابتدای امر هم داوطلب این مقام نبودم ولی بر حسب حسن ظنی که بعضی از آقایان داشتند به بنده رأی دادند و بنده دارای اکثریت شدم ولی شخصاً این طور مقتضی و مصلحت می بینم که در این چند ماهه بقیه این مجلس بنده صرف نظر کنم و باز با توافق نظر آقایان همان آقای آقا میرزا حسین خان پیرنیا انتخاب شوند.»

سپس انتخاب رئیس آغاز شد و نتیجه این بود: آقای مؤتمن الملک دارای ۶۹ رأی، ورف سفید ۲۰، و آراء متفرقه ۱۰؛ و به اکثریت ۶۹ رأی، پیرنیا انتخاب شد. نواب رئیس نیز اول آقای تدین، دوم مرحوم سید المحققین دینا انتخاب شدند.

روز ۲۱ مهر که موقع جلسه علنی بوده است، چهار ساعت قبل از ظهر، آقای مؤتمن الملک پیرنیا مرقومه ای به آقای شریفی رئیس کابینه مجلس نوشته، مراسله دیگری هم به مجلس نوشتند و از ریاست ممتد و خدمات، متمادی اظهار خستگی کرده، استعفا نمودند.

آن روز جلسه به سبب کافی نبودن عده تشکیل نگردید. نواب رئیس، مکتوب مؤتمن الملک را در کمیسیونی از نمایندگان قرائت کردند و قرار شد حاضرین کمیسیون رئیس مجلس را ملاقات کنند و ایشان را به استرداد استعفا دعوت نمایند. بعد رأی بر این شد که جمعی برای دیدار آقای مؤتمن الملک انتخاب شوند. بنابراین: یازده نفر انتخابی شده، نیم ساعت قبل از ظهر همان روز به منزل رئیس رفتند. مقارن ظهر نیز آقای مستوفی الممالک و چند نفر دیگر از وکلا به خانه رئیس برای همین مقصود رفتند و تا دو ساعت بعد از ظهر هر چه کردند مفید نیفتاد و در گرفتن استعفا ایشان اثری نبخشید.

در اینجا اهل فن، خاصه آنان که به سلیقه لطیف و دقیق مؤتمن الملک واقف بودند، بزودی دانستند که محال است ایشان استعفا خود را پس بگیرند و هر کس که به جریان کار از ساعت اول انتخابات ... نظر افکند و با اخلاق پیرنیا آشنا باشد، علت استعفا او را درک خواهد کرد.

در حقیقت هم بایستی آن مرد مستعفی می شد، زیرا به سبب آنچه دیکتاتور در آن اوقات از مجلس می خواست، همان بهتر که مردی مانند مؤتمن الملک رئیس نباشد.

روز پنجشنبه ۲۳ مهر در جلسه خصوصی استعفا نامه پیرنیا خوانده شد. مجلس استعفا رئیس را نپذیرفت و بنا به پیشنهاد مستوفی الممالک، از هر فراکسیونی نماینده ای انتخاب گردید که رفته باز هم با ایشان صحبت کنند. ولی قبلاً ضرورت داشت که با آقای مدرس که مریدی و درخانه بستری بود نیز شور نمایند. مدرس گفته بود که علت حقیقی این استعفا چیست و باید قبلاً آن قسمت را خوب پیش نیامده است جبران کنید و بعد ایشان را وادار به قبول ریاست نمایند. بنابراین قرار شد با آقای تدین صحبت کنند. ولی تدین در شهر نبود و مقرر شد روز شنبه ۲۵ مهر آقایان منتخبین با آقای تدین ملاقات کنند و وسایل جبران توهینی که به رئیس شده فراهم سازند.

بالجمله، روز شنبه کمیسیونی که بود گرد آمد و نظریه آقای مدرس را که صلاح دیده بود برای رفع توهینی که به رئیس فعلی مجلس شده است، نواب رئیس استعفا بدهند، عنوان کرد ولی آقایان نواب رئیس قبول نکردند که مستعفی شوند.

این هیات با نواب رئیس به خانه مؤتمن الملک رفتند و اصرار کردند و مستوفی هم صحبت کرد. مؤتمن الملک گفته بود: «بعضیها تصویری کنند که نسبت به من توهینی شده است، در صورتی که چنین چیزی نیست و قبول این مقام برای من مقدور نیست.»

بالاخره روز ۲۶ مهر جلسه علنی تشکیل و راپورت استعفا رئیس و نامه ایشان عنوان شد، و قرار شد جلسه آتیه روز شنبه ۲۸ مهر تشکیل و رئیس و مشیها و مباشرین انتخاب شوند.

عصر روز دوشنبه ۲۷ مهر جلسه خصوصی تشکیل شد. آقای تدین اظهار داشت که «رئیس الوزرا امروز مرا به هیات وزرا احضار کرده، گفتند در خصوص تلگرافات تبریز، مجلس چه رویه ای را تقییب خواهد کرد؟... اوضاع تبریز مرا تگران کرده است و خوبست در این باب تصمیم اتخاذ شود...» و نیز آقای تدین گفت: «از تبریز تلگرافاتی بعنوان رئیس مجلس رسیده است که با ده نفر از نمایندگان برای مخابره حضوری حاضر شوند. به آنها اطلاع داده شد که مجلس فعلاً رئیس ندارد، صبر کنید رئیس معین شود. بعد جواب دادند دو نایب رئیس با ده نفر از نمایندگان که خودشان انتخاب می کنند، برای مخابره حضوری حاضر شوند. لذا خواستیم از نمایندگان سؤال کنیم که چه عقیده دارند؟»

عاقبت، نواب رئیس وعده ای به تلگرافخانه رفتند و در جواب اظهارات تبریز گفتند که قضیه موکول به رأی مجلس است و خوب است صبر کنند تا بعد از انتخاب رئیس قضیه در مجلس مطرح شود.

روز سه شنبه ۲۸ مهر، مجلس دوساعت قبل از ظهر به ریاست آقای دینا تشکیل و شروع به انتخاب رئیس کردند و آقای مستوفی به اکثریت ۶۲ رأی به ریاست انتخاب گردید. منشیان و مباشران هم انتخاب شدند و جلسه بعد روز پنجشنبه چهار بعد از ظهر معین گردید.

روز پنجشنبه جلسه تشکیل شد و گفتند که مستوفی الممالک هنوز ریاست مجلس را قبول نکرده است. مؤتمن الملک درین جلسه در ردیف نمایندگان جای داشت و در جلسه شرکت کرد.

نمی دانم چه بازیهایی بود که مستوفی الممالک هم نتوانست یا نتوانست زیر بار این مجلس برود و این مسأله تا روز سه شنبه ۹ آبان طول کشید... مستوفی مرحوم در زیر مراسله ای که از طرف نواب رئیس راجع به دعوت ایشان در هیات رئیسه روز ۶ آبان نوشته شده بود، چنین نوشته بودند که: «من خود را مسئول این مقام نمی دانم؛ بنابراین، برای اینکه آیا این نوشته استعفا است یا استعفا نیست، اختلاف نظری پیدا شد.

سپه هم مقدمات کار را فراهم نموده و عقرب مواد مربوط به ابقای سلسله قاجار را نقض و مواد دیگری به جای آن خواهد گذاشت، صلاح خود را در این دانست که از ریاست مجلس استعفا نموده تا در موقع تغییر سلطنت عهده دار اداره امور مجلس نبوده و شراکتی در این کار نداشته باشد این بود که از شش ماه آخر دوره پنجم که به ریاست مجلس انتخاب شد از قبول آن خودداری و طبق نامه ای که ذیلاً ذکر می شود از ریاست مجلس استعفا نمود. دولت آبادی علت استعفا مؤتمن الملک را چنین ذکر کرده است:

«مؤتمن الملک رئیس مجلس به واسطه شخصیتی که دارد و برادرش مشیرالدوله که در مجلس است و مورد توجه می باشد، با خیالات کارکنان سردار سپه در خوانده شدن و مطرح نمودن مراسله ها و تلگرافاتی که از ولایات دور تقاضای تغییر سلطنت می رسد همراه نیست. کارکنان سردار سپه به رئیس مجلس اعتراض می کنند و او ناچار می شود استعفا بدهد.»

نامه مؤتمن الملک به مجلس:

«مقام مقدس مجلس شورای ملی شیدالله از کانه، در جلسه یکشنبه در موقع انتخاب هیات رئیسه بار دیگر آقایان نمایندگان محترم نسبت به این بنده اظهار حسن ظن فرموده تجدید اعتماد آقایان محترم موجب شکر است و امتنانات بالناهاییه گردید. ولی نظر به کسالت عارضه متأسفانه قادر به ادای وظیفه نخواهم بود و با کمال شرمندگی از قبول شغل ریاست و خدمت گزاری استعفا می کنم. حسین پیرنیا»

مراسله مؤتمن الملک در روز بیست و یکم مهر در جلسه خصوصی مطرح گردید و عموم نمایندگان از استعفا مؤتمن الملک اظهار تأسف نموده، تصمیم گرفتند هیتی از مجلس انتخاب و نزد مشارالیه بفرستند تا در آنر مذاکره، تقاضا نمایند که از تصمیم خود صرف نظر کنند. منتخبین مجلس مدتی با مؤتمن الملک مذاکره کردند، بالاخره مشارالیه قبول نکرد. مجدداً در روز بیست و سوم مهر جلسه خصوصی تشکیل گردید و در اطراف استعفا مؤتمن الملک مذاکرات زیادی بعمل آمد، بالاخره قرار شد از طرف تمام فراکسیونهای مجلس مجدداً نماینده ای انتخاب و نزد مؤتمن الملک بفرستند. نمایندگان مزبور هر چه به مؤتمن الملک اصرار کردند، متقاعد نشده از قبول ریاست امتناع نمود. بالاخره روز بیست و ششم مهرماه مجدداً جلسه خصوصی تشکیل گردید و قرار شد بلافاصله جلسه علنی نیز تشکیل و استعفا نامه آقای پیرنیا قرائت و بلافاصله جلسه ختم شود.

روز بیست و هفت مهر ماه نیز مجدداً جلسه خصوصی تشکیل گردید و تدین نایب رئیس در آن جلسه نطقی بدین مضمون ایراد کرد:

۱- امروز آقای رئیس الوزرا بنده را به هیئت وزراء احضار و گفتند در خصوص تلگرافات تبریز مجلس چه رویه ای را تقییب خواهد کرد؟ بنده عرض کردم، تلگرافات مزبور را ندیده ام، گفتند لازم است دیده و به آقایان نمایندگان اطلاع دهید که اوضاع تبریز مرا تگران کرده است و خوب است در این باب تصمیمی اتخاذ شود.

۲- از تبریز تلگرافی به عنوان رئیس مجلس رسیده که با ده نفر از نمایندگان برای مخابره حضوری حاضر شوند به آنها اطلاع داده شد که مجلس فعلاً رئیس ندارد، صبر کنید رئیس معین شود جواب دادند که دو نایب رئیس با ده نفر از نمایندگان خودشان انتخاب می کنند، برای مخابره حضوری حاضر شوند ولذا خواستیم از نمایندگان سؤال کنیم که چه عقیده ای دارند. نمایندگان جواب دادند که چون طرف خطاب نواب رئیس هستند و انتخاب نمایندگان هم به ایشان واگذار شده، محتاج اجازه از مجلس نیست.

۳- اظهار داشتند خوبست از هر فراکسیونی دو نفر نماینده انتخاب شود که در خصوص انتخاب رئیس توافق نظر حاصل شود که فردا انتخاب نمایند.

بالاخره قرار شد انتخابات هیئت رئیسه شروع شود و روز بیست و هشتم مهرماه دو ساعت قبل از ظهر مجلس ریاست دینا نایب رئیس تشکیل گردید و شروع به انتخاب رئیس مجلس کردند. استخراج آراء به عمل آمد، عده رای دهندگان ۹۲ نفر و میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) با ۶۲ رای ریاست مجلس انتخاب گردید.

سپس مستوفی الممالک، میرزا حسین خان علنی، سید حسن تقی زاده، عدل، شاهزاده افسر، ندامانی، ارباب کبخسرو، حکمت، تهرانی، افشار از طرف نواب رئیس دعوت شدند که مخابرات حضوری بنمایند.

مستوفی الممالک، علانی، تقی زاده اظهار داشتند که چون ما مسبوق نبودیم و قبلاً وقت داده ایم نمی توانیم به تلگرافخانه حاضر شویم. مابقی به اتفاق نواب رئیس به تلگرافخانه رفته و در نتیجه اینطور جواب داده شد که قضیه موکول به رأی مجلس است و خوب است صبر کنید تا بعد از انتخاب رئیس موضوع در مجلس مطرح شود». (۸)

«دکتر مصدق در مورد زمینه چینی و دسیسه برای طرح و تصویب طرح که «ناقص قانون اساسی بود زیرا که مجلس حق نداشت سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را می بایست مجلس مؤسسان می کرد»، چنین می گوید:

«صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مرحوم مستوفی الممالک به من تلفن کرد که مجلس می روم یا نمی روم؟ گفتیم امروز روز جلسه نیست...

گفت: مگر شما اطلاع ندارید که امروز جلسه فوق العاده برای کار مهمتی تشکیل می شود، اگر مایلید بیایید منزل من، پس از مشورت چنانچه لازم شد می رویم والا نمی رویم. منزل ایشان در یکی از خانه های خواهرشان، خانم همدام سلطنته در کوچه مسجد سراج الملک بود. به آنجا رفتم. گفتند ماده واحده ای تهیه شده است و آقای حسین علاء را شب قبل برای امضای آن به خانه آقای سردار سپه رئیس الوزراء دعوت کرده اند. همچنین آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی را، آنها امضا کرده اند. آقای حسین علاء به خانه آقای مؤتمن الملک آمدند و در آنجا جلسه ما تشکیل شد. پس از مذاکرات، آقایان مشیرالدوله و مؤتمن الملک گفتند ما فردا به مجلس نمی رویم ولی من مردد هستم که برویم یا نرویم. این



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

است که خواستیم با شما مشورت بکنیم، هر طور که در مشورت موافقت حاصل شد، همانطور عمل می‌کنیم.

من به ایشان (مستوفی الممالک) گفتم به تویچی ده سال موجب می‌دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند که از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیل از دفاع آن خودداری کند در حکم همان تویچی است که انجام وظیفه نکرده است. گفتند من کاملاً موافقم. خوب است تلفن کنیم آقای حسین علاء هم بیاید اینجا و به اتفاق به مجلس برویم. آقای حسین علاء آمد. ما سه نفر در اتومبیل من به اتفاق به مجلس رفتیم. اشخاص تماشاچی که در روزهای جلسه دیده می‌شد، به هیچ وجه نبودند، و اشخاص دیگری که عدهٔ بیشتر آنها نظامی (و شهربانی) بودند، به لباس سویل به مجلس آوردند. وارد مجلس شدیم و بهتر آن دانستیم که با مرحوم مدرس هم شور کنیم. همگی به اتفاق، در اطافی که فراکسیون اقلیت مجلس تشکیل می‌شد رفتیم. مرحوم مدرس و مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا بودند. من از مرحوم مدرس و شاهزاده سلیمان میرزا پرسیدم که در مجلس، چه مشی اتخاذ خواهند کرد؟ جواب صریح و روشنی نشدیم.

در حین آنکه آنجا بودیم، پیشخدمت آمد و به آقای مستوفی الممالک گفت «آقای قائم مقام الملک خارج از اطاق، می‌خواهند با شما مذاکره کنند» آقای مستوفی الممالک رفت، و در مراجعت به من گفت «چون من با شما آمده‌ام امروز به مجلس، می‌خواهم هر چه می‌شود با شما مشورت کنم: آقای قائم مقام الملک گفت که آقای رئیس الوزرا می‌خواهند همین ساعت با من ملاقات کنند. اگر شما صلاح می‌دانید می‌روم، والا از رفتن امتناع می‌کنم» من به ایشان گفتم که رفتن صلاح است. شما تشریف ببرد و طوری کنید که ماده واحده، امروز مطرح نشود تا در این باب شور کافی بشود. ایشان برخاستند، هنوز از اطاق دور نشده، من تقاضا کردم که برگردند تا در موضوع دیگری مذاکره کنیم. ایشان برگشتند، و موضوع مذاکره این بود که چون آقای مؤتمن الملک از چهاردهم مهرماه که انتخابات هیئت رییسه انجام شد، ایشان به سمت ریاست انتخاب شده بودند و از قبول ریاست خود داری می‌کردند، و روزهای اخیر هم ریاست مجلس آقای مستوفی الممالک را انتخاب کرده بودند، از این نظر که چون اکثریت می‌دانستند [ایشان حاضر نمی‌شوند جلسه را اداره کنند] می‌خواستند [آقای تدین به سمت نیابت ریاست، جلسه آن روز را اداره کند، و آقای مستوفی الممالک از قبول ریاست عذرخواسته بودند و شرحی هم نوشته بودند و بقیه داشتند که نوشتهٔ ایشان را در آن جلسه نخواهند خواند... به ایشان گفتم مجدداً استعفا خود را از مقام ریاست بنویسند و به آقای حسن علاء بدهند، که وقتی جلسه تشکیل شد در مجلس خوانده شود.

آقای مستوفی الممالک مجدداً استعفا خود را نوشتند و به آقای علاء دادند و به خانهٔ رئیس الوزرا رفتند. بعد، از اطاق اقلیت با مرحوم مدرس به سر آمدیم. در آنجا بعضی از نمایندگان، آقای تقی زاده و مرا تهدید کردند که هر کس مخالفت کند برای او خطر جانی هست، چونکه دو روز قبل از آن، مدیر روزنامه... [نصیحت] فرزین را بجای ملک الشعراء بهار که جزو اقلیت و مخالف با دولت بود کشتند، و این تهدید قابل قبول بود. در این اثنا زنگ جلسه را نواختند. تالار جلسه در آن وقت، دو در ورودی داشت: یکی دری که فعلاً هم نمایندگان از آنجا وارد می‌شوند که جنوب شرقی تالار است، در دیگر سمت شمال شرقی تالار است که اکنون از آنجا به تالار جلسه رفت و آمدی نمی‌شود.

در جلو در جنوب شرقی مرحوم تیمور تاش، و در جلو در شمال شرقی آقای ذکاءالملک فروغی ایستاده بودند و کنار را دعوت به رفتن در جلسه می‌نمودند. آقای تیمور تاش به آقای اسدی تکلیف ورود به جلسه می‌کرد. ولی اسدی نمی‌رفت. بعد به او گفت «رفتن شما موجب مسئولیت امیر شوکت الملک خواهد شد که شما را انتخاب کرده و فرستاده است.» پس از آن اسدی اطاعت کرد و وارد جلسه شد.

رفقای من هم آقای تقی زاده، آقای حسین علاء، آقای میرزا یحیی دولت آبادی با خود من وارد جلسه شدیم. آقای تدین به سمت نیابت ریاست، جلسه را اداره می‌نمود. آقای علاء استعفا نامهٔ آقای مستوفی الممالک را به مقام ریاست داد که پس از فراغت، مرحوم مدرس مذاکره در این زمینه که مجلس رئیس ندارد و قبل از انتخاب رئیس کاری نمی‌توان کرد (با شرحی که در جراید منتشر شده) نمود و از جلسه خارج شد.

پس از اینکه مادهٔ واحده مطرح شد، آقای علاء مخالفت خود را اظهار نمود. پس از آن، یک نفر از نمایندگان موافق دولت صحبت کرد. در حین که نمایندهٔ موافق دولت صحبت می‌کرد، من از جلسه خارج شدم. برای اینکه حالم بسیار بد بود و می‌خواستیم در خارج از جلسه قدری خود را تسکین دهم. موقع خروج از جلسه، آقای تیمور تاش به من گفت که «شما می‌خواهید بروید؟» گفتم نه، باز بر می‌گردم.

موقعی که من خارج از جلسه بودم، نایب رئیس می‌خواست به من اجازه دهد. چون غایب بودم نوبت من به آقای تقی زاده رسید. موقعی که ایشان مشغول نطق بودند وارد جلسه شدم. چون در جلسه آقای سید محی الدین مزارعی و کیل شیراز، پهلوی من می‌نشست، به من گفت که وقتی خارج از جلسه بودم نایب رئیس می‌خواست به من اجازه بدهد، ولی غیبت من سبب شد که به آقای تقی زاده نوبت رسید. این بود که من مجدداً تحصیل اجازه کردم و به من اجازه دادند. من هم نظریات خود را به شرحی که در جراید روز نوشته شده اظهار نمودم.

قبل از رفتن به جلسه، بین آقایان تقی زاده و علاء دولت آبادی و من چنین موافقت شده بود که پس از ایراد نطق، تا جلسه به هم نخورده از مجلس برویم. چون خطر برای ما وقتی متصور بود که جمعیت تماشاچی از جلسه خارج بشوند و در بین جمعیت ما را از بین ببرند. به همین طرز هم عمل کردیم و هر کدام از ما پس از ایراد نطق از جلسه خارج شدیم، و در معبر ما کسی نبود و به خانه‌های خود رفتیم. آقای مستوفی الممالک هم که منزل رئیس الوزرا رفتند، تا وقتی که

شلیک خلع سلسلهٔ قاجاریه نشده بود، آقای رئیس الوزرا ایشان را ملاقات نکردند. پس از خاتمهٔ کار، ایشان آمده بودند در اطافی که آقای مستوفی الممالک بودند، ملاقات نمودند و عذر خواهی کردند که از رفتن ایشان به موقع مطلع نشده بود! مقصود از دعوت ایشان هم این بود که چون مستوفی الممالک رئیس مجلس بودند، در مجلس نباشند که آنجا امتناع کنند، و [سردار سپه] از جلسه نتواند نتیجه بگیرد. (۹)

حسن تقی زاده در بارهٔ روز نهم آبان ۱۳۰۴ در مجلس چنین می‌گوید: برای رئیس موقتی، او و [رضا خان] اشخاصی را مأمور کرده بود. یکی داور بود و دیگری تیمور تاش که دوندگی داشتند و تا حدی ذکاءالملک که هر چه می‌گفت بی‌ان کار می‌رفت.

طرحی درست کردند که ما از آنها اطلاع نداشتیم. یکی یکی این و کلا را می‌بردند. در زیر زمین گذاشته بودند. یک یکی این و کلا را آوردند امضاء کردند. بحتی هم آن روز نشد. البته مستوفی الممالک و مشیر الدوله و مؤتمن الملک اینها را نبردند. به آنها گفتند. یکی هم مرحوم علاء را گفته بودند. او وقتی وارد شده بود دیده بود روی میز چیزی نوشته شده، تا آمد حرفی بزند به او گفتند اشتباه شده. او هم برگشت. تدین هم می‌دید چون به او وعده داده بود رئیس مجلس بشود. آنچه تدارک لازم بود در اطراف مجلس دیده بودند. به یکی تیر انداختند به خیال اینکه ملک الشعراء بهار است. در جای تماشاچیان رئیس نظمیته نشسته بود.

تصمیم مخالفان:

روز قبل در خانهٔ مشیرالدوله ما نشستیم صحبت کردیم چه کار بکنیم. آخر بنا شد صبح فردا ما چند نفر در خانهٔ دولت آبادی در خیابان صفی‌علیشاه قبل از انعقاد مجلس اجتماع کنیم و تصمیم بگیریم. صبح رفتیم. مرحوم مستوفی الممالک هم بود. گفتیم مجلس برویم یا نرویم؟ مصدق السلطنه گفت من می‌روم حرف می‌زنم. مشیر الدوله خود داری کرد نیامد. مؤتمن الملک پیرنیا نفس کشید. فردا که کار گذشته بود آمد جزء و کلا نشست. جر و بحث زیاد شد. مستوفی الممالک رئیس مجلس بود. مدرس اصرار داشت که اول ببینیم، استعفاش نیامده. گفتند استعفاش هم حاضر است. قول داده بودند آن مطلب را آن روز بگذارند.

صبح بالاخره ما رفتیم به مجلس: مصدق السلطنه و علاء و من و مستوفی الممالک. مشیرالدوله ظاهر نیامد. هنوز جلسه منعقد نشده بود که ما رفتیم در اطافی نشستیم و دو باره صحبت کردیم. نظر ما این بود که تأخیر بیفتد. ولی تدین اصرار داشت. حتی آمد توی آن اطاق که ما و مدرس آنجا بودیم. گفت آقا مجلس منعقد است دست به سرش کردیم. در این بین تیمور تاش که به سردار سپه چسبیده بود و ذکاءالملک فروغی آمدند توی حیاط و می‌خواستند با ما صحبت کنند که مخالفتی نکنیم، جرات نکردند با من صحبت کنند. علاء را خواهش کردند به حیاط بیاید. در آنجا فروغی و تیمور تاش اصرار می‌کردند که شما علم مخالفت بلند نکنید. علاء گفت دوستانم هر طریقه ای بروند من هم همانطور خواهم کرد. آنها خیال می‌کردند علاء را که شخص محجوبی است اگر خواهش بکنند قبول خواهند کرد ولی قبول نکرد. آمد دوباره بالا.

سردار سپه و مستوفی الممالک

آن وقت تلفن کردند و گفتند سردار سپه، مستوفی الممالک را می‌خواهند که تشریف بیاورند مطلبی دارند. مستوفی الممالک مردد بوده بود یا نرود. بعد عقیده پیدا کرد که برود. شاید او را منصرف کند. او رفت. رضا خان با او خیلی بد کرد. وقتی او به آنجا رسید، منتظرش گذاشت بیرون نیامد و پیش مستوفی رفت و گفت ببخشید این کار را برای این منظور کردم که می‌خواستیم دوستی ما محفوظ بماند. وقتی مستوفی الممالک رفت، ما چند نفر ماندیم. مصدق السلطنه نطقی تهیه کرده بود آمد نشست. وقتی نطق را خواندند من دست بلند کردم.

مدرس و تغییر سلطنت

اول مدرس گفت اعتراض نظامنامه ای دارم. تدین که مثل شمر بود می‌خواست نکند. گفت کدام نظامنامه؟ او گفت اعتراض من این است که این کار برخلاف قانون اساسی است. تدین گفت این که نظامنامه نیست. گفت همین که سلطنت را عوض بکنند این برخلاف قانون اساسی است. اصلاً نباید صحبتش بشود. تدین گفت کجای نظامنامه؟ مدرس هم قهر کرد و رفت. آن وقت مصدق السلطنه نوبتش رسید، با شد رفت توالت که دستش را بشوید. آن قدر طول داد که نوبت مال من شد. حقه ای به من زد. [در حالی که] اول کسی بود که دست بلند کرده بود و طبعاً نوبت او بود. ولی آن قدر طول داد که نوبت من شد. او نطق مفصلی تهیه کرده بود و می‌خواست تنها باشد.

حرف زن اول من بودم. من هم گفتم این کار که می‌خواهید بکنید برخلاف قانون اساسی و صلاح مملکت است. بین خودشان ترتیبی داده بودند که هر مخالفتی که صحبت می‌کرد از موافقین به آن مخالف جواب می‌داد. وقتی آقا سید بقوب خواست جواب بگوید، گذاشتم از جلسه رفتیم. در کوچه و خیابان کسی نبود. راه را پلیس گرفته بود. احتمال داده می‌شد کسانی برخلاف حرف بزنند گشته بشوند. آنها را که پول گرفته بودند چنانکه برخلاف او حرف می‌زدند می‌کشتند. سلیمان میرزا در مسألهٔ جمهوریت گفته بود تدین همین امروز پنجاه هزار تومان گرفته است. دوستان من هم خیلی تگرانی داشتند. بعد از من علاء صحبت کرد.

رفتم یابین دیدم در باغ بهارستان و جلو میدان بهارستان فقط سرباز بود. درشکه پیدا نمی‌شد. به خود هیچ ترس راه ندادم. در همان نطق خود

هم گفتم بعضی‌ها می‌گویند هر کس مخالف طرح حرف بزند صدمه دارد. اعتناء نکردم. آخر درشکه پیدا کردم. یک قدری ملاحظه داشتیم کجا بروم. عیال من خیلی تگران شده بود. به درشکه چی گفتم برو بازار کربالایی عباسعلی. رفتم بازارچهٔ مذکور منزل آسید عبدالرحیم خلخالی که یکی از بهترین دوستانم بود. از آنجا تلفن کردم به منزل. به عیالم گفتم من اینجا هستم شما هم بیایید. آنجا ماندیم تا غروب رفتیم منزلمان. منزل ما را در محاصرهٔ مفتش گذاشتند. کسی دیدن من می‌خواست بیاید، او را دنبال می‌کردند. پشت سر عیال من هم مفتش می‌آمد. نمی‌دانم در منزل علاء و مصدق السلطنه و دولت آبادی هم مفتش بود یا نه؟ هر روز مزاحم و مراقب من بودند.

یک روز رفتم منزل مرحوم علاء، تا ولی آباد راهی نبود. آنجا یک نفر را دیدم آمد گفت خودتان را معرفی بکنید. گفتم فلان کس. برگشت و رفت. این مفتش علاء بود. یک ماه تحت نظر مفتش بودیم. مصدق السلطنه اتومبیل داشت. می‌آمد علاء را می‌گذاشت در اتومبیل بعد به منزل ما می‌آمد. ما هم سوار می‌شدیم. او خیلی زرنگ بود. راهی پیدا کرده بود. سوار می‌شدیم می‌رفتیم بیرون شهر. بعد می‌رفتیم ونک منزل مستوفی الممالک. این مفتش‌ها می‌دیدند، آخر نمی‌رسیدند. مجبور می‌شدند برگردند. (۱۰)

یحیی دولت آبادی در باره شب ۹ آبان می‌نویسد: «روز هشتم آبان یکهزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) کارکنان سردار سپه در مجلس می‌خواهند اطمینان کامل داشته باشند که فردای آرزوی در موقع رأی گرفتن بر خلع قجر و نصب سردار سپه اکثریت کامل خواهد داشت و چون که رأی مخفی گرفته می‌شود و معلوم نخواهد بود کی مثبت رأی داده است و کی منفی، از اینرو می‌خواهند از نمایندگان امضاء بگیرند که آنها رأی مثبت خواهند داد در صورتیکه باز هم مشکل است معلوم باشد کی رأی مخفی را منفی داده است گرچه امضای مثبت کرده باشند.

بدیهی است هیئت رئیسه مجلس این تدبیر را برای بدست آوردن رأی یک عده ای که در بارهٔ آنها مشکوک می‌باشند نموده است. والا کارکنان سردار سپه را می‌شناسند و می‌دانند عدد آنها بیش از نصف نمایندگان است. این است که ورقه حاضر کرده، صورت پیشنهادی را که به آن رأی گرفته می‌شود بالای آن نوشته می‌دهند کارکنان خود امضاء می‌کنند و در شب هشتم آبان مجلسی در خانه سردار سپه کرده مرکب از یک عده از هیئت رئیسه مجلس و یک عده از رؤسای نظام و نظمیته و اشخاصی را از نمایندگان به آن مجلس بعنوان اینکه سردار سپه آنها را خواسته دعوت کرده آنجا از آنها امضاء می‌گیرند که دیگر مجال گفتگو نبوده باشد تگارنده در اینروز بواسطه کلمات مزاج به مجلس نرفته از این موضوع اطلاعی ندارم شب است ساعت ده در حیاط را می‌زنند. صاحبمنصبی است می‌گوید از طرف حضرت اشرف آمده ام شما را احضار فرموده اند. می‌پرسم درشکه ای، اتومبیلی آورده اید؟ می‌گوید خیر در این وقت شب وسایل نقلیه عمومی مشکل بدست می‌آید و راه دور است چه باید کرد؟ می‌گوید نمی‌دانم به من امر شده است به شما بگویم فوراً بروید به منزل حضرت اشرف. می‌پرسم مأمور هستید مرا ببرید؟ می‌گوید خیر ولی مطمئن باشیم که رفته اید.

ناچار روانه شده نزدیک نصف شب است به منزل سردار سپه می‌روم. اطاقها همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده می‌شوند که در اطاقها نشسته یا خوابیده‌اند و اینها متحصبین هستند... ناچار می‌روم به اطاق زیر زمین، جمعی از نمایندگان و صاحب‌منصبان نظام و نظمیته در اطراف نشسته، میزی در وسط است و روی میز ورقه ایست. به محض نشستن یاسائی نماینده سمنان ورقه را برداشت بدست من داده می‌گوید امضاء کنید ورقه را می‌خوانم و می‌فهمم مطلب چیست و می‌بینم مابین شصت و هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نمایندگان آن را امضاء کرده‌اند. دیدن این ترتیب و عنوان غیر واقع احضار شدن از طرف سردار سپه طوری مرا منزجر ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را بر این حال ترجیح می‌دهم ورقه را روی میز میگذارم. نماینده سمنان با تسدد می‌گوید امضاء کنید! جواب می‌دهم اگر رأی داشته باشیم در مجلس شورای ملی می‌دهیم نه در این سردابه. می‌گوید اگر امضاء نکنید بد خواهد شد. اینجا من صدای خود را بلند کرده می‌گویم مرا تهدید می‌کنید از این بدتر برای من چه می‌شود صدای من که بلند شد از اطراف آمدند ببینند چه خبر است. یکی از نمایندگان که در این صحنه رل بزرگی بازی می‌کند با تگارنده دوست و شخص با فتوتی است میرزا علی اکبر خان داور جای خود را تغییر داده نزدیک می‌نشیند و خیر خواهی می‌کند که اندکی ملاحظه کرده اسباب دزدی برای من فراهم نشود و چون یقین می‌کند امضاء نخواهم کرد، به حاضرین رو کرده می‌گوید اجازه بدهید با فلانی در باغچه گردش کرده بر گردیم هر دو در آمده، تگارنده با وسیلهٔ نقلیه یکی از دوستان که اتفاقاً می‌رسد خود را به منزل می‌رسانم». (۱۱)

... بعدها سیدمحمد تدین، نایب رئیس اول آرزوی مجلس در محاکمه خود در سال ۱۳۲۶ در دیوان عالی تمیز، در مورد ماده واحده ضمن تحریف واقعیت و برای تقلیل سهم خود در به سلطنت رساندن رضاخان، چنین می‌نویسد: «غروب روز جمعه ۸ آبان ماه ۱۳۰۴ بود، بنده در شمیران بودم، دیدم تلفن کردند حضرت اشرف می‌فرمایند به شهر بیایید که شما را ملاقات کنم. آمدم بشهر، رفتم منزل، اول خدمتشان رسیدم، فرمودند در زیر زمین، داور مشغول کارهایی است، بروید به او کمک کنید. رفتم زیر زمین، دیدم داور نشسته پشت میزی و و کلا و ورقه‌ای را امضاء می‌کنند و داور به پیشخدمت می‌گوید به منزل بقیه و کلا هم تلفن کنید بیایند. بعد از آنکه و کلا رفتند و اطاق خلوت شد، داور آمد پیش من ماده واحده را نشان داده گفت این و کلا این نامه را امضاء کرده‌اند شما هم اگر موافقت دارید امضاء کنید...» (۱۲)

توضیح: بعلت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.



نمایش انتخابات تعیین تکلیف شد - ۹

برای حضور حداکثری در انتخابات و تبیین آثار حضور حداکثری و وظیفه دوم تشریح نقشه‌های دشمن در افکار عمومی بود و مسئولیت هادبان که در صورت پیدایش جنبش اعتراضی در میدان، نقش مامور مسلح را برای مقابله با اعتراضات و سرکوب داشتند و از ماهها قبل مشغول به کار بودند، به کجا کشید؟ چه کردند؟ و چه شدند؟ (۱)

اشاعه و استفاده از ابزار ترس‌های اهلی در بین مردم، از سوی چه کسانی صورت می‌گرفت؟ چرا خامنه‌ای حاضر شد دوباره به صحنه بیاید و برای کشاندن مردم پای صندوق‌های رای، از نظام اسلامی اش بگذرد و بگوید: اگر با نظام جمهوری اسلامی مشکل دارید برای ایران رای بدهید.

پخش بی سابقه برنامه‌های شاد و موسیقی‌های اصیل و رقص‌های محلی و فضای شادی برای چه بود؟ واقع امر این است که از یک سال پیش ترس‌های ولایت فقیه و اعوان و انصار او از طغیان و اعتراض مردم مشهود بود، او این انتخابات را حماسه سیاسی و سرنوشت ساز تلقی میکرد، تدارک و سازماندهی کار از ماهها قبل از نمایش انتخابات شروع شده بود. دستگیری روزنامه نگاران، پرونده سازی و ترساندن آنها با مرز قرمز گذاشتن برای تهیه و پخش گزارشات، بستن سایت‌ها و شدت بخشیدن به دستگیریها، اعداها و ... فضای ترس و فعل پذیری را در جامعه گسترده. (۲)

به چند عامل اصلی دقت کنیم:

تقلب و بازی با ارقام:

بنا به گزارشات رسمی، طبق آمارهای دولتی ۵۰ میلیون و ۴۸۰ هزار نفر دارای حق رای بودند. از میان آمار فوق در حدود ۳۷ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند. از میان رأی‌های داده شده، در حدود ۳۵ میلیون و ۴۵۰ هزار رأی معتبر بودند و بقیه آرای باطله اعلام شد، "آمار وزارت کشور برای تعداد واجدین شرایط رأی دادن در یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری پنج میلیون نفر کمتر از آمار به دست آمده از سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۰ است. براساس آمارهای رسمی سرشماری که سال ۱۳۹۰ انجام شده است، ۵۵ میلیون نفر می‌توانستند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند.

در روز دوم انتخابات، پس از شمارش حدود ۶ میلیون رأی قبل از ظهر همان روز، در صد آرای آقای حسن روحانی، ۵۰ و نیم در صد (۵۰٫۵٪) اعلام شد، طنز بی سابقه در تئوری آمار اینکه این در صد آقای روحانی از ظهر همین روز تا آخرین لحظات شمارش آخرین آرای خواننده شده فقط با نوسان بسیار اندک از حد چند دهم در صد (۰٫۵) تغییر نکرد و تا آخرین لحظه این رقم ثابت ماند، شگفت اینکه گویی ایشان نه تنها در تهران که در سراسر شهرهای ایران و بخصوص در روستاهای سراسر کشور، به همین نسبتی که قبل از ظهر اعلام شده و از محدوده صندوقهای تهران بدست آمده است، همه یکسان نسبت به درصد آقای روحانی صادق ولی برای سایرین متفاوت؟! چیزی که در هیچ زمان و در هیچ کجای جهان و در هیچ سیستم حکومتی جز نظام ولایت فقیه ایران سابقه آماری نداشته است.

علاوه بر بازی با در صد‌های آرای اخذ شده، فریبکاری در محاسبات آماری و ارقام جمعیتی کشور بود که در تهران:

در تهران:

فرهادی در بولتن نیوز اعلام می‌کند که: در انتخابات انجمن شهر تهران، ۴۵ درصد رأی داده اند. او برای این که درصد رأی دهندگان را بالا ببرد، شمار واجدین شرایط رأی دادن در شهر تهران را پائین آورده و گفته است تعداد واجدین شرایط رأی دادن در این شهر، ۴،۷۰۰،۰۰۰ میلیون نفر هستند. (۳)

در حالی که در همان زمان، برات لو، رئیس ستاد انتخابات، «تعداد واجدین شرایط رأی دادن در شهر تهران را ۶،۴۰۳،۳۰۸ میلیون نفر و در کل استان تهران را ۹،۷۲۷،۵۶۵ میلیون اعلام کرده است. (۴)

با یک محاسبه ساده، ۴۵ درصد رأی دهندگان از ۴،۷۰۰،۰۰۰ میلیون واجدین شرایط رأی دادن می‌شود ۲،۱۱۵،۰۰۰ میلیون

با این حساب، ۲،۱۱۵،۰۰۰ میلیون رأی دهنده از ۶،۴۰۳،۳۰۸ میلیون واجدین شرایط رأی دادن در شهر تهران، می‌شود ۳۳ درصد و نه ۴۵ درصد!!

در کل کشور:

اما مسئولین حکومتی ادعا می‌کنند که ۲۲ درصد واجدین شرایط رأی دادن در کل کشور، در دادن رأی شرکت کرده اند.

رژیم برای بالا بردن درصد رأی دهندگان، آمار وزارت کشور برای تعداد واجدین شرایط رأی دادن در یازدهمین دوره انتخابات

ریاست جمهوری را حداقل پنج میلیون نفر کمتر از آمار به دست آمده از سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ حساب کرده است. براساس آمارهای رسمی سرشماری که سال ۱۳۹۰ انجام شده است، ۵۵ میلیون نفر می‌توانستند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند. آمار فعلی نفوس به مراتب بیشتر از ۵۵ میلیون نسبت به سال ۱۳۹۰ می‌باشد، بنا بر این:

با یک محاسبه ساده، ۲۲ درصد رأی دهندگان از ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ میلیون واجدین شرایط رأی دادن می‌شود ۳۶،۷۰۴،۱۵۶ میلیون.

با این حساب، ۳۶،۷۰۴،۱۵۶ میلیون رأی دهنده از ۵۵،۴۰۳،۳۰۸ میلیون واجدین شرایط رأی دادن در کل کشور طبق آمار امروز می‌شود ۶۵ درصد و نه ۲۲ درصد!!

برای دستیابی به آمار دقیق خلاف گوئیهای دستگاه ولایت در باب میزان شرکت کنندگان در انتخابات جاری ریاست جمهوری به موضوع «در «انتخابات» تقلب شده است یا نشده است؟ - آیا «انتخابات» از آغاز تا پایان مهندسی شده است؟ با دو اطلاع مهم» در همین شماره نشریه مراجعه کنید.

رأی "نه" به نظام:

اما آرای جلیلی، رأی جلیلی در تهران و رأی او در کل کشور یعنی خلاصه کردن اسلام در ولایت مطلقه فقیه و اصرار خامنه‌ای تا روز ۲۲ خرداد برای بیرون آوردن جلیلی از صندوقها، مطابق آمار داده شده دستگاه ولایت در تهران، ۳۲۱۳۲۴ رأی اعلام شده است. این آراء که رأی مستقیم به کاندیدای اول خامنه‌ای یا رأی به ولایت مطلقه فقیه نظام خامنه‌ای است، نسبت به دارندگان حق انتخاب در تهران، ۴،۴ درصد است. حال مهندسی انتخابات برای بیرون آوردن آقای روحانی از صندوقها، طراحی شده باشد و یا طراحی نشده باشد، تحریم کنندگان، بالاترین رأی را داشتند، رأی نه بر ضد ولایت مطلقه فقیه و سیاستهای خامنه‌ای سوز و ایران بر باد ده او بوده است.

آیا روحانی میتواند به وعده‌های خود عمل کند؟!:

ولی فقیه ویژگی هائی را برای رئیس جمهور آینده اش در نظر داشت و می‌خواست که این رئیس جمهور بتواند: روی بحران بین المللی که داشت خفه اش میکرد، تاثیر بگذارد و دستگاه پیش برد انرژی هسته‌ای و دستیابی به آنچه که حاکمیت سالها برای آن هزینه پرداخته بود را حفظ کند. از سوی دیگر، جلب مردم و امیدوار ساختن آنها، بلکه اندکی از خشم آنها نسبت به دستگاه ولایت امر کاسته شود را هدف قرار داد، بنا بر این، فرد مورد نظر وی بایستی کسی باشد که تجربه مدیریت داشته باشد و ظرفیت و توان پیشبرد اهداف فوق را داشته و بتواند آنرا در عرصه داخلی و بین المللی به پیش ببرد.

کاندیداهائی که توسط شورای نگهبان، احراز صلاحیت شده بودند، دو ویژگی داشتند. همگی، نفرت مورد تأیید خامنه‌ای بودند که هر یک سالها با او کار کرده بودند و یا در دایره مشاوره و معاونت او، و به نوعی در اطاق فکر او بودند. تنها دو نفر، که به عبارت خودشان، توان رأی جمع کنی بالائی هم نداشتند، طیف گوناگونی کاندیداها تشکیل داده بود، بنا بر این تا اینجا صحنه آراسته شده است.

خامنه‌ای با تذکراتی از کاندیداها خواست حرفهائی نزنند که توان اجرای آن را ندارند. در باره مناظره‌ها طراحی به گونه‌ای بود که کاندیداها نتوانند از حد خارج شده و انتقاداتی که پشت پرده نظام ولایت را افشا می‌کرد، مطرح کنند.

آقای باهنر روز شنبه (۱ تیر ۱۳۹۲) در نشست ماهانه جامعه اسلامی مهندسین چنین گفت: آقای روحانی ۸-۷ روز قبل از برگزاری انتخابات نامه‌ای خطاب به مقام معظم رهبری نوشته بودند و روی آرمان‌های نظام تاکید کرده، نوشته اند: "ما همواره مطیع و همراه بوده‌ایم و اکنون نیز همراه هستیم" (۵)

نایب رئیس مجلس میگوید: «روحانی آدمی نیست که از سیاست‌های کلی نظام تخطی و عدول کند و نباید در این زمینه تکرار بود، چراکه او کسی نیست که به دنبال این بحث‌ها و مسائل باشد».

آقای باهنر در این مورد با اشاره به این تحلیل آقای ابوالحسن بنی صدر، اولین رئیس جمهور ایران، افزود: «من آقای روحانی را اصلاح طلب نمی‌دانم. البته صد درصد اصولگرا نیز نیست».

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، از مراجع تقلید با اظهار این که «حسن روحانی تسلیم تندروهای احزاب نشود» گفت که «تندروها در میان اصلاح‌طلبان و نیز اصولگرایان وجود دارند و در این بین رعایت خط اعتدال ضروری است و نباید تسلیم تندروهای هیچ یک از احزاب شد. (۶)

در خصوص نظر خامنه‌ای، محمدرضا تویسرکانی، مسئول نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین روز دوشنبه ۲۷ خرداد گفت: "طبق فرموده امام خامنه‌ای، بسیج و بسیجیان با همه وجود از رئیس جمهوری منتخب حمایت می‌کنند"

آقای روحانی در نخستین اظهار نظر بعد از اعلام نتیجه که از رادیو خوانده شد، وظیفه دینی و ملی مردم را «پیروی از مقام معظم رهبری» می‌داند. و هاشمی رفسنجانی در جلسه مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: «... اگر دشمنان جمهوری اسلامی ایران ذره ای انصاف داشته باشند، باید بپذیرند که ایران دموکرات ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد و هیچ شبهه‌ای نمی‌توانند به آن وارد کنند».

پیروزی روحانی در انتخابات همراه با موجی تبلیغاتی و روانی توأم شد که رسانه‌ها و مقامات غربی را بیشتر در معرض این موج قرار داده است. البته این نخستین بار نیست که غربیها و بخصوص آمریکا از انتخابات نمایشی ایران به وجد آمده اند.

اما در مورد بعضی زوایا و ویژگی‌های دولت روحانی می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

حسن روحانی دارای شخصیتی محافظه کار است و حتی نمی‌توان او را اصلاح طلب نامید. حمایت خانمی و کنار رفتن عارف نیز یک تاکتیک موفق بود. وی جسارت احمدی نژاد را در برخی امور ندارد و از این حیث درست مانند رفسنجانی و خانمی است.

ترکیب احتمالی کابینه او به ترکیب کابینه رفسنجانی شباهت خواهد داشت یعنی از عناصر معتدل محافظه کار و اصلاح طلبان میانه رو استفاده خواهد کرد. از جمله این احتمال وجود دارد که مثلا علی یونسی را دوباره وزیر اطلاعات کند. همچنین یاسر هاشمی فرزند رفسنجانی به روحانی نزدیک است. احتمالا از او نیز استفاده خواهد کرد.

روحانی قصد ندارد مانند احمدی نژاد با جناح‌های دیگر درگیر شود. او تابع خامنه‌ای در مسایل اساسی خواهد بود.

بر خلاف آنچه که سیاستمداران غربی حدس می‌زنند و غالباً غلط می‌باشد حسن روحانی قادر به مهار کردن بحران هسته‌ای، رعایت حقوق بشر، و عدم دخالت در امور سوریه، عراق، افغانستان، لبنان و غیره نیست.

آیا روحانی در حال حاضر می‌تواند بحرانهای داخلی از قبیل یبکاری و تورم وحشتناک را حل کند؟

حل این بحرانها بسته به حل بحرانهای خارجی از جمله تحریمهاست. و می‌دانیم که رژیم هم قصد کوتاه آمدن ندارد. بنا بر این بعید است روحانی مافیای اقتصادی حاکم بر اتاق بازرگانی و قدرت عوامل مولفه را در این مراکز به هم بریزد. گفته می‌شود که نامزدان پست وزارت نفت این افراد هستند: اکبر ترکان، نعمت زاده، یژن نامدار زنگنه. البته یک احتمال نسبتاً قوی در این مورد وجود دارد، روحانی دست سپاه را از نفت کوتاه نکند و رستم قاسمی را ابقا کند. اول به دلیل اینکه قاسمی وارد مناقشات جناحی نشده و دوم به دلیل حضور سپاه.

مسئله بسیار مهم دیگر موضوع ادامه مذاکرات هسته‌ای است. بعید است که روحانی حاضر شود که جلیلی به کار خودش ادامه دهد. روحانی می‌خواهد خامنه‌ای را متقاعد کند که با تاکتیک او برنامه هسته‌ای بی سرو صدا تر، اما موفق تر پیش خواهد رفت. ممکن است خامنه‌ای این مساله را بپذیرد اما متقاعد کردن آمریکا و اسرائیل تقریباً غیرممکن است. همچنین روحانی ممکن است برای مذاکرات هسته‌ای بار دیگر از سیروس ناصری کمک بگیرد.

در باب وعده‌های داده شده از سوی روحانی در سفرهای تبلیغاتی اش که گفته بود: اگر او بر سر کار بیاید زندانی سیاسی نخواهیم داشت ... و یا خارج ساختن نظام از بن بست اقتصادی و بحرانهای لاعلاج که قبلاً به آنها اشاره شد، آیا حل این معضلات در توانایی و اختیارات آقای حسن روحانی خواهد بود؟ آیا بر آوردن مطالبات مردمی که در تقابل جدی با دکتربین ولایت مطلقه فقیه می‌باشند، میسر است؟

ادامه دارد

پی نوشت ها:

۱- گزارش خبرنگار دفاعی خبرگزاری فارس، محمدرضا تویسرکانی مسئول نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج در گفتگو با خبرگزاری فارس در ششم خرداد ۱۳۹۲، وظایف بسیج را در انتخابات تشریح نمود.

۲- دیدبان حقوق بشر

<http://ir.voanews.com/content/iranelection-middleeastvoices/1667703.html>

۳- در ۲۶ خرداد ۹۲، بولتن نیوز (متعلق به سپاه) از قول فرهادی، فرماندار تهران به خبرگزاری فارس (باز متعلق به سپاه) آورده است.

۴- پیشین

۵- به گزارش خبرگزاری ایسا، ۴ خرداد ۱۳۹۲

۶- به گزارش خبرگزاری فارس روز شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۹۲

